

یک برهه مهم تاریخ افغانستان

نقش انگلیسها در راه رسیدن نادرخان به سلطنت



نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

2025

شناسنامه کتاب

نام کتاب:

نقش انگلیسها در راه رسیدن نادرخان به سلطنت

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم

سابق استاد پوهنئی اقتصاد - پوهنتون کابل

محل چاپ دیجیتال: کالیفورنیا

تعداد چاپ:

نوبت چاپ:

سال: جدی 1403 ش (جنوری 2025م)

حق چاپ این کتاب برای نویسنده محفوظ میباشد و هیچ شخص یا مؤسسه بدون اجازه نویسنده کتاب حق چاپ مجدد و یا قسمتی از آنرا ندارد.

آدرس ایمیل نویسنده: drkazemsa@yahoo.com

فهرست مندرجات

پیشگفتار

لزوم نگاه نو به تاریخ

جستجوی حقایق تاریخی یک رسالت است!.....7

مبحث اول

نقش انگلیسها و سقوط دوره امانی و

عروج حبیب الله کلکانی.....14

مبحث دوم

چگونه میدان برای دونفر خالی شد؟

اجمالی از رویدادهای مهم طی 9 ماه پر آشوب.....21

مبحث سوم

چگونه محمد نادرخان به مقامهای

عالی نظامی صعود کرد؟.....25

مبحث چهارم

از دوستی تا تکرر روابط بین شاه و سپهسالار.....34

مبحث پنجم

انگیزه های برگشت سپهسالار و

برادرانش به افغانستان.....43

مبحث ششم

برنامه برگشت به وطن از طریق هندبرتانوی.....55

مبحث هفتم

مواصلت به بمبئی، اقامت کوتاه و ملاقاتها.....61

مبحث هشتم

ورود به پشاور و چند ملاقات مهم.....68

مبحث نهم

ورود محمدنادرخان به خوست: سرآغاز راه دشوار...85

مبحث دهم

جنگها، پیامها و تهدیدها.....91

- مبحث یازدهم**
105.....تلاشهای ناکام محمدهاشم خان در مشرقی.....
- مبحث دوازدهم**
درماندگی محمدنادرخان در جنگ و
112.....طلب کمک از انگلیسها.....
- مبحث سیزدهم**
کمک انگلیس به محمد نادرخان
121.....برویت اسناد آرشیف ها.....
- مبحث چهاردهم**
128.....پس منظر تاریک و سؤال چه باید کرد؟.....
- مبحث پانزدهم**
136.....سردرگمی بین یأس و امید!.....
- مبحث شانزدهم**
هدف و انگیزه ورود رزمندگان
143.....وزیر و میسود به افغانستان.....
- مبحث هفدهم.**
از "وانه" تا "علی خیل" - مختصری از
153.....کتاب خاطرات جرنیل وزیری.....
- مبحث هژدهم**
162.....جرگه "علی خیل" و عقد یک پیمان مهم.....
- مبحث نوزدهم**
170.....حرکت قواء از علی خیل به مقصد فتح کابل.....
- مبحث بیستم**
فتح کابل و سقوط حکومت "سقوی"
179.....(بروایت جرنیل وزیری).....
- مبحث بیست و یکم.**
ارگ چگونه سقوط کرد؟
190.....(خاطراتی از داخل ارگ).....

- مبحث بیست و دوم**
گزارشی از فتح کابل و گریز امیریسوی شمالی
(بروایت رئیس ضبط احوالات سقوی).....203
- مبحث بیست و سوم**
علل و موجبات سقوط سلطنت حبیب الله کلکانی.....211
- مبحث بیست و چهارم**
فعالیت دو تن از بزرگان خانواده
حضرات شوربازار.....226
- مبحث بیست و پنجم**
سپهسالار نادرخان و چگونگی اعلام سلطنت
(به استناد سه مأخذ مؤید هم).....237
- مبحث بیست و ششم**
سپهسالار نادرخان و چگونگی اعلام سلطنت
(به استناد دو مأخذ مهم).....248
- مبحث بیست و هفتم**
نقد مختصر درباره گزارشات "سلامخانه"
و چگونگی بیعت.....256
- مبحث بیست و هشتم**
استنتاج کلی از مباحث قبلی.....269
- مبحث بیست و نهم**
کتمان و تحریف بعضی حقایق تاریخی.....277
- مبحث سی یم**
توضیح چند مسئله به حیث حسن ختام.....294
- مبحث سی و یکم و آخر**
معرفی مأخذ مهم در شرح و بررسی این دوره.....301
- آثار منتشره نویسنده کتاب.....315
- معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب.....319
-



پیشگفتار

لزوم نگاه نو به تاریخ

جستجوی حقایق تاریخی یک رسالت است!

اگرچه بعضی ها به این نظر اند که: «تاریخ مطالعه ثبت وقایع زمانه های گذشته است و چون برگشتاندن دقایق گذشته از قدرت و توان بشری بیرون است، به همین قسم نمیتوان وقایع تاریخ را از نو نگاشت...». با این نظر که گویا نمیتوان وقایع تاریخ را از نو نگاشت، موافق نیستم. دست از نونگاری تاریخ کشیدن در واقع تاریخ را به یک پیکر منجمد در قالب آنچه یک بار نوشته شده است، در آوردن است و خواننده را بر آن و داشتن است که باید آن وقایع گذشته را صرف مطالعه و قبول کند و اما حق تحلیل و بررسی صحت و سقم آنرا نداشته باشد. در اینصورت تاریخ به بازگویی یک قصه و یک داستان مربوط به گذشته شباهت پیدا میکند که دیگر هیچکس حق پرسش چون و چرا برای آنرا ندارد و لزومی برای بحث و تحقیق مزید در آن دیده نمیشود، درحالیکه تاریخ یک علم است و رویدادها با دریافت اسناد و مدارک جدید قابلیت بحث و ارزیابی مجدد را پیدا میکنند و بنابراین میتوان برمسایل تاریخی همیشه با ارائه اسناد و مدارک جدید بازنگری کرد و به سؤالیهای چگونه و چرا پاسخ داد و به نکاتی دست یافت که قبل از آن طور دیگر توجیه شده بودند. با این شیوه است که مطالعات تاریخی مثل سایر علوم در آستانه یک دینامیزم قرار میگیرند و این خصوصیت، محققان تاریخ را همیشه مکلف به تحقیق

و موشگافی های مستند و معتبر پیرامون رویدادهای گذشته می سازد تا به کشف و درک حقایق تاریخی بیطرفانه و عاری از حب و بغض های شخصی و قضاوت های قبلی دست یابند، نه اینکه به "قصیده سرایی و یا هجو نگاری" بپردازند.

کسانیکه با مطالعه وسیع و همه جانبه رویداد های مهم افغانستان در گذشته سروکار دارند، به خوبی میدانند که تاریخ معاصر کشور، آنهم طی قرن بیست و بخصوص در دوره سلطنت از 1308 تا 1352 اکثراً تحت تأثیر جریانات خاص سیاسی حاکم در کشور قرار داشته و در بسا موارد بیان حقایق از مسیر واقعی آن منحرف شده و به دلایل مختلف با قضاوت های انفسی به شکل حب و بغض ها همراه گردیده است. انحصار مطبوعات در دست دولت و نشر آثار فرمایشی از جانب دولت از یکطرف، نبود آزادی بیان توأم با ترس از شکنجه و زندان از طرف دیگر و نیز از بین بردن اسناد و شواهد تاریخی از جمله عواملی بوده اند که موجب فرورفتن حقایق در تاریکی گردیده و جای آنرا در بسا موارد توجیهات نادرست گرفته است. در همین راستا کسانیکه از واقعیت های تاریخ آگاهی داشته اند، جرأت نکردند به بیان حقایق بپردازند، ناگزیر مَهْرَسکوت بر لب بسته و یا به شیوه ای بسیار محتاطانه با رعایت از خط سرخ نظام حاکم به بیان قضایای تاریخی پرداخته اند. در چنین فضا بعضی مؤرخان کشور بررسی های تاریخی را در آثار خود تا یک دوره خاص که مسئولیت چندان متوجه نوشته های شان نباشد، به پایان رسانیده و از ادامه بحث بر مسایل بعدی دوری جسته اند.

دوره رژییم خلقی - پرچمی نوشتن آثار درباره دوره سلطنت بنابر پالیسی رژییم بازار گرم یافت و بعضی حقایق که در طول

45 سال گذشته ناگفته مانده بودند، به نشر رسیدند. حتی محققان خارجی نیز به نشر آثار مهم در باره رویدادهای شش دهه اخیر کشور پرداختند. در زمان جهاد با آنکه تنظیمهای جهادی همه دوره های گذشته را بشمول دوره خلقی - پرچی زیرانتقاد گرفتند، اما موجودیت مطبوعات آزاد در خارج کشور بخصوص نشر مجدد بعضی کتب تاریخی و نیز امکان چاپ کتابهای جدید درپشاوریک گام مهم در این راستا محسوب میشود. پیشرفت تکنالوژی و میسر شدن زمینه ها برای نشر مجلات و کتابها در مسایل تاریخ بوسیله محققان و نویسندگان مهاجر افغان در خارج، قدم دیگر بود که در این عرصه گذاشته شد.

نکته بسیار مهم در این ارتباط همانا بیرون شدن بسا اسناد مهم تاریخی و سیاسی بخصوص در سه دهه اخیر از قید محرمیت از آرشیف های رسمی یک عده کشورهای بود که با مسایل افغانستان سروکار داشتند. دسترسی محققان تاریخ به اطلاعات جدید موجب روشن شدن بسا نقاط تاریک رویداد های مهم یک قرن اخیر در کشور گردید. مهاجرت وسیع افغانها به خارج برای تعدادی از محققان و دانشمندان این زمینه را مساعد ساخت تا از یکطرف کتب کمیاب گذشته را که عمداً از دسترس بیرون شده بودند، در بیرون از کشور مجدداً به چاپ برسانند و از طرف دیگر لزوم باز نویسی تاریخ معاصر کشور را به حیث یک وظیفه و رسالت مهم مورد توجه قرار دهند تا بدانوسیله زوایای تاریک تاریخ معاصر وطن را روشن سازند و نسل جوان کشور را از سردرگمی های مسایل تاریخی بیرون کنند و به آنها آگاهی دهند که از

تاریخ بیاموزند و با پیش گرفتن راه سالم در آینده، از تکرار مصیبت های گذشته جلوگیری نمایند.

اینکه با کتمان حقایق تاریخی و آنهم برای مدت چهل و چارسال سلطنت، اشخاص خبیر و آگاهان کشور نتوانستند به دلایل مختلف به افشای حقایق بپردازند و در عین زمان مردم عوام آنچه را به تکرار از طریق مطبوعات رسمی شنیده و تدریجاً در ذهن شان تزریق و القاء شده بود، باور کردند و آنرا حقیقت دانستند، اما وقتی بعد از سقوط سلطنت از یکطرف این طلسم شکست و از طرف دیگر بسا اسناد از آرشیف های رسمی خارجی از قید محرمیت بیرون شدند و در اختیار همه قرار گرفتند، محققان داخلی و خارجی به شرح حقایق ناگفته تا آن زمان پرداختند و از این لحاظ است که تحقیق مزید پیرامون مسایل تاریخی افغانستان امروز یک رسالت عمده محققان حاضر محسوب میشود تا برای نسل جوان آنرا بطور مستند و واقعی بیان دارند و سعی نمایند تاریخ معاصر کشور را در بسا موارد از نو بنویسند.

واضح است که اینکار مواجه با مخالفت بعضی عناصر میگردد که از اینگونه تحلیل های تاریخی بر مبنای اسناد و شواهد جدید راضی نمیشوند و بررسی های مزید رویدادهای مهم تاریخی را به زعم خود "از گورکشیدن مرده ها" یا "گورکاوی اشخاص" وانمود می سازند، در حالیکه اینکار "گورکاوی وقایع تاریخی" است که ناگزیر پای اشخاص نیدخل را نیز در میان می کشاند. چه موزون خواهد بود که همچو اشخاص بجای نوشتن تبصره های کوتاه به تحریر آثار تحلیلی، مستند و مدلل بپردازند تا از ورای آن حقایق تاریخی واضح و آشکار شود و از این راه خدمتی برای نسل

امروز و فردای کشور انجام دهند و اگر از عهده چنین کاری بر نمی آیند، لاقبل به تفحص و تجسس مزید و مطالعه اسناد و شواهد جدید بپردازند و خود را از محدوده افکار القا شده ای قدیمی بیرون کنند.

در این کتاب حاضر که نخست به سلسله مقالات طی 31 مبحث سر از تاریخ 12 دسمبر 2024 تا 12 جنوری 2025 بطور متواتر در ویسایت وزین افغان جرمن آنلاین به نشر رسید، کوشش بعمل آمده تا به تحولات مهم بعد از سقوط سلطنت ده ساله امانی، رویکار آمدن امیر حبیب الله کلکانی (مسمی به دوره سقوی) و درعین زمان ورود سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش از فرانسه به وطن و آغاز یک دوره مبارزات جدی بین قوای سقوی و قوای محدود قومی سمت جنوبی و نیز با فرار رسیدن قوای قومی وزیر و میسود از آنطرف سرحد آزاد که تا فتح کابل و سقوط رژیم سقوی مدت شش ماه را دربرگرفت، روشنی انداخته شود. اینکه انگلیسها در این تحولات مهم سرنوشت ساز، آنهم در قدم اول برای بقدرت رساندن حبیب الله کلکانی به حیث یک دوره انتقالی کوتاه مدت و سپس برای جانشینی محمدنادرخان در قدرت و رساندن او به سلطنت افغانستان چه نقش بازی کردند، در محراق مباحثات این کتاب قرار دارد.

در این کتاب که اکنون تحت عنوان "نقش انگلیسها در راه رسیدن محمد نادرخان به سلطنت" تدوین و تقدیم میگردد، پس از یک مبحث مقدماتی که چگونه با از کنار رفتن دیگر مدعیان قدرت، برای دو نفر یعنی حبیب الله کلکانی و محمد نادرخان جای خالی شد و چگونه محمدنادرخان به کمک و حمایت انگلیسها به قدرت یکه تاز دست یافت، بالترتیب به

سؤال های ذیل جواب گفته میشود: محمد نادرخان کی بود، چگونه به سرعت به مقام های عالیه نظامی صعود کرد و چرا بعد از مدتی از نظر شاه امان الله برافتاد و به فرانسه به حیث وزیر مختار افغانستان مقرر شد و بعداً از آن مقام استعفی کرد؟ - چرا او برادرانش پس از استعفی و گذشت سه سال از فرانسه عزم برگشت به وطن کردند و چگونه زمینه های برگشت شان به وطن ذریعۀ انگلیسها از طریق هند برتانوی مساعد گردید؟ - آنها از بمبئی (مامبی امروزی) تا ورود به خوست چه کردند و با کی ها دیدار و مذاکره داشتند؟ - در چند ماه اقامت در جنوبی آنها با چه مشکلات و شکست ها مواجه شدند و از بس درماندگی و مأیوست باز هم دست استعانت بسوی انگلیس ها دراز کردند و اگر اینکار نمی شد، چه پیش می آمد؟ - چرا به تعداد بیش از 4000 هزار قوای قومی از وزیرستان به افغانستان رو آوردند و هدف اصلی شان چه بود؟ - ورود این قوا چگونه به قوای درمانده محمدنادرخان و برادرانش قوت بخشید و با فتح کابل موجب سقوط حکومت سقوی گردید؟ - امتیاز این فتح را کی نصیب شد و چرا فاتحان اصلی به حاشیه برده شدند؟ - چگونه محمدنادرخان با نقض عهد و پیمان های قبلی که می گفت: سلطنت را برای خود نمیخواهد و پادشاه باید به تائید همه ملت و از طریق یک لویه جرگه تعیین شود، صرف به پیشنهاد چند نفر معلوم الحال فوراً قبول سلطنت کرد؟

باید خاطر نشان سازم که بیشتر محتویات کتاب حاضر را قبلاً در کتاب دیگر خود تحت عنوان "نشیب و فراز خانواده سردار یحیی خان از تبعید تا سلطنت" که نخست در 108 بخش سراز تاریخ 5 دسمبر 2021 تا 31 دسمبر 2022 بطور

مسلسل در ویبسایت وزین افغان جرمن آنلاین اقبال نشر یافت و بعداً به حیث یک کتاب قطور در بیش از 800 صفحه تدوین و در ماه می 2023 در پشاور به چاپ رسید، بیان داشته ام. ولی اهمیت موضوع مرا واداشت تا این موضوع مهم و سرنوشت ساز را که از نظر وقوع مدت کوتاه شش ماه را دربرگرفت و لکن از لحاظ اهمیت در تاریخ معاصر افغانستان برای مدت بیش از 44 سال در سرنوشت ملت و کشور اثر بارز گذاشت، در این کتاب حاضر بطور اختصاصی مورد بررسی قرار دهم. امیدوارم مطالعه این کتاب با محتوای جدید و استفاده از مآخذ و منابع معتبر داخلی و خارج تهیه شده است، مورد استفاده علاقمندان تاریخ کشور قرار گیرد. با ارادت

داکتر سید عبدالله کاظم

شهر سن هوزی - کالیفورنیا

مبحث اول

نقش انگلیسها در سقوط سلطنت امانی و عروج حبیب الله کلکانی

در مورد ارزیابی نقاط مثبت و منفی سلطنت ده ساله شاه امان الله غازی باید گفت: بدون شک با آنکه عمر این دوره کوتاه بود، ولی تأثیرات طولانی از خود بجا گذاشت که متأسفانه کشور با گذشت تقریباً یک قرن هنوز هم نتوانسته از چند خم و پیچ این بزرگ راه بطور موفقانه بگذرد، گاهی به پیش و گاهی هم سخت به عقب کشیده شده است. در این راستا یکی از مسائلی که همیشه پیرامون آن بحث های جالب و داغ و نظریات متفاوت بخصوص در سالهای اخیر ابراز گردیده، همانا علل و انگیزه های سقوط این دوره است که هر محقق آنرا از یک زاویه خاص بررسی کرده است، بعضی آنرا در جریانات داخلی خلاصه نموده و علل سقوط را در ضعف نظامی دولت، در خیانت اراکین دولت، در تهدید منافع سران قبایل و رهبران و علمای دینی و در طبیعت عجول و تجددگرای شاه جستجو نموده اند و اما برخی دیگر جریانات داخلی فوق الذکر را ناشی از عوامل بیرونی و رقابت دو همسایه بزرگ دانسته اند، خاصتاً انگلیسها که روی منافع سیاسی و منطقوی خود عمداً و برطبق یک پلان منظم قدم بقدم جهت سرنگونی رژیم امانی تلاش کردند.

دلیل عمده اقدامات عیان و نهان انگلیسها علیه شاه امان الله از همان روزهای اول سلطنت او ریشه میگیرد که اعلام

استقلال افغانستان و بعد فشارهای وارده در جنگ سوم افغان و انگلیس، ضربه محکم بر حیثیت سیاسی انگلیسها در منطقه و حتی جهان وارد کرد. افغانستان با اینکار به حیث اولین کشور استعمار شکن در شرق به دنیا معرفی شد که شاه قهرمان این معرکه بود. انگلیسها از همان روزهای اول در صدد انتقام بودند تا رژیم امانی را هرچه زودتر سرنگون کنند و قدرت سرکوبگر خود را به کشورهای تحت استعمار خود نشان دهند. از قیام خوست و اعزام عبدالکریم تا قیام شینوار و اغتشاش حبیب الله کلکانی همه جزء توطئه های پیهم بودند که ریشه های عمیق آنرا به وضاحت میتوان در ماورای سرحدآزاد جستجو کرد، طوریکه همه این ریشه ها فقط از یک منبع یعنی انگلیسها آب میخوردند. ما دیدیم که انگلیسها چگونه سران قبایلی، روحانیون مذهبی و علمای دینی را به اشکال مختلف علیه اصلاحات دولت بسیج کردند و چگونه تبلیغات زهر آگین را براه انداختند و مردم ساده دل را مغز شوئی نمودند و به قیام واداشتند.

انگلیسها با ملاحظه دو دلیل مهم سیاسی دوام رژیم امانی را تحمل نداشتند: یکی گسترش فعالیت های آزادی خواهانه در هند و خطر قیام قبایل سرحدی بر علیه آنها و دیگر حمایت سیاسی شوروی از رژیم امانی و خطر فعالیت های تخریبی آنها بر ضد منافع سیاسی انگلیس در هند. همچنان عامل دیگر پایان دادن به سیاست استفاده از رقابت دو قدرت بزرگ (انگلیس و شوروی) بود که شاه امان الله برای منافع افغانستان از آن استفاده میکرد و این روش انگلیس ها را ناراحت ساخته بود.

بعضی از محققان به این نظر اند که هیچ سندی مبنی بر دخالت انگلیسها در فراهم سازی زمینه ها و دست داشتن آنها در تحریکات مردم علیه رژیم امانی در دست نیست. در این ارتباط باید خاطر نشان ساخت که انگلیسها مثل هر کشور استعماری در همچو مواقع جداً محتاط بودند که هیچ مدرک و سندی را مبنی بر دخالت خویش در زمینه بدست ندهند تا موجودیت سند، موجب قیام مردم علیه آنها نگردد و نیز زمینه بی اعتماد شدن شخص یا اشخاص مورد نظرشان را نزد مردم عوام بار نیاورد، لذا فقدان سند معنی عدم مداخله را نمیدهد.

اینکه در قیام خوست و شورش ملای لنگ در سال 1303 (1924) حکومت افغانستان بعداً دخالت انگلیسها را تردید کرد، دلیل آن واضح بود که حکومت نمی خواست بعد از سرکوبی قیام، مناسبات سیاسی خود را با انگلیسها تحت الشعاع آن قضیه قرار دهد، زیرا پالیسی رژیم امانی در آنوقت داشتن روابط حسنه و عاری از تشنج با انگلیسها بود. بزعم بعضی ها که مداخله انگلیس را در اغتشاش خوست رد می نمایند، باید به این سؤال جواب گویند که عبدالکریم چگونه به افغانستان آمد، از کدام منبع مصارف فراوان قیام را تدارک کرد و بعد از شکست هنگامیکه او به هند برگشت، چرا انگلیسها به تقاضای حکومت افغانستان از استرداد او غرض محاکمه به بهانه عدم رویه بالمثل خود داری کردند؟؟

به هر حال اگر از قیام خوست و نقش انگلیسها در آن بگذریم و توجه را به رویدادهای سال 1307 (1928) و حتی قبل از آن وقتی شاه و ملکه در سفر اروپا بودند، معطوف داریم، نشانه های واضح نقش انگلیسها در تحریکات و زمینه سازیهای بعدی که منجر به سقوط رژیم امانی گردید، به چشم میخورد.

(اینجانب در باره نقش انگلیسها در سقوط دوره امانی در کتاب خود "نشیب و فراز خانواده سردار یحیی خان از تبعید تا سلطنت" با استفاده از مآخذ متعدد به تفصیل پرداخته است که ذکر آن در اینجا به دلیل طوالت کلام نمی گنجد و اما کسانی که علاقمند موضوع باشند، میتوانند به صفحات 275 تا 310 آن کتاب که در سال 2023 در پشاور به چاپ رسیده است و یا به سلسله مقالات اینجانب تحت عنوان "نگاهی به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان"، بخش 40 تا 45، منتشره وبسایت افغان جرمن آنلاین مراجعه فرمایند.)

اینکه انگلیسها از میان چندین مدعی قدرت - علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمد ولی خان و محمد نادر خان چه کسی را میخواستند بجای شاه امان الله به سلطنت برسانند، از همان اول وضاحت وجود داشت، زیرا هیچیک به اندازه محمد نادر خان مناسبتر برای آنها نبود، و اما مشکل کار در آن بود که محمد نادر خان و دو برادرش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و در داخل نیز قدرت لازم را برای سرنگونی رژیم امانی نداشتند و نیز نمیخواستند به چنین اقدامی مستقیماً دست یازند. بناءً دست اندرکاران انگلیس پلان تاکتیکی را برای این منظور طوری طرح کردند که نخست باید به ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت پردازند تا بوسیله آن نخست رژیم امانی را سقوط دهند و پس از آن اقدامات بعدی را رویدست گیرند.

برای تطبیق این پلان انگلیسها و ایجنت های شان در قدم اول کوشیدند توسط راه اندازی قیامها در شینوار و جلال آباد دولت را مجبور به اعزام قوای نظامی از مرکز به مشرقی سازند تا بدانوسیله بنیه دفاعی در کابل ضعیف و در عین حال زمینه پیشرفت قوای کلکانی بطرف کابل مساعد شود. اما قبل از آن کوشش بعمل آمد با تبلیغات دوامدار ذهنیت مردم را

بر علیه رژیم و بخصوص شخص شاه امان الله چنان تغییر دهند که گویا او از اسلام فاصله گرفته و اعمال و اجراء او مخالف اصول اسلام است و حتی اتهام کفر را براو و ملکه ثریا وارد کردند. با آنکه شاه با صدور یک فرمان اتهامات وارده را رد کرد و از بعضی اقدامات اخیر خود برگشت نمود، ولی اینکار مؤثر نیفتاد و کماکان فشار تبلیغات بر شاه شدت یافت تا آنکه قوای سقوی باردوم به کابل حمله کردند و قسمتی از شهر را در تصرف خود درآوردند. در همان روز شاه امان الله از سلطنت استعفی داد و به قندهار رفت و سلطنت را به سردار عنایت الله خان برادر خود تفویض نمود. شاه جدید نیز زیر فشار قوای سقوی بعد سه روز از سلطنت دست کشید و با فامیل خود توسط طیاره های انگلیسی به هند برتانوی رفت و به این ترتیب در کابل میدان برای حبیب الله کلکانی خالی ماند و او به پادشاهی رسید.

در پلان تاکتیکی انگلیسها که بطور سری با درایت و دقت زیاد تهیه شده بود و قدم بقدم مورد اجراء قرار گرفت، پادشاهی حبیب الله کلکانی یک دوره انتقالی و زود گذر بود که باید در مدت کوتاه پایان می یافت و بجایش شخص مطلوب و کاندید دیرینه انگلیس یعنی سپهسالار محمد نادرخان جانشین او میگردید. انگلیسها میخواستند در این دوره انتقالی قدم های اولی را برای اقدامات بعدی طوری بگذارند تا ورود سپهسالار و برادرانش را به کشور به مقصد نجات وطن از شرمظالم سقوی در ذهنیت مردم تلقین نمایند. اگر حکومت سقوی را رویکار نمی آوردند، محمدنادرخان با کدام داعیه میتوانست به وطن برگردد و برای رسیدن به هدف خود داخل اقدام شود، چنانچه او و برادرانش تقریباً پنج سال را دور

از وطن زندگی کردند و چیزی از دست آنها برنیامد و منتظر فرصت بودند تا نخست شاه امان الله از قدرت برکنار شود و سپس آنها برطبق پلان مطروحه با شعار نجات کشور از شرسقویان در واقع به مقصد رسیدن به سلطنت به وطن برگردند.

این نوشته غبار میتواند کلید حل معما باشد که می نویسد: حبیب الله بچه سقا بعد از آنکه پادشاه شد، سرگذشت سفر مختصر خود را درماورای سرحد افغانستان دریک دربار شبانه به حاضرین چنین شرح داد: «من از ترس تعقیب امان الله با پسران مامای خود سکندر و سمندر به پشاور رفتم و چندی مشغول چای فروشی بودم و آنگاه در "توت گی" رفته دکان "سماوار" گشودم و همانجا ماندم تا موقع مراجعت به افغانستان رسیدم (اما او از دزدی خود در "پارا چنار" و محکوم شدن به یازده ماه حبس سخن نگفت) در راه بازگشت بقریه "پدیگوت" رسیدم. روز جمعه بود به مسجد رفتم ملائی در منبر و عظ برای جهاد با کفر می نمود و چون تمام شد، من پیش رفتم و از او دعای خیر خواستم. ملا به من دعا داد و گفت در خارج شدن از مسجد در سر راه خود درختی خواهید دید، پای آنرا بشکافید و هرچه یابید، بردارید. من بچالاکی چنان کردم و چهار تفنگ و کارتوس و یک هزار روپیه نقد یافتم و برداشتم و روان شدم. وقتیکه از لغمان جانب کوه دامن میرفتم، باز در راه به ملائی برخوردیم که مرا دید و امر بجهاد در برابر امان الله نمود. در ایام جشن پغمان روزیکه امان الله داخل تیاتر پغمان بود، باز با ملائی دیگری مقابل شدم که مرا بحکم دین اسلام به کشتن امان الله امر نمود، اما به جیتی که جشن مسلمانان خراب نشود، اینکار را نکردم.

وقتی که به کوه‌دامن برگشتم ملایی دیگر مرا دید و فرمایش ملای پغمان را تکرار کرد. من به "تگاو" رفتم و غلام محمد خان فرقه مشرتگای (مامای معین السلطنه) و هم آخندزاده صاحب تگاو (ملاحمیدالله خان) مرا خواستند و به کشتن امان الله خان راه بلدی کردند و هم بعضی خان های پروان را برای کمک به من نشان دادند، من عزم برانداختن او را کرده و بکابل حمله کردم.» (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، صفحه 816)

از این روایت معلوم میشود که ملاقی شدن حبیب الله در هر محل با ملاها و توصیه آنها برای کشتن امان الله خان و همچنان دست یافتن به اسلحه و پول نقد پنهان شده در حفره ای زیر یک درخت، کار تصادفی نبوده، بلکه همه طبق پلان های قبلاً طرح شده از طرف دشمنان افغانستان بالخاصه انگلیس ها زمینه سازی گردیده و با این ترتیب واضح میشود که ایجنتها و گماشتگان انگلیسی حبیب الله را برای انجام اینکار از قبل زیر نظر داشتند و سایه وار تعقیب میکردند تا او را برای کشتن شاه امان الله تشویق و ترغیب نمایند و در عین زمان آنها حبیب الله را برای رسیدن به مقام سلطنت تحریک، امیدوار و تقویت میکردند تا با این ترتیب زمینه را برای عملی کردن اولین گام مهم و اساسی در راه رسیدن به هدف خود مساعد سازند. به همین دلیل بود که محمدنادرخان نیز هدف مبارزات خود را از تاریخ ورود به کشور و حتی قبل از آن در بمبئی و پشاور با عبارات مجمل و کلی بیان میکرد و می گفت که هدفش سلطنت نیست. همچنان در این تاکتیک، قبلاً سنجیده شده بود که اگر قوای کلکانی به شکست مواجه شود و سلطنت شاه امان الله از حادثه مصئون بماند،

در آنصورت هیچ صدمه به شخص مورد نظرشان یعنی محمد نادرخان نمیرسد وحتی پس از آن او ادعا کرده میتواندست که هدفش قبول دعوت شاه و مقابله در برابر شورشیان بود که در اینصورت او میتواندست قدرت از دست رفته خود و برادرانش را در دولت بار دیگر اعاده کند.

مبحث دوم

چگونه میدان برای دونفر خالی شد؟

نگاهی به اجمال رویدادهای مهم طی 9 ماه پراشوب

افغانستان در مدت 9 ماه یعنی از تاریخ 24 جدی 1307 تا 24 میزان 1308 شش بار "پادشاه گردشی" را تجربه کرد که در اثر جنگ های پیهم با بحران عظیم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مواجه شد و این وضع کشور را از مسیر ارتقائی بسوی قهقراء سوق داد و به دامن بربریت کشانید. این حوادث همچو آتش سوزی بزرگی بود که همه دار و ندار کشور را به کام خود فرو برد و جز خاکستر چیزی از خود بجا نگذاشت. در این مبحث کوشش میشود خلاصه رویدادهای مهم تاریخی کشور را در این برهه زمان از نظر گذرانید تا به حیث یک مبحث مقدماتی برای شرح بعدی موضوع و تسلسل وقایعی که در ظرف مدت 9 ماه در افغانستان به وقوع پیوسته است، زمینه بررسی های بعدی را با تداعی خاطر مساعد ساخت، با این ترتیب که:

بتاریخ 24 جدی 1307 (14 جنوری 1929) حبیب الله کلکانی بعد از تسخیر باغ بالا، سلطنت خود را به حیث امیربا لقب "خادم رسول الله" درحالی اعلام کرد که بسیار ساحات شهر کابل در دست قوای سقوی افتاده بود. در همان روز 24 جدی 1307 شاه امان الله غازی در ارگ کابل به نفع برادر خود سردار عنایت الله خان از سلطنت استعفی داد و موصوف با قبول سلطنت درعین روز به حیث پادشاه جدید کشور جانشین برادر خود گردید. شاه مستعفی امان الله خان صبح زود همان روز ذریعۀ موتر به جانب قندهار حرکت کرد.

فشار قوای سقوی و احتمال جنگ خونین برای هجوم به ارگ، شاه عنایت الله را مجبور ساخت تا تحت شرایطی بعد از سه روز از سلطنت کناره گیری کند. او بتاریخ 27 جدی 1307 نامه بدست یک هیئت صلحیه به شمول حضرت محمداصادق خان مجددی به حبیب الله کلکانی نوشت که حاضر است به شرطی از سلطنت کناربرود که خودش را با فامیل و چند نفر از همکارانش ذریعۀ طیاره به خارج کشور انتقال دهند. حبیب الله شرط را قبول کرد و روز بعد (28 جدی) همفریز سفیر انگلیس دوطیاره را در اختیار آنها قرار داد. به این ترتیب مدت سلطنت شاه عنایت الله سه روز دوام کرد و او با فامیل و بعضی از همکارانش ذریعۀ طیاره های انگلیسی نخست به پشاور و از آنجا به چمن موصلت کردند و سپس به وسیلۀ موتر به قندهار رفتند و با شاه اسبق یکجا شدند.

علی احمد خان - مشهور به والی (پسر ماما و شوهر خواهر شاه امان الله) بار اول در مشرقی و بار دوم در قندهار بعد از آنکه شاه امان الله وطن را ترک گفت، اعلام پادشاهی کرد،

ولی بزودی پس از اشغال قندهار توسط قوای سقوی، بدست سقویها اسیر و به کابل آورده شد و بتاريخ 18 سرطان 1308 (9 جولای 1929) در تپه شیرپور کابل به دستور حبیب الله کلکانی به دهن توپ پرانده شد.

غلام نبی خان چرخى که به مقصد اعاده مجدد سلطنت برای شاه امان الله از روسیه داخل اقدام گردیده و شهر مزار شریف را بدست آورده بود، بعد از شنیدن خبر خارج شدن شاه امان الله از وطن (2 جوزای 1308 مطابق 23 می 1929)، مأیوسانه دست از مبارزه کشید و به جانب روسیه برگشت و در عین زمان شجاع الدوله در هرات از قوای سقوی شکست خورد و راه اروپا را در پیش گرفت.

در آنوقت تنها کسیکه به حیث رقیب قدرت در برابر حبیب الله کلکانی باقی مانده بود، سپهسالار محمدنادرخان بود که او و برادرانش هر یک محمدهاشم خان و شاه ولیخان وقتی از اوضاع کشور اطلاع یافتند، بتاريخ 5 دلو 1307 (25 جنوری 1929) که هنوز 20 روز از اعلام پادشاهی حبیب الله کلکانی در کابل نگذشته بود، از فرانسه عزم برگشت به وطن کردند و بتاريخ 4 حوت 1307 (23 فبروری 1929) به بندر بمبئی موصلت نمودند، بعد از ملاقات با نماینده ویسرا روانه پشاور شدند و بروز 7 حوت 1307 (27 فبروری 1929) به پشاور رسیدند. آنها روز بعد با همفریز سفیر انگلیس در کابل که تازه به پشاور آمده بود، ملاقات و پلان بعدی خویش را به او شرح دادند، سپس با "ولتن چیف" - کمشنر پشاور نیز دیدار کردند. از آنجا محمدهاشم خان بطرف مشرقی و محمد نادر خان با شاه ولی خان بطرف جنوبی روانه شدند. محمد نادر خان با شاه ولی خان بتاريخ 18 حوت 1307 (7 مارچ

1929) پس از ملاقات با مکوناچی پولیتیکل ایجنت کُرْم و دیدار با شاه محمودخان برادر خود در پاراچنار، از طریق کوهات شهرک "توتگی" عازم شهر خوست گردیدند.

محمدنادرخان و برادرانش مدت بیش از شش ماه با مشکلات زیاد در برابر قوای سقوی به مبارزه پرداختند و پس از آنکه قوای نادرخان تحت قیادت خودش در چرخ لوگر با شکست خطیر مواجه شد، او مایوسانه به نقطه دور دست جاجی در منطقه "علی خیل" که از گزند حملات ناگهانی درامان بود و نیز در فاصله کم با شهرک سرحدی پاراچنار قرار داشت، اقامت اختیار کرد. شکست قوای شاه محمود خان در خوشی لوگر و متعاقباً شکست بزرگ قوای شاه ولیخان در گردیز از یکطرف و ناکامی های پیهم قوای تحت قیادت محمدهاشم خان در مشرقی و خروج او به آنطرف سرحد آزاد موجب درماندگی سپهسالار و برادرانش گردید تا دست کمک باز هم بسوی انگلیس ها دراز نمایند، در غیر آن مایوسانه بار دیگر مجبور به ترک وطن خواهند شد. تا آنکه قوای قبایلی وزیری و میسود که به مقصد سرنگونی رژیم سقوی و اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله داخل خاک افغانستان شده بودند، در محل "علی خیل - جاجی" با سپهسالار نادرخان ملاقات کردند و بتاريخ 2 میزان 1308 پیمان همکاری را با موصوف در حاشیه کلام الله مجید امضاء نمودند. برطبق ماده پنجم و ششم آن جانبین توافق کردند که بعد از سقوط حکومت سقوی، سلطنت را به شاه امان الله و یا یکی از خانواده او واگذار میشوند. فردای آنروز (3 میزان) قوای پنج هزار نفری وزیری و میسود به همراهی شاه ولی خان و قوای معدود او از راه دوبندی و خوشی لوگر و چهار آسیاب بسوی

کابل به حرکت افتادند و در ظرف سه هفته توانستند شهر کابل را بتاريخ 20 میزان 1308 مشترکاً فتح و به حکومت سقوی پایان دهند. بروز 23 میزان محمد نادرخان وقتی از فتح کابل مطمئن شد، از علی خیل به چهلستون آمد و فردای آنروز بتاريخ 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) طی یک مجلس در قصر "سلام خانه" ارگ کابل پادشاهی خود را اعلام کرد.

در مباحث بعدی این کتاب سعی بر آنست تا در ارتباط با وقایع و رویدادهای مهم در طول تقریباً 9 ماه فوق الذکر یعنی از زمان حرکت محمد نادرخان و برادرانش از شهر "نیس" فرانسه (5 دلو 1307ش) تا فتح کابل و رسیدن موصوف به سلطنت (24 میزان 1308ش) روشنی انداخت و این دوره کوتاه اما پراضطراب را که جریان رویدادهای مربوطه در کتابهای منتشره آن دوره با تحریف بعضی حقایق تاریخی ناشی از قید "خط سرخ دولت" توأم بوده است، با استفاده از مأخذ و منابع معتبر دیگر مورد بررسی قرار داد.

مبحث سوم

چگونه محمد نادرخان به مقامهای عالی نظامی صعود کرد؟

محمدنادرخان یکی از نواسه های سردار یحیی خان پسر سلطان محمدخان "طلائی" است. انگلیس ها بر سردار یحیی خان که خسر امیر محمد یعقوب خان بود، مظنون شدند که در شورش عساکر و حمله بر سفارت برتانیه در بالاحصار

کابل دست داشته است و بنابراین وی را در سال 1878 به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید از انگلیسها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام اهل و بیت در هند بسربردند و اکثر فرزندان شان در همان جا چشم به دنیا گشودند، به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی و زبان اردو آمیختند.

پس از مدت 23 سال جلای وطن و با شدت مریضی امیر عبدالرحمن خان انگلیسها به نحوی کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سرداریحیی خان از تبعیدگاه شان در هند کسب کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که سردار موصوف با دو فرزند خود هر یک سردار محمدیوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار ذکریا خان با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند به وطن برگشتند. وقتی شهزاده حبیب الله خان بعد از فوت امیر بجای پدر به سلطنت رسید، فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سرداریوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت قرار حاصل کردند. از آن به بعد با احتیاط و زیرکی که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگری پیمودند.

یکی از آنها محمد نادر خان پسر سردار یوسف خان بود که در ماه حمل 1262 (اپریل 1883) در "دیره دون" هند به دنیا آمد و هنوز 18 سال داشت که در سال 1901 به معیت خانواده از تبعید گاه به وطن مراجعت کرد و به رتبه کندکمشر شامل قوای نظامی گردید. در این میان توجه امیر به محمد نادرخان روز بروز بیشتر می شد، بخصوص که امیر در سفر رسمی دوماهه خود به هند برتانوی (از ماه جدی تا اخیر حوت 1285 ش مطابق جنوری تا مارچ 1907 م) محمد نادرخان را به حیث مشاور و هم گاهی به حیث ترجمان جزء اراکین هیئت معیتی خود قرار داد و نیز وقتی امیر از هند برگشت و سال بعد به سفر هرات پرداخت، باز هم عهده قوماندانی گارد خود را به غندمشر محمدنادرخان تفویض کرد و هنوز 25 سال داشت که در بدل حسن خدمت در این سفر او را در سال 1287 ش (1908 م) با اعطای رتبه جرنیلی (جنرالی) مفتخر ساخت.

بآنکه در دوره سراجیه شورشهای داخلی به مقایسه دوره سابقه کمتر بود، اما یکی دو حادثه رخ داد، از جمله یکی هم شورش منگل بود که در سال 1291 ش (1912 م) موجب برانگیخته شدن اوضاع در سمت جنوبی گردید. در اینوقت امیر در صدد مقابله نظامی با شورشیان افتاد و جرنیل محمد نادرخان را با قطعه خاص اردلی مؤظف به اینکار ساخت و این اولین بار بود که به این جنرال جوان یک وظیفه مهم سپرده می شد. محمد نادر خان توانست با وارد کردن فشار نظامی شورشیان را متقاعد به صلح و حفظ نظم و آرامش سازد.

امیر از این موفقیت جنرال محمدنادرخان بسیار خشنود گردید و درازای این خدمت در ماه عقرب 1291 ش (نوامبر 1912م) او را به رتبه نظامی "نائب سالار" حضور خود ارتقا داد و از این طریق موصوف در قطار بزرگان نظامی آنوقت عزم مقام حاصل کرد و نزد امیر بسیار عزیز و گرامی شد و هم به معرفت و شهرت او در بین مردم افزوده گردید، چنانچه امیر دو سال بعد (1293 ش - 1914م) او را در سن 31 سالگی بدون آنکه مصدر کدام خدمت بزرگ نظامی شود، به بلندترین رتبه نظامی "سپهسالار" ارتقا داد. (برای شرح مزید دیده شود کتاب: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، تألیف سردار اسدالله خان سراج، صفحه 10 تا 12؛ همچنان به سوانح مکمل محمدنادرخان در ختم کتاب "نادر افغان"، تألیف برهان الدین کشکی، چاپ کابل، 1310، صفحه 588 تا 590 مراجعه شود.)

در جریان جنگ عمومی اول، وقتی موقف بیطرفی افغانستان مطرح شد، لویه جرگه متشکل از نمایندگان مردم و شخصیت های مهم دربار مخالفت خویش را به بیطرفی کشور اعلام کرد که محمد نادرخان نیز در همین ردیف قرار داشت، اما بعداً او تغییر نظر داد و از موقف امیر مبنی بر قبول بیطرفی کشور در جنگ حمایت کرد.

نقش سپهسالار محمد نادرخان و خانواده او پس از آنکه امیر حبیب الله خان سراج در شب اول حوت 1297 ش در شکارگاه کله گوش - لغمان بطور مرموز به شهادت رسید، زیر سؤال رفت، زیرا او و تعدادی از خانواده اش به حمایت از سردار نصرالله خان نائب السلطنه (برادر امیر) پرداختند که آرزومند رسیدن به پادشاهی بود. وقتی نصرالله خان بر شیوه عیاشی

و خوشگذرانی امیر شهید برادر خود انتقاد کرد، سپهسالار نیز به تائید گفتار او بر ولی نعمت خود که او را مثل فرزند دل‌بند خود در ظرف ده سال از کندک‌مشری به عالی‌ترین مقام نظامی یعنی سپهسالاری ارتقا داد، زبان به انتقاد گشود و گفت: «برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس‌پرستی و یله‌گردی کند، حالش همین خواهد بود.» در این اثنا شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه که هدف اصلی و عمق گفتار سپهسالار را درک کرده بود، در جواب به جدیت گفت: «بلی! پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی‌لیاقت باشد، از اولاده امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند.» (فیض محمد کاتب: "سراج التواریخ"، جلد چهارم، بخش سوم، انتشارات امیری، کابل، 1390، صفحه 628 و 629)

بعد از شهادت امیر دو پادشاه در کشور سربلند کردند: یکی شهزاده امان خان عین‌الدوله در کابل و دیگر نصر‌الله خان نائب‌السلطنه در جلال‌آباد. بتاريخ 7 حوت 1297 وقتی به خونخواهی امیر شهید آوازه‌قیام عساکر در جلال‌آباد بالا شد و عساکر به شهر رو آوردند و یک تعداد از حامیان امیر نصر‌الله خان را به شمول سپهسالار محمد نادرخان و بعضی از اعضای خانواده او را زندانی ساختند، امیر نصر‌الله خان مجبور به انصراف از سلطنت شد و به شهزاده امان‌الله خان بیعت کرد. همان بود که محمدنادرخان و تعدادی از بنی‌اعمام او که در اسارت سربازان شورشی در جلال‌آباد قرار داشتند، به امر شاه امان‌الله تحت الحفظ به کابل انتقال یافتند و برای

مدت کوتاه در ارگ تحت نظارت قرار گرفتند. اما بزودی وقتی موضوع استقلال کشور مطرح شد و جنگ سوم افغان و انگلیس در سه جبهه اعلام گردید، شاه امان الله سپهسالار محمد نادرخان را با حسن نیت به حیث قوماندان محاذ جنوبی مقرر کرد و دو برادرش (شاه ولیخان و شاه محمود خان) را به معیت او گماشت. بعداً درحالیکه قوا در حواشی پایگاه نظامی انگلیس واقع در شهرک "تل" در حال پیسرفت بود، به پیشنهاد انگلیس موضوع متارکه مطرح شد و شاه امان الله آنرا به شرط قبولی استقلال کشور پذیرفت و امر عقب نشینی به قوای افغانی داده شد که در اثر آن متعاقباً موضوع شناسائی رسمی استقلال کامل کشور از طریق مذاکرات سیاسی دنبال گردید.

راجع به موفقیت سپهسالار محمدنادر خان در مورد فتح تل در نشرات آنوقت و بعداً در بعضی کتب تاریخ از جمله کتاب "نادر افغان" مطالبی مجاملت آمیزنوشته شده، درحالیکه واقعیت طور دیگر بوده است که آنرا ظفر حسن ایبک، شخص مورد اعتماد سپهسالار و حاضر در میدان جنگ و آگاه از همه مسایل آن محاذ در کتاب خاطرات خود بعد از شرح جزئیات رویداد های آن روز حقیقت موضوع را چنین بیان میکند: «مردم خوست ازین وضع درهم و برهم [لشکر که روبه فرار گذاشته بودند - کاظم] آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند که لشکر درتل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیرصاحب عقب نشینی صورت گرفته است. از خوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و برعزت او افزود.» (برای شرح مزید دیده شود کتاب خاطرات ظفر حسن

ایبک: "افغانستان از سلطنت امیرحبیب الله خان تا صدارت محمدهاشم خان"، ترجمه از اردو به دری توسط: فضل الرحمن فضل، چاپ دهلی، 1379، (صفحه 184) (*)

با آنکه شاه از واقعیت فتح "تل" و چگونگی آن آگاه بود، اما از لحاظ سیاسی خواست پیشرفت در محاذ جنوبی را یک موفقیت نظامی فرا تر از واقعیت جلوه دهد و حین برگشت قوا از آن محاذ با پذیرائی شاندار از عساکر و افسران و بخصوص از سپهسالار نادرخان استقبال بعمل آورد تا به این موضوع و جاهت بسیار بخشد و میناری را برای قدردانی از این موفقیت به حیث یادگار جنگ بنام سپهسالار امر اعمار داد.

شاه امان الله یک سال بعد (جوزای 1299 ش) سپهسالار محمد نادرخان که به حیث ناظر [وزیر] حریبه مقرر کرد و با اعطای نشان "المراعلی"، با کلاه دارای جیغه تاجدار و کوسای سفید (پالان دراز از شانه تا بند پای) برای او منظور نمود. سپهسالار که در آن روزها مصروف ایفای وظیفه در مشرقی بود، با عرض شکران از این قدردانی و تفقد شاه بخط و قلم خود این متن را نوشت: «فدای پادشاه معظم اعلیحضرت والای غازی شوم. نمیدانم که بکدام زبان شکریه آن پادشاه معظم و مهربان را اداء کنم و آن ادای این مرحمت و نوازش بادار معظم و تاجدار محترم گردد. بجز دعا دگر هیچ خدمت که لایق این قدر مرحمت باشد، نشده و الله تعالی سایه مبارک را از مفارق این خدمتگار و باقی خدمتگاران کم نکند و توفیق شکرگذاری عنایت کند که تاجان خود را نثار سازیم، هنوز کم است. الله تعالی حافظ و ناصر حضور مبارک باد آمین برب العباد - فدوی جان نثار محمد نادر سپهسالار» (وکیلی

پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه..."، بخش اول، صفحه 270
(271-)

(*) - شرح مفصل رویدادهای مربوط به فتح "تل" را ظفرحسن ایبک به تفصیل در کتاب خاطرات خود گزارش داده که جهت مزید معلومات توجه را به چند پراگراف یک قسمت آن نیلأ جلب میدارم:

ظفرحسن ایبک می نویسد: «روز دیگر سیهسالار از همه سنگرها بازدید به عمل آورد و دستور داد که با مشاهده اشاره مخصوص همه یکدم به قلعه [تل] گلوله باری نمایند و بعد از ظهر گلوله باری انجام یافت و پس از یک وقفه بار دیگر شروع شد، اما نتیجه ای مطلوب از آن بدست نیامد و مجاهدین نتوانستند داخل قلعه گردند. بعد از ظهر سرک میان کوهات و تل بوسیله هواپیماهای انگلیسی بمباردمان گردید. در آغاز هدف آنرا ندانستیم، اما بعد ها ما از کوه های اطراف توسط دوربین های دریافتیم که از این سرک یک تعداد سواران بسوی قلعه روان هستند. برای ما معلوم شد که برای لشکرانگریز مستقر در قلعه همان کمکی رسید که انتظار آنرا می کشیدند و به امید آن به پرچم سفید صلح ما کدام اهمیتی ندادند و از تسلیمی اسلحه خود امتناع ورزیدند... قبل از شام همان روز من مشاهده کردم ماشیندارهایی که به خاطر گلوله باری برپاسگاه های قلعه بسوی دریای کُرْم فرستاده شده بود، برقاطرها بار شده، از راه دره های کوهستانی باردیگر می آیند. من آن سپاهیان را توقف دادم و کوشیدم ایشان را به حرکت دوباره بصوب محاذ اعزام دارم، اما وضع آن سپاهیان به اندازه ای تغییر یافته بود که اگر من اندکی بیشتر اصرار می کردم، شاید آنها بر من شلیک میکردند. من مشاهده کردم که عقب نشینی سپاهیان از سنگر پایان یافت. به خاطر رساندن این خبر در جستجوی

سپهسالار شدم، سرانجام در نماز شام نزد او رسیدم و از ایشان دریافتم که همه سپاهیان پیاده انتهای دریای کُرْم و سپاهیان مسلح ماشیندارها و توپها را در سنگرهای خود گذاشته و از دستور افسران خویش سرکشی نموده به طرف اردوگاه حرکت کرده اند. باقی لشکر با دیدن این وضع مورال خود را ازدست داده و هرکس خودسرانه جهت عقب نشینی بطرف مرز افغانستان آمادگی گرفته است. حتی عده ای از سپاهیان بالای قاطران که برای حمل و نقل اسلحه تخصیص یافته بودند سوار شده راه افغانستان را در پیش گرفتند و وسایل جنگی را با سایر ابزار که بایست قاطرها حمل میکردند، در عقب خود به جا گذاشتند.» (صفحه 181 - 182 کتاب خاطرات ظفر حسن ایبک)

ایبک در ادامه می نویسد: «رضای الهی همین بود که شام 27 می [6جوزا 1298] از کابل فرمان امیرصاحب [امیرامان الله خان عنوانی سپهسالار محمدنادرخان] مبنی بر متارکه جنگ با انگریزها برسد. در فرمان آمده بود که انگریزها آزادی افغانستان را پذیرفته اند. اما در عوض روی عقب نشینی لشکر افغانی تا فاصله دورتر از بیست مایل از مرز به توافق رسیده اند، بناءً نیروهای رزمی افغانی که زیر فرمان شما قرار دارند، فوراً سرزمین هندوستان را ترک بگویند و به طرف مرز حرکت کنند و بیست مایل دورتر از سرحد بیایند.» (صفحه 183)

«با آمدن این فرمان بر فرار و عقب نشینی و شکست سربازان ما که خودسرانه به آن دست یازیده بودند، پرده افتاد. سپهسالار به اساس حکم امیرصاحب از یک طرف به لشکر دستور داد تا به طرف مرز حرکت کند و از طرف دیگر مرا دستور داد تا به فرمانده انگریزها در تل نامه ای به زبان انگلیسی بنویسم و آنرا بدست معتمد خویش که تصادفی به تل آمده بود، گسیل داشت. در نامه عنوانی فرمانده انگریزها آمده بود که میان حکومت های افغانی و انگلیس متارکه صورت گرفته است و امروز (اول

جون) نیز از دوازده بجه شب درین محاذ آتش بس نافذ میگردد.....»

ظفر حسن ایبک با شرح فوق اعتراف میکند که: «مردم خوست ازین وضع درهم و برهم [لشکر که روبه فرار گذاشته بودند] آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند که لشکر درتل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیرصاحب عقب نشینی صورت گرفته است. ازخوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و برعزت او افزود.» (صفحه 184)

مبحث چهارم

از دوستی تا تکرر روابط بین شاه و سپهسالار

چرا فضای دوستی بین آنها برهم خورد؟

در مبحث بالا سخن از اعتماد و دوستی بین شاه امان الله و سپهسالارنادرخان بود و اما این رشته زیاد دوام نکرد و قدم بقدم موضوعاتی به میان آمد که فضای دوستی را مکدر ساخت و رنجش های ملموس و حتی بعضاً آشکار بین آنها رونما گردید. اینکه چرا؟ سؤالیست که جواب آنرا میتوان به دلایل و انگیزه هایی مربوط دانست که بصورت تدریجی و قدم بقدم در دل هر دو جا گرفت و موجب برهم خوردن روابط باهمی گردید:

1 - هنوز جنگ در محاذ جنوبی در جریان بود که انگلیس ها پیشنهاد متارکه و مذاکره را ارائه کردند و شاه آنرا پذیرفت؛ سپهسالار براین تصمیم شاه اعتراض داشت و درنامه خود نوشت که برای این تصمیم باید «وکلاى مردم داخلى و سرحدى افغانستان شمولیت داشته باشند...». اینکار درآن فرصت کوتاه و حساس عملی نبود، زیرا از یکطرف تصمیم و اجراءات فوری را که یاجاب میکرد، به تأخیر می انداخت و ازطرف دیگر دست های نا مرئی در داخل و خارج درآن رخنه کرده موجب بروز اختلافات میگردد که به نفع انگلیسها تمام می شد و داعیه استقلال را تضعیف میکرد. این نظر سپهسالار مورد پسند شاه قرار نگرفت و از آن عاملانه طفره رفت و آنرا ناشنیده پنداشت.

2 - سپهسالار از شاه درآنوقت خواسته بود تا او را به ریاست هیئت صلح و مذاکره با جانب انگلیس بگمارد، اما شاه با ذکر دلایل متعدد که درنامه جوابیه به سپهسالار فرستاد، حضور او را در محاذ مهمتر از ریاست هیئت صلح دانست و لذا به درخواست او جواب مثبت نداد.

3 - برطبق توافق با شرایط متارکه قوای افغانی باید بیست مایل از خط سرحدی به عقب برگردند، سپهسالار این موضوع را در ناحیه پیوار قبول نکرد و حتی در صورت اصرار شاه، حاضر به استعفی شد.

4 - وقتی شورش مسلمانان هند به حمایت از ترکیه آغاز شد، نهضت خلافت در ترکیه تصمیم گرفت جمال پاشا را به معیت بدری بیگ را به هدف تشویق جنبش مسلمانان هند علیه انگلیس به کابل اعزام دارد. جمال پاشا درسال 1299ش

(1920م) به کابل آمد و مورد استقبال شاه امان الله قرار گرفت و به حیث مشاور امور نظامی در وزارت حربیه مقرر شد و قطعه مشهور "نمونه" را تأسیس کرد. روابط نزدیک شاه با جمال پاشا موجب نارضایتی سپهسالارگردید. علاوه بر موقوف جمال پاشا مبنی برضدیت با انگلیسها و حمایت از شورش مسلمانان در هند موافق با نظر سپهسالار نبود و این دو باهم در اختلاف نظر قرارداشتند و شاه میخواست با حمایت از شورشیان مسلمان به نحوی برانگلیسها در جریان دوره سوم مذاکرات با هیئت برتانوی که در آنوقت در کابل دائر و مذاکرات تاحدی به بن بست کشانیده شده بود، فشار وارد کند. (برای شرح مزید دیده شود - کتاب خاطرات ظفر حسن ایبک: "افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان" ... ، صفحه 216 تا 222)

5 - شاه امان الله بعد از تثبیت استقلال کامل کشورخواست بر اداره امور در داخل بیشتر توجه کند و به این منظوریک تعداد وزراء را جهت بازرسی امور به ولایات کشور اعزام کرد، از جمله سپهسالار محمد نادر خان را با حفظ مقام وزارت حربیه به سمت قطغن و بدخشان توظیف نمود. محمد نادرخان در این موقع با انورپاشا رهبر "باسمچی ها" که علیه روسیه می جنگیدند و از حمایت انگلیس ها برخوردار بودند، بدون استیذان قبلی شاه امان الله رابطه قایم کرد. شاه این رویه سپهسالار را مغایر پالیسی دولت با شوروی دانسته شخصاً با سواری اسب از راه پنجشیر به آن سمت رفت و سپهسالار را در کوتل خاواک احضار و به مرکز جلب نمود. (برای شرح مزید دیده شود: ضیائی، محمد رحیم: "برگهایی

از تاریخ معاصر وطن ما"، مترجم از زبان روسی: غلام سخی غیرت، چاپ دوم، پشاور، 2001، صفحه 80 تا 83)

6 - علیاحضرت برای جلب دوستی با خانواده مصاحبان دو دختر خود را (از جمله یکی را که عیناً مثل دختر خود میدانست) در عقد دو برادر نادرخان یعنی شاه ولیخان و شاه محمود خان درآورد و یک دختر دیگر خود را با محمد هاشم خان برادر دیگر نادرخان نامزد کرد. این نامزدی به دلیل مشخص برهم خورد که موجب عقده خانواده مصاحبان و بخصوص شخص محمد هاشم خان گردید، زیرا آنها فکر میکردند که شاه امان الله در آن تصمیم دخیل بوده است. (شرح مزید - وکیلی پولزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، کندهار، 1396، صفحه 238 - 239)

7 - از همه مهمتر حینیکه شورش مسمی به "ملای لنگ" در جنوبی آغاز شد، شاه از وزیر حربیه خواست تا به آن سمت رفته و در حل معضله اقدام کند. سپهسالار از قبول این وظیفه خود را معذور دانست و گفت که او نمیتواند با این قبایل روبرو شود، چون قبلاً با بسا وعده ها با آنها خلاف رفتاری صورت گرفته است و نمیتواند سرکردگی قوایی را بدانسو بعهده گیرد که شاه در برابر شان بیتفاوتی از خود نشان داده است و با این جواب از حضور شاه رخصت شد و برای مدتی بنام مریضی به وزارت حربیه برنگشت، تا آنکه شاه بعد از سه و نیم ماه محمد ولی خان را به حیث وزیر حربیه مقرر کرد و تقرر سپهسالار را برطبق درخواست خودش به وزارت مختاری افغانستان در پاریس اعلام داشت.

8 - در این میان روزی محمدنادرخان بطور شخصی به دیدار همفریز وزیر مختار (سفیر) برتانیه در کابل رفت و نان چاشت را با او صرف کرد و از اوضاع کشور شکایت نمود و آزرده‌گی خود را از جریان امور ابراز داشت و ضمناً علاوه کرد که: «من عزم دارم که با مسلک نظامی خود پایان دهم و از مسئولیت‌ها و نتایج پالیسی‌ها کناره گیرم، تا وقتی که برایم یک پست سیاسی خارج افغانستان سپرده شود..». در این موقع همفریز از پیشرفته‌ها در افغانستان یادآور شد، اما نادرخان در جواب گفت: «این پیشرفته‌ها واقعی نمیباشند» و در ادامه افزود که: «پیشرفت بدون دوستی و کمک امپراتوری برتانیه امکان پذیر نیست.» همفریز گفتار نادرخان را به اطلاع امر خود رسانید و نوشت که: «نادرخان با امان‌الله خان سخت مخالف است و از پست خود کنار رفته و نفوذ خود را از دست داده و امان‌الله دیگر به وی اعتماد ندارد.» (برای شرح مزید دیده شود: ستیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان 11914 - 1929"، متن انگلیسی، چاپ دوم، صفحه 252 - 255؛ لودویک آدامک نیز ملاقات نادرخان با همفریز را تأیید و از شکایت و انتقاد او به پالیسی‌های شاه امان‌الله یاد آور شده که در واقع تأیید همان گفته‌های خانم ستیوارت به عبارت دیگر است، شرح مزید: آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم: محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، صفحه 126 - 127؛ ناگفته نماند که در کتاب "نادر افغان" که ظاهراً بقلم برهان‌الدین کشکی و در واقع زیر نظر محمد نادرشاه نوشته شده و در سال 1310 در کابل به طبع رسیده است، مطالبی در باره دلایل اختلاف نظر بین نادرخان و شاه

امان الله طی چندین صفحه تذکار یافته که نکات متذکره تقریباً عین مطالبی را دربر دارد که سپهسالار حین دیدار با همفریز بیان کرده بود. دیده شود کتاب "نادر افغان"، صفحه 260 تا (271)

تقرر سپهسالار به حیث وزیر مختار در پاریس:

به دلایلی که فوقاً بیان شد، روابط دوستانه بین شاه امان الله و سپهسالار محمدنادر خان از مدتی دستخوش تغییر شده بود و سپهسالار که در آنوقت در اثر ابتلاء به مرض محرقة احساس ضعف میکرد، ظاهراً به دلیل مریضی خواهان استعفی از وزارت حربیه و در عین زمان آرزومند یک وظیفه به خارج کشور گردید. از روز 10 قوس 1302ش که سپهسالار معروضه استعفای خود را بحضور شاه امان الله تقدیم کرد و خود در بستر مریضی فرو رفت، شاه امور وزارت حربیه را ناگزیر خودش پیش می برد و در این مدت روابط بین آنها بهبود نیافت و حتی بر عکس روبه خرابی گذاشت. لذا شاه پس از گذشت تقریباً سه و نیم ماه تصمیم گرفت تا استعفای سپهسالار را از مقام وزارت حربیه قبول و بجای او محمد ولی خان را به آن مقام بگمارد و در ضمن از تبدیلی سپهسالار محمدنادر خان به وزارت مختاری افغانستان در فرانسه یادآوری کند. شاه امان الله در مجلس تصویب بودجه سال 1303 و اعلام تغییرات در کابینه بروز 24 حوت 1302 چنین گفت: «جناب محمدنادر خان برای وزیر مختاری افغانستان در پاریس زیر نظر گرفته شده، ولی چون این مسئله موقوف است به استمزاج از دولت بهیئه فرانسه، پس تا رسیدن اگریمان دولت مشارالیها تقرر شان صورت رسمیت ندارد» و علاوه نمود که: «جناب محمد نادر خان به پاریس بروند و

اصول نظام عسکر و ترتیبات وزارت حربیه و تعلیمات مکاتب نظامی آنجا را مطالعه و ملاحظه کنند» و نیز افزود که: «طبیعت شان یک نوع کسالت دارد و مسافرت شان برای تداوی و تبدیل مکان و تفریح طبیعت هم لازم است، چنانچه خود شان بارها این مسئله را با اصرار خواهش کرده اند.»

سپهسالار نیز بعرض رسانید که: «بلی! ازمدتیست که بحضور شاهانه چند مرتبه بکمال الحاح عرض نمودم که اگر مرا بکدام ماموریت خارجیه بفرستند، حتی اگر کار بزرگی نباشد به سرکاتیبی یک وزارت مختاری یا کدام ماموریت دیگر نیز حاضر و رضامندم» (متن مکمل رویداد دیده شود: وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه، بخش دوم، صفحه 103)؛ همین بود که سپهسالارنادرخان بعد از وصول اگریمان بتاريخ 19 سرطان 1303 (10 جولای 1924) به عجله کابل را از طریق هندبرتانوی بصوب ماموریت خود ترک کرد.

استعفی از وزارت مختاری و اقامت در شهر "نیس":

با آنکه تقرر محمدنادرخان به خواهش والاح خودش به یک وظیفه ولوبه حیث سرکاتب ویا کاتب درخارج کشور صورت گرفته بود، اما چون باراول درزندگی رسمی احساس میکرد ازسیطره قدرت بدور میرود، در دل ازاین سفر راضی و خشنود نبود و لذا این مقرری برحس دشمنی و بدبینی او دربرابرشاه افزود و او را بیشتر عقده مند و بدبین شاه و دیگر همکاران نزدیک شاه، ازجمله محمود طرزی و خانواده بزرگ چرخی و بعضی از اراکین دیگر دولت ساخت، چنانچه ذکراین احساس خود را وقتی به سلطنت رسید، در

کتاب "نادر افغان" به مذمت شاه با این عبارات «خود رأی، ناعاقبت اندیش، خود پسند، خودسر، بازیچه دست» و غیره پرداخت.

اهم اجراءات محمدنادرخان را در مدت تقریباً دو ونیم سال به حیث وزیرمختار افغان درپاریس میتوان چنین خلاصه کرد: حل مشکلات معلمان اعزامی فرانسوی به کابل و فراهم آوری تسهیلات لازم برای سفر هیئت حفریات باستان شناسی، واریسی امورطلاب افغانی درفرانسه که زیرنظرمحمد عزیز خان برادرش درآنجا صورت میگرفت، و نیزخریداری چند عرادۀ موتر رزهی نظامی و چند دستگاہ و آلات مورد ضرورت رادیو و ارسال آن به کابل. اما اونخواست بیش از آن به وظیفه رسمی ادامه دهد و به دلیل کسالت مزاج و مریضی و در واقع با عقدۀ مندی روزافزون از شاه امان الله و از همه مهمتر به مقصد پلانهای آینده تصمیم گرفت بتاريخ 9 قوس 1305 (30 نوامبر 1926) از وظیفه وزارت مختاری رسماً استعفی دهد و این درحالی بود که برادرش محمد عزیزخان از پاریس بکابل طلب شده و محمدہاشم خان از سفارت مختاری افغانستان درمسکو خود را کنار کشیده و برای پرستاری برادر خود به پاریس آمده بود و ہم شاه ولیخان نیز ظاہراً به عین دلیل از وظیفه قوماندانی قوای مرکز درکابل خود را معذور وبه اجازه شاه امان الله رهسپار پاریس شده بود و تنها شاه محمود خان برادر دیگرش به وطن مانده بود.

محمدنادرخان پس از استعفی از وزارت مختاری افغانستان درپاریس با برادرانش درحواشی شهر "نیس" درجنوب فرانسه نقل مکان کردند. او درآنجا خانہ ای خرید و مورد

مداوا قرار گرفت و هنوز کاملاً صحتیاب نشده بود که از اوضاع متشنج در افغانستان اطلاع حاصل نمود و با وجود مشکل صحتی با دو برادر خود یعنی محمدهاشم خان و شاه ولیخان بتاريخ 5 دلو 1307 (25 جنوری 1929) که هنوز 20 روز از اعلام پادشاهی حبیب الله کلکانی در کابل نگذشته بود، از طریق هند برتانوی عزم سفر به وطن کردند.

از توضیحات مختصر فوق واضح میشود که تجمع برادران محض به دلیل پرستاری از برادر بزرگ شان نبود، بلکه مخالفت آنها با شاه امان الله انگیزه اصلی آنرا تشکیل میداد، مخالفتی که با پلان های آینده شان ارتباط داشت. آنها در بیرون از کشور کوشیدند با انتقادهای صریح بر رژیم امانی و بخصوص بر شخص شاه و مخالف با آن برای خود موقفی را اختیار کنند که گویا میتوانند به حیث یک بدیل برای آینده افغانستان توجه مطبوعات را به خود جلب نمایند و با اشتهار در کارکردهای خویش در گذشته و تأکید بر نقش خانواده و بخصوص نادرخان در جنگ استقلال و غیره خود را در اروپا به شهرت برسانند. دولت برتانیه که از ابتداء با شاه امان الله در خصومت قرار داشت و برای سرنگونی او در مواقع مختلف دست بکار بود، موقع را مساعد دانسته عاملان و با کمال احتیاط در تغییر اوضاع به نفع خود کوشید. اگرچه ارتباطات بین انگلیسها و محمد نادرخان قبلاً وجود داشت، ولی انگلیسها نمیخواستند به این روابط شکل رسمی و علنی دهند، زیرا علنی شدن روابط، آینده نادرخان را در افغانستان به خطر بی اعتمادی مردم مواجه میکرد. از آنرو انگلیسها ظاهراً خود را در این مورد بی طرف نشان میدادند و اما آنها هیچ شخص دیگری را برای سلطنت آینده افغانستان بهتر از محمدنادرخان

وبرادران او نداشتند و بنا برآن از هیچ نوع سعی و تلاش برای رسیدن به این هدف مضایقه نکردند و کوشیدند تا زمینه ها را بطور مستقیم و غیرمستقیم به نفع آنها مساعد سازند.

مبحث پنجم

انگیزه های برگشت سپهسالار و برادرانش به افغانستان

اعزام هیئت از طرف حبیب الله کلکائی نزد محمدنادرخان:

خانم ستیوارت در کتاب "آتش در افغانستان" در این زمینه شرحی دارد که مختصر آن چنین است: پس از آنکه حبیب الله در کابل و والی علی احمد خان در جلال آباد اعلام پادشاهی کردند و وقتی علی احمد خان بسوی کابل لشکر کشید، در جگدک عساکر معیتی اش بخصوص شینواری ها بر او شوریدند و همه دار و ندار او را تاراج کردند و خودش راه فرار را بصوب پشاور درپیش گرفت. در این موقع حبیب الله از طرف مشاوران خود تشویق گردید که از نادرخان بخواهد به وطن برگردد و برای حسن نیت، شاه محمود خان برادر نادرخان را به حیث مشاور خود تعیین نمود. بتاريخ 5 فبروری 1929 شاه محمود خان با همفریز سفیر برتانیه در کابل ملاقات کرد و به این نظر بود که حکومت حبیب الله دیر دوام نمیکند و بعد از مصالحه با اقوام مشرقی و جنوبی او حاضر خواهد بود زمینه را برای بقدرت رسانیدن یک افغان "نجیب زاده و اشرافی که از فامیل امان الله خان نباشد" مساعد سازد.

به قول خانم ستیوارت: وقتی که شاه محمود با سفیر برتانیه مذاکره داشت، هیئت دونفری حبیب الله بسوی جنوب فرانسه حرکت کرد که نادرخان را به وطن بیاورند. این دو نفر عبارت بودند از احمد شاه خان (پسرکاکای نادرخان) و عبدالعزیزخان (مامای هاشم خان) که سابق به صفت سفیر در ایران و روم ایفای وظیفه نموده بود. اگرچه حکومت هندبرتانوی مایل نبود که زمینه پرواز این دو نفر را درطیاره شان مساعد سازد، باآنها قبول کرد که آنها را بتاريخ 5 فبروری توسط طیاره برتانوی از کابل به پشاور برسانند، به شرطیکه گفته نشود که تکت ریل و کشتی توسط مراجع حکومت هندبرتانوی تهیه شده، بلکه خود احمدشاه خان باید دراینکار اقدام کند. این هدایت ازپشاور داده شده بود که حکومت برتانیه باید خیلی ها محتاط باشد وشمولیت آنها دراینکار مخفی نگهداشته شود. افغانها [مقصد دونفر مذکور] قبلاً تلگرام نداده بودند، اما فقط درکشتی آنها دروقت حرکت و مواصلت به بمبئی تلگرام رسید که برای دوافغان چوکی مخصوص خارجیها ریزرف شود. روز دیگر احمدشاه خان موفق نگردید که از نمایندگی تجار تی افغانی پول بدست آورد. فردای آن توسط ریل "بمبئی میل" حرکت نمودند ودر استیشن ریل تکت های خود را بدست آوردند، اگرپول بدهند ویا ندهند، تکت اخذ نمودند. (برای شرح مزید دیده شود- ستیوارت، ریه تالی: "آتش درافغانستان"، متن انگلیسی، صفحه 500-501)

داکتر عبدالرحمن زمانی موضوع فوق را دقیق تر و با ذکر سند چنین بیان میکند: «انگلیسها درحالیکه درخواست ویزه محمودطرزی را که میخواست جهت تداوی به هند و یا از

راه هند به اروپا برود، رد کردند، نه تنها برای احمدشاه خان و عبدالعزیزخان که ظاهراً به تقاضای حبیب الله کلکانی برای آوردن محمد نادرخان عازم اروپا بودند، ویزه دادند، بلکه ترتیبات مسافرت ذریعۀ طیاره، ریل و کشتی و حتی مصارف مسافرت شانرا به عهده گرفتند. سفیرانگلیس در تلگرام 6 فبروری 1929 خود نوشت که: "من به احمدشاه خان و عبدالعزیزخان ویزه دادم. آنها در صورت مساعدت هوا فردا توسط طیاره به پشاور آمده از طریق بمبئی توسط کشتی "رانپوره" بتاريخ 9 فبروری به فرانسه میروند. من خواهش میکنم دواطاق را بتاريخ 6 فبروری در هتل "دینز"، دوسیت را در ریل "بمبئی میل"، بتاريخ 7 فبروری و بصورت حتمی دواطاق خواب کشتی را در "رانپوره" برایشان از پیش حفظ (ریزرف) کنید (مأخذ شماره 602)". سفیر انگلیس به تعقیب تلگرام همان روز به کمشنر عمومی پشاور... با سراسیمگی نوشت که: "تکت های ریل و کشتی احمدشاه خان [و عبدالعزیزخان] را نباید ما خریداری کنیم، آنها باید خودشان به کمپنی کشتی (P&O) تلگرام بفرستند. اگر لازم باشد برایشان پول پیشکی بدهید، اما نهایت احتیاط شود که از سهمگیری ما درین تماس کسی نفهمد." «مأخذ شماره 603 - زمانی، عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس" ...، صفحه 398 - 399)

از این جریان واضح میشود که در تدارک سفر این دونفر بطرف فرانسه مقامات هند برتانوی دست داشتند و اما نمیخواستند اینکار افشاء شود و در نهایت پول تکت ها و اقامت در هتل و همچنان تکت سفر به کشتی تا نیس غیرمستقیم از طرف حکومت هند برتانوی تهیه و تادیه گردیده بود.

در همان روزیکه هیئت ازبمبئی بجانب فرانسه حرکت میکرد، یعنی تاریخ 9 فیبروری 1929 نادرخان، هاشم خان و شاه ولیخان از جنوب فرانسه حرکت کرده بودند. خانم ستیوارت به استناد اوراق محرمانه دولت برتانیه می نویسد: «بتاریخ 13 فیبروری وایسرای هند یک مکتوب خصوصی و شخصی به ویسکونت پیل Viscount Peel [وزیر امور هند در لندن] به این عبارت نوشته بود: "با وجودیکه پروپاگند های بد علیه ما به راه انداخته شده، با آنهم هرچیز به سود ما می چرخد، امیدوار هستیم که نادرخان را به اریکه قدرت تکیه دهیم، بدون اینکه تحریکات بسیار عمیق ضدبرتانوی صورت گیرد."» ("آتش در افغانستان"، متن انگلیسی صفحه 501)



از چپ بر راست (نشسته): محمد عزیزخان، محمدنادرشاه و محمد هاشم خان؛ (ایستاده): شاه ولی خان و شاه محمود خان

در این ارتباط سوآلی در ذهن خطور میکند که مقامات انگلیسی از اینکه محمدنادرخان و برادران در همان تاریخ که هیئت از بمبئی عازم فرانسه بود، اطلاع داشتند، چرا به هیئت آنرا نگفتند و مانع سفر شان نشدند، شاید به دو دلیل بوده باشد: یکی اینکه نمیخواستند راز سفر نادرخان را با ممانعت سفر هیئت افشاء کنند و نیز احتمالاً مامورین ردیف پایان از پلان آمدن نادرخان اطلاع نداشتند و اگر از رفتن هیئت ممانعت می شد، انعکاس آن در حلقات مطبوعاتی نقش انگلیس ها را در موضوع وضاحت میداد.

چگونه بین حبیب الله کلکانی و شاه محمودخان رابطه برقرار شد؟

طوریکه فوقاً تذکر رفت، وقتی سپهسالارنادرخان بعد از سه سال ظاهراً به دلیل علالت مزاج از وظیفه در پاریس کناره گیری کرد و بطور خصوصی در جنوب فرانسه در حواشی شهر "نیس" اقامت گزید، محمدهاشم خان برادرش برای واریسی صحتی او به نیس رفت و متعاقباً شاه ولی خان نیز با دوبرادر خود پیوست و در آن شهر اقامت گزین شدند. تنها محمدعزیزخان به ارتباط وظیفه (سرپرستی طلبه افغان در اروپا) بین کابل و پاریس در رفت و آمد بود. یگانه برادری که در دوره امانی و بعداً دوره سقوی تا آخر در کشور اقامت داشت و در آن دوره به خارج نرفت، شاه محمود خان بود و آنهم شاید به حیث سرپرست خانواده که تعداد شان در کابل جمعاً به 62 نفر میرسیدند. همچنان بعید از امکان نبود که دلیل اقامت او در کابل به حیث شخص رابط و درخفا با آگاهی از برنامه محمدنادرخان و برادرانش جهت رسیدن بقدرت فعالیت میکرد.

در عین زمان امیرحبیب الله کلکانی با اعتماد بر شاه محمود خان خواست از وجود او برای دوهدف به نفع خود استفاده نماید: یکی به مقصد جلب نظر و بیعت مردم جنوبی برای خود و دیگر جلب همکاری نادرخان و برادرانش که تازه از فرانسه به هندبرتانوی برگشته و میخواستند در سمت جنوبی کشور آمده وبه فعالیت آغاز نمایند. لذا شاه محمود خان را نخست مقرب دربار خود ساخت و سپس او را به حیث رئیس تنظیمه جنوبی مقرر کرد و ضمناً یک نامه و مقداری پول یا به قولی یک کیسه مملو از طلا بدستش برای محمدنادرخان فرستاد تا در صورت امکان از موجودیت و نفوذ او بر علیه امان الله خان که برای اعاده مجدد سلطنت خود در قندهار فعالیت داشت، استفاده نماید.

اینکه چگونه رابطه شاه محمود خان با حبیب الله کلکانی برقرار گردید و چه نقش را حضرت محمد صادق مجددی (برادر جوانتر حضرت نورالمشایخ) که نزد حبیب الله مقام خاص داشت، در اینکار بازی کرد و در نهایت به چه عواقب منتج شد، موضوعیست که ذیلاً به شرح آن پرداخته میشود:

اسدالله خان سراج در کتاب "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید" شرحی دارد که از ورای آن بسا نکات درزمینه روشن میشود. او می نویسد: «حضرت محمدصادق خان مجددی برادر جوانتر نورالمشایخ فضل عمر مجددی، سردارمحمدعثمان خان را به خانه سردار شاه محمودخان فرستاد، تا ایشان را نسبت به وخامت اوضاع و خطر جانی به منزل خود[محمدصادق خان] دعوت کرد. سردار شاه محمودخان، سردار احمدشاه خان (آصفی)، سردار احمدعلی خان (سلیمان)، برگدعلیشاه خان (سلیمان) و

اینجانب [اسدالله سراج] به خانه محمد صادق خان رفتیم و در آنجا چندتن از وزراء و اشخاص روشناس نیز حضور داشتند. خوب بخاطر دارم ظرفهای عصر همان روز یاور محمود که به مشرقی برای سرکوبی اشرار شنوار [در اواخر دوره امانی] اعزام شده بود، شکست کرده و بحالت پریشان خود را به منزل جناب محمد صادق خان رسانیده و خواهش نمود تا امانش دهد. «[اسدالله خان او را با تحقیر یاد میکند، درحالیکه همین یاور محمود خان کسی بود که جان اکثر اعضای خانواده یحیی خان را در قیام عساکر بر علیه امیر نصرالله خان در جلال آباد از مرگ نجات داد و آنها را بکابل اعزام داشت.]

اسدالله خان سراج در ادامه می افزاید: « متعاقب وی شخص ریش سفیدی که قدیفة سفیدی بسر داشت، با دومحافظ مسلح وارد شدند. پیرمرد دست حضرت محمدصادق مجددی را بوسیده شکر نمود که پیر خود را به سلامت می بیند. محافظان نیز عرض دست بوسی بجا آوردند. معلوم شد که مرد موصوف پیربچه سقاء بوده و از مریدان محمدصادق خان میباشد. همینکه مقام مرد تازه وارد معلوم گردید، یاور محمود شروع به سعایت اعلیحضرت امان الله خان نمود.... چندتن دیگر از حاضرین مجلس نیز به نوبه خود به بدگویی پرداختند و داد سخن دادند تا باشد که گفتار ایشان به سمع بچه سقاء رسانیده شود و مقامی کسب کنند. سردار شاه محمودخان که از شنیدن این همه یاوه سرایی و تملق عصبانی شده بود، مشت خود را روی صندلی کوبیده حرف شانرا قطع کرده گفت: "جای افسوس و دور از مردانگی است، بلکه خیانت است" و حضرت محمد صادق خان را مخاطب قرار داد و

به گفتار خود ادامه داد: "شما خوب میدانید در این اواخر پیش آمد اعلیحضرت با خاندان من به سردی گرائیده بود و خود شما چند بار نزد من آمده شکایت داشتید، بجواب شما میگفتم ازین حرفها بگذرید که باعث خرابی مملکت میشود. من تا آخرین لحظه به پادشاه خود صادق بودم". در این اثنا محافظان به خشونت طرف سردار شاه محمودخان دیدند و هویت وی را از صاحب خانه جويا شدند. حضرت محمداصاقل خان وضع را مهلك دیده بجواب شان گفت: "این شخص جرنیل شاه محمودخان غازی برادر سپهسالار نادرخان و مرد مسلمان و با دیانتی میباشد. هر دو محافظ تفنگ ها را به زمین گذاشته، پیش رفتند و دستهای سردار شاه محمودخان را بوسیده گفتند: "امیر صاحب (بچه سقاء) می گفت که از سمت جرنیل شاه محمودخان حمله نکنید، چه تا سرش به تنش باشد، پیش رفته نمیتوانید و برکوئل خیرخانه حمله کنید."»

سردار اسدالله خان در ادامه می نویسد: «بچه سقاء بعد از دو روز بودوباش در عمارت مهمانخانه (ولایت کابل موجوده) به ارگ شاهی اقامت گزید و مردم جوقه جوقه بدیدنش می رفتند. حضرت محمد صاقل خان جمعیتی را که به خانه شان بودند، نزد بچه سقاء برده و یکایک معرفی کرد. همینکه نوبت سردار شاه محمودخان رسید، بچه سقاء از جای برخاست و گفت: "باغازی ها باید بغل کشی کرد" و او را به پهلوی خود نشانده.»

اسدالله خان می افزاید: «چندتن از وطن خواهان که ظاهراً خود را طرفدار بچه سقاء وانمود میکردند و رتبه های عالی به ایشان تفویض شده بود، از اوضاع متشنج بسیار اندیشه داشتند و میخواستند تا افغانستان از آن حالت بیرون آید. بدین

منظور از سردار شاه محمود خان خواهش نمودند تا سپهسالار محمدنادرخان را برای نجات وطن از فرانسه بخوانند. سردار شاه محمودخان معذرت خود را پیش کرد و گفت: "اولاً صحت برادرم خوب نیست و ثانیاً هیچ وسیله تماس با ایشان ندارم؛ آنان اصرار ورزیدند که پس خود شما کاری بکنید تا وطن نجات پیدا کند؛ چون آنان مورد اعتماد بچه سقاء بودند، مقدمه چینی نموده... به بچه سقاء گوشزد نموده و علاوه کردند برای جلوگیری از وخامت اوضاع بهترین وسیله آن خواهد بود تا مردم سمت جنوبی را که از حکومت امانی دل خوش ندارند، طرفدار خود ساخته از ایشان استفاده نمایند. برای اجرای اینکاریگانه شخصی که شایستگی آنرا دارد شاه محمودخان میباشد، چه قوم او را می شناسد و وی به روحیه ایشان بلدیت دارد. همچنین اگر بتوانیم سپهسالار نادرخان را که در این اواخر امان الله خان با خاندان وی میانه خوب نداشت، به طرفداری خود دعوت کنیم، باعث کامیابی ما خواهد بود. گفتار ایشان تأثیر خود را بخشید و سردار احمدشاه خان (آصفی) با عبدالعزیز خان به فرانسه غرض دعوت سپهسالار نادرخان اعزام شدند.»

لازم به تذکر است که در آنوقت شاه محمودخان حیثیت مشاور حبیب الله کلکانی را پیدا کرده و به صفت رئیس تنظیمه جنوبی مقرر شده بود، در عین زمان مؤظف گردید تا نامه دیگر حبیب الله را به محمدنادرخان برساند و او را به آمدن به کابل وادارد. سردار اسدالله خان در ادامه می افزاید: «سردار شاه محمودخان همینکه به لوگر مواصلت کرد، دید و باز دید را با اشخاصیکه طرفدار بچه سقاء نبودند و میخواستند افغانستان از ورطه خطر بدرآید، مانند میرزا نوروز خان،

میرزا محمد یعقوب خان، عبدالغنی خان احمدزائی از سرخاب، عبدالجمیل خان و پسران حاجی نواب خان آغاز نموده و بعد از گفت و شنود و دادن هدایات لازمه، خود رهسپار حاجی گردید. الله نواز خان که تازه از بستر بیماری برخاسته بود، کابل را ترک گفت و با سردار شاه محمودخان پیوست. «برای شرح مزید دیده شود- سراج، سردار اسدالله خان: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، کابل، 1388، صفحه 65 - 69»

سردار اسدالله خان درباره الله نواز خان می نویسد: «چون از الله نواز خان نام برده شد، لازم می بینم تا در موردی که مغرضین وی را هندوستانی و پنجابی قلمداد می کنند، روشنی اندازم: شاهنشاه ابدالی احمد شاه درانی در زمان فتوحات خود یک تعداد افغانها را برای مقاصد حربی در هندوستان متمکن ساخت و چند خانه وار را به پنجاب جا داد که فامیل الله نواز خان از زمره آنانست. بعداً الله نواز خان به افغانستان برگشت و در زمانیکه سپهسالار محمدنادرخان رئیس تنظیمه مشرقی ایفای وظیفه می نمودند، وی متصدی اخبار مشرقی گردید و در دوره انقلاب 1303 [شورش خوست و جنگ ملای لنگ] به معیت سپهسالار محمدنادرخان [؟] به کمال صداقت و وطن پرستی برای نجات وطن خدمات شایانی انجام داد. (مأخذ بالا...، صفحه 69)

در این ارتباط در کتاب "نادرافغان" راجع به مقرری شاه محمود خان به حیث رئیس تنظیمه جنوبی از طرف حبیب الله کلکانی هیچ تذکری نرفته، بالعکس موضوع به سمت دیگری معطوف شده که اعزام شاه محمود خان به سمت جنوبی صرف برای رساندن نامه حبیب الله برای محمدنادرخان بوده

تا او بردار خود را تشویق به آمدن به کابل سازد. در این ارتباط در کتاب مذکور تحت عنوان "ملاقات سپهسالار صاحب با جنرال شاه محمود خان" شرحی ارائه شده است از اینقرار: «درین سلسله [حبیب الله] لازم دیدند که بجناب سپهسالار صاحب هم دعوتنامه درپاریس توسط سردار احمد شاه خان پسر عم معظم شان و سردار عبدالعزیز خان وزیر مختار اسبق افغانستان در طهران بفرستند؛ چنانچه این نوات علی الفور بذریعۀ طیاره اعزام و مأمور به آوردن سپه سالار صاحب شدند و هم سردار شاه محمودخان را مکلف و مأمور داشت تا در سمت جنوبی رفته آن اقوامی را که در سنه 1303 از دست امان الله خان تکلیف و زحمت دیده بودند، نه تنها در ربقۀ اطاعت سفوراده بیاورند، بلکه آنها را وادار کنند که در قندهار جهتۀ مقابله و جلوگیری از حرکات شاه مخلوع رفته مصدر اقدامات مخالفانه شوند. چون جنرال شاه محمود خان اینطور یک مأموریتی را که باعث تخلیص اوشان از مظالم دزدان شده وسیلۀ ارتباط شانرا با اقوام غیرتمند افغانستان فراهم آورد، از خدا میخواست بکمال مسرت آنرا پذیرفته با عدۀ از رفقای هم مسلک خود که درد وطن را بالنسبۀ این فجایع بیشتر داشتند و حالات حاضره را بنظر تأسف میدیدند، عجالتاً عازم سمت جنوبی شدند و تاریخ حرکت شان از کابل در 22 شعبان و خط سیر شان کلنگار، چرخ، پاتخواب شانه، خوشی، دوبندی و جاجی بود.»

نویسنده کتاب نادر افغان می افزاید که شاه محمودخان: «در اثنای این حرکت افواهاً خبر ورود سپه سالار صاحب را به هند بغرض ورود افغانستان شنید... ولی قلباً اطمینان داشت که سپهسالار صاحب با وجود بُعد مقام و عدم استطاعت

از هویت و وحشت این دزدان ظلام رأساً عزم رفتن کابل را نمیفرمایند و خود را در آن گرداب بلا که من [یعنی محمد نادرخان] به هزارمشکل از آن برآمده ام، غوطه ور نمیسازند و هرگز این ذات ستوده صفات وطن پرور ملت دوست غیور متحمل و روادار نمیشوند که دعوت یک دزد فضول بی سروپا را که نظر به بداخلاقی و بی دیانتی امان الله خان و خیانت کاری رجال بزرگ امانی وحس نفرت و مخالفت عمومی تخت و تاج را دزدیده است، قبول کند، باز هم جهته ازاله اندیشه و درعین زمان ملاقات و اخذ نظریه این ذات با تجربه درین واقعه نائله و خبرگرفتن از چگونگی صحت شان که قبل از انقلاب از شدت دوران مرض شان اطلاع گرفته بودند، عزم و تصمیم کردند که از جاجی بغرض استقبال شان برای پاراچنار عازم هندوستان شوند..... خوشبختانه درپاراچنار جنرال شاه محمودخان بشرف ملاقات برادر معظم خود پیوستند و سر و روی همدگر را بوسیدند و به ملاقات هم اظهار مسرت و قصه عالم فراق و مصائب حاضره را سر کردند.... پس از اختتام این مذاکرات و تعیین طرز العمل جهته وحدت ملی و دفع مظالم سقوی که هر دقیقه دوام آن انواع تکالیف را برای ملک و ملت موجب است و دعوت نمودن عامه ملت را بطرف انعقاد جرگه عمومی و سنجیدن خیر و منافع عامه به جنرال شاه محمودخان از حضور سپه سالار امرشد که جهته اداره و تنظیمات جاجی و چمکنی واپس معاودت فرمایند و خودشان هم از راه خوست عازم افغانستان شدند.» (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "نادر افغان"، صفحه 357-362)

شرح دیدار سه برادر در پارچنار در مباحث بعدی با تفصیل بیشتر بیان میشود و اما در اینجا باید خاطر نشان ساخت که در کتاب "نادر افغان" باز هم از اینکه چگونه شاه محمودخان در دربار حبیب الله کلکانی راه یافت و مورد اعتماد او قرار گرفت، هیچ تذکری نرفته و آنچه را سردار اسدالله خان با شرح و بسط بیان داشته و نقش حضرت محمدمصدق خان مجددی را در آن واضح ساخته، نیز مسکوت گذاشته است.

مبحث ششم

برنامه برگشت به وطن از طریق هندبرتانوی

چنانکه ذکر شد، حبیب الله کلکانی به مجرد رسیدن به سلطنت در اثر توصیه مشاوران خود برای استحکام رژیم به این فکر شد تا از سپهسالار محمد نادرخان که در شهر "نیس" فرانسه اقامت داشت، دعوت کند به وطن برگردد و با رژیم همکاری شده و مشترکاً در برابر قوای امانی به مقابله بپردازند و به این منظور دو نفر از منسوبین خانواده او را به فرانسه اعزام کرد. در عین زمان شاه امان الله که در قندهار برای اعاده مجدد سلطنت داخل اقدام شده بود، نیز به محمدنادرخان پیام فرستاد تا به وطن مراجعت و به حیث صدر اعظم ایفای وظیفه کند. اما نادرخان و برادران قبل از آنکه پیامهای شاه امان الله و حبیب الله کلکانی برای شان برسند، برای برگشت به وطن تصمیم گرفتند و به اقدامات مقدماتی مبادرت ورزیدند تا راه خویش را بسوی هدف آینده باز کنند.

مقدمات سفر و معضله اخذ ویزه:

خانم ستیوارت در کتاب "آتش در افغانستان" می نویسد: به تاریخ 22 جنوری 1929 شاه دوم [شاه عنایت الله خان که سلطنت او فقط سه روز دوام کرد] خلع شد و با فامیل خود و تعدادی از دوستان از کابل بوسیله دو طیاره انگلیسی که سفارت برتانیه بر طبق توافق قبلی آماده کرده بود، نخست به پشاور به چمن برده شدند و از آنجا بوسیله موتر به قندهار [جائیکه شاه اسبق امان الله خان برای اعاده مجدد سلطنت خود فعالیت داشت] رفتند. بتاريخ 19 جنوری محمدهاشم خان برادر نادرخان از قونسل برتانیه در "نیس" تقاضا کرد ویزه برای خودش و برادرش شاه ولیخان از طریق هند برتانوی داده شود که به افغانستان بروند. قونسل یک لست را دید که به کدام اشخاص ویزه بدهند و به کدام اشخاص ندهند. درلست ممنوعه نام برادران به اثر درخواست همفریز درج شده بود. قونسل به هاشم خان گفت که به وی ویزه داده نمیتواند، مگر اینکه وی را به پاریس رجعت دهد. هاشم خان بسیار ناراحت شد و از قونسل تقاضا کرد که تلگرافی از پاریس هدایت گیرد. قونسل علاوه کرد که دو برادر شما قبلاً به افغانستان رفته اند. روز دیگر قونسل از پاریس تلگراف گرفت و در آن پرسیده شده بود که نادرخان کجاست؟ قونسل خبر نداشت، چند روز بعد هاشم خان به پاریس رفت و تقاضای ویزه را دوباره به سفارت برتانیه پیش کرد؛ برایش گفتند که موضوع را به لندن اطلاع داده اند و سفارت برتانیه صرف برای دیدن از لندن به وی ویزه دادند و برایش گفتند که شخصاً موضوع ویزه را در لندن خودش مطرح نماید، اما هاشم خان دوباره به نیس برگشت. ندادن ویزه به نادرخان و برادران وی ازین

سبب بود که امان الله خان را دست و پاچه نکنند، زیرا وی هنوز هم برای بقای خود می جنگد، در غیر آن نباید از دادن ویژه به نادرخان و برادران خودداری شود، به عجله و شتابزدگی وزارت خارجه برتانیه به سفارت شان در پاریس هدایت داد که به نادرخان و برادران وی ویژه دیپلماتیک بدهند. (ستیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان..."، متن انگلیسی، صفحه 477)

سیدال یوسفزی [سیدقاسم رشتیا] در کتاب "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟" در ارتباط با موضوع اعطای ویژه به برادران به ذکر مطالب بیشتر می پردازد و می نویسد: «خبرشورش شینوار، برادران فراری را در جنوب فرانسه چنان بیقرار ساخت که بدون انتظار انکشاف اوضاع و با دریافت هدایت از کارفرمایان خود، خودسرانه جهت حرکت جانب افغانستان داخل اقدام شدند، بطوریکه در اسناد محرمانه دولت برتانیه ذکر است: هاشم خان به تاریخ 10 دسمبر 1928 یعنی پیش از حمله حبیب الله کلکانی به کابل به قونسلگری انگلیس در شهر نیس رفته برای خود و دو برادرش نادرخان و شاه ولی خان تقاضای ویژه ترانزیت را از خاک هند مینماید، اما قونسل انگلیس بر طبق مقررات اولتر ویژه دخول به افغانستان را مطالبه میکند؛ از اینرو هاشم خان به پاریس رفت و تقاضای خود را به سفارت انگلیس در آنجا تکرار نمود. آنها عین جواب را دادند و در اثر اصرار وی که میگفت او و برادرانش اشخاص معروف از دوستان نزدیک برتانیه می باشند و مقامات انگلیسی آنها را خوب می شناسند، بنابراین داشتن ویژه افغانی در مورد آنها ضروری نیست، توصیه کردند که در این صورت بهتر است شخصاً به

لندن رفته از آنجا ویزه بگیرد. در اثر این پیش آمد منفی سفارت انگلیس هاشم خان را که از یکطرف از نتیجه رفتن خود به لندن مطمئن نبود و از طرف دیگر نمیخواست سفارت افغانستان هم در این مرحله از عزم آنها مطلع شود، خود را مجبور دید تا به سفارت افغانی مراجعه نماید و سفارت هم مهلت خواست تا از مرکز کسب اجازه نماید. هاشم خان با اوقات تلخی به نیس مراجعت کرد، ولی در خلال همین ایام خبر حمله حبیب الله کلکانی بر کابل درجراید انتشار یافت و بی قراری برادران به اوج خود رسید.»

پیام شاه امان الله به محمدنادرخان جهت برگشت به وطن و تسهیلات ویزه:

سیدال یوسفزی می نویسد: «قونسل برتانیه و سفارت انگلیس در پاریس قبلاً در اثر مراجعات اول هاشم خان منحیث وظیفه موضوع را به مقامات مربوط خود اطلاع داده بودند و آنها از حیث ارتباط مسئله را به سلسله به سفارت برتانیه در کابل ارجاع نمودند و همفریز که این اقدام نادرخان و برادرانش را عجولانه و خلاف نقشه موردنظر خود می پنداشت، در جواب توصیه نموده بود تا فعلاً از دادن ویزه به آنها خودداری شود. چنانچه قونسل انگلیس در نیس دو روز بعد به هاشم خان اطلاع داد که نه به آنها ویزه داده میتواند و نه حکومت برتانیه شخصی را برای مذاکره نزد آنها میفرستد. طبیعی است نادرخان که انتظار چنین پیش آمد سرد و منفی را از طرف انگلیسها نداشت، فکرمیکرد که کدام غلط فهمی رخ داده خواهد بود. بنابراین تصمیم گرفته شد که هاشم خان شخصاً به لندن مسافرت نماید و اوضاع را روشن سازد. هاشم خان برای گرفتن ویزه لندن به پاریس رفت و پس از

دریافت ویژه لندن برای احوال گرفتن به سفارت افغانستان درپاریس مراجعه نمود ودر آنجا برایش گفته شد که اجازه ویژه از کابل برای هرسه برادر موصلت کرده است که با شنیدن آن هاشم خان از خوشی زیاد در لباس نمی گنجید. بلافاصله برای آوردن پاسپورتهای برادران خود به نیس برگشت. اکنون راه برای عزیمت آنها جانب افغانستان باز شده بود و آنها با ویژه افغانی میتوانند از هر راهیکه خواسته باشند، به افغانستان داخل شوند و ضرورت به انتظار مزید نبود، لیکن باوصف این، آنها جرأت نداشتند که بدون اجازه و موافقه مقامات برتانوی خود سرانه اقدام نمایند، ولو که برای بازگشتن به افغانستان هم بوده باشد.»

سیدال یوسفزی در ادامه می افزاید: «حقیقت اینست که امان الله خان با گرفتن تلگرام سفارت پاریس که از آرزوی نادرخان و برادرانش برای مراجعه به وطن اطلاع میداد، چون از جریان زیرپرده و پلان اصلی انگلیسها به اندازه کافی اطلاع نداشت، با وجود بدگمانی ها و تجارب سابقه از روی حسن نیت این اراده آنها را به مقصد معاونت با خود تلقی نموده تصمیم گرفت تا درین موقع باریک یک بار دیگر آنها را بیازماید، در واقع در این وقت او وضع غریقی را داشت که به هر خس و خاشاک دست می اندازد؛ همچنانکه والی علی احمد خان دشمن دیرینه خود را به سفارش مادر خود بحیث رئیس تنظیمه سمت مشرقی به جلال آباد اعزام کرده بود، اکنون امیدوار بود که نادرخان و برادرانش را برای دفع حبیب الله کلکانی مورد استفاده قرار داده و برطبق ضرب المثل مشهور "سرمار را بدست دشمن بکوبد"، لهذا در تلگرامیکه به سفارت پاریس مخابره شد ازین آرزوی

نادرخان و برادرانش حسن استقبال به عمل آمد، ولی باز هم از روی احتیاط هدایت داده شد تا از طریق ماسکو و تاشکند با طیاره شوروی بکابل بیایند و ضمناً به غرض نشان دادن اعتماد مزید به شخص او [نادرخان] هدایت داده شد تا هدایت الله پسر ارشد شاه را که در فرانسه مشغول تحصیل بود، نیز با خود بیاورد.»

صدور ویزه و سفر بسوی بمبئی:

سیدال یوسفزی علاوه میکند: «در همین بین چون با حمله دوم حبیب الله و شکست قوای حکومتی امان الله خان خلع [مستعفی] و به قندهار عزیمت نمود، همفریز وزیرمختار برتانیه در کابل که مراقب اوضاع بود، بدون فوت وقت از حکومت خود خواهش کرد تا بصورت فوری با نادرخان تماس گرفته برای او و برادرانش ویزه ترانزیت صادر نمایند تا بدون تأخیر بطرف هند حرکت کنند. همفریز در تلگرام خود تصریح نموده بود که: "ولو این اقدام دولت برتانیه سبب نارضایتی حبیب الله امیر جدید کابل گردد، باز هم موجودیت نادرخان و برادرانش در این موقع در افغانستان بسیار مهم و ضروری است" (این سند در اسناد محرمانه دولت برتانیه موجود میباشد).

سیدال یوسفزی در ادامه می افزاید: «همانست که به تاریخ اول دلو 1307ش (21 جنوری 1929) سفارت انگلستان در پاریس تیلیفونی با نادرخان تماس گرفت او و برادرانش را برای اخذ ویزه به پاریس دعوت کرد و در پاریس سفیر انگلیس شخصاً آنها را ملاقات نمود و از وقفه که در صدور ویزه رخ داده بود، معذرت خواست و ویزه دیپلماتیک

از طریق هند با سفارش نامه مخصوص برای هرسه برادر اعطاء کرد و همچنان برای حفظ جای (ریزرویشن) در کشتی انگلیسی بنام "قیصر هند" که هفته بعد از بندرمارسی عازم هند بود، به آنها مساعدت نمود.... وجد و شغف نادرخان به حدی بود که نه تنها هدایت صریح دولت متبوع خود را برای آمدن از طریق ماسکو نادیده گرفت، بلکه بر علاوه شهزاده خوردسال [شهزاده هدایت الله در آنوقت در سنین نوجوانی قرار داشت - کاظم] را که سرپرستی اش در این مسافرت به شخص او سپرده شده بود، نیز فراموش کرد.» (سیدال یوسفزی : "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟"، چاپ دوم، پشاور، 1381، صفحه 58 تا 62)

مبحث هفتم

مواصلت به بمبئی، اقامت کوتاه و ملاقاتها

خانم ستیوارت در کتاب "آتش در افغانستان" می نویسد: هنگامی که «به تاریخ 23 فبروری 1929 [مطابق 11 حوت 1307 ش] نادرخان و برادرانش توسط کشتی بنام "قیصر هند" وارد بمبئی شدند، برای استقبال رسمی آنها ذریعۀ یک تلگرام به شعبه سیاسی بمبئی دستور داده شد که: متأسفانه نسبت سیاست عدم مداخله در امور افغانستان، ایجابات وقت و رعایت علایق شخص نادرخان حکومت هند برتانوی نمیتواند که تسهیلات لازم و مراتب احترام را که در غیر آن برای مهمان های عالیقدر در هند برتانوی معمول است، برآورده سازد.

ازاینکه چرا ترتیبات خاص برای شان تدارک نگردیده، انگیزه آنرا درک میکند و امید است که از هر نوع فعالیت سیاسی درهند اجتناب نماید و بزودی ممکنه به طرف افغانستان ادامه سفردهد. به مسئولان ابلاغ گردد تا وقتی آنها در بمبئی اقامت دارند، باید بدون مزاحمت تحت مراقبت قرار داده شوند. بکس های شان بدون تفتیش و سؤال از گمرک بگذرد.»



محمدنادرخان با محمدهاشم خان و شاه ولیخان - هر سه با کلاه های قره
قلی سیاه حین ورود به بمبئی و هیئت پذیرائی هندبرتانوی

او می نویسد: «وقتی کشتی قیصر هند بعد از سفر طولانی به بندر بمبئی نزدیک می شد، همه مسافری کشتی در حالیکه به سوی رواق مشهور دروازه هند Gateway of India نگاه میکردند، نادرخان مصروف ملاقات با مامور برتانوی بنام فریک Freke بود. او کوشش داشت از نظر نادرخان راجع به حکومت هند برتانوی آگاهی یابد، آنچه را که مدعیان افغان از حاکمان برتانوی هند توقع داشتند.»

به قول خانم ستیوارت نادرخان در این مصاحبه گفته است که: «من شدیداً طرفدار برتانیه هستم، خیلی مشتاق هستم پالیسی را انتخاب نمایم که موردعلاقه حکومت هند برتانوی باشد، البته تا جائیکه موافق به یک افغانستان قوی و مستقل باشد. من قاطعانه تعهد میکنم که از امان الله خان و یا شخص دیگر پشتیبانی نکنم»؛ نادرخان علاوه کرد که: امان الله خان به من هدایت داده که از طریق روسیه به افغانستان سفر نمایم، چنانچه از همین طریق پسر امان الله خان به نام هدایت الله که در فرانسه تحصیل میکرد، با من همسفر باشد. اما من ترجیح دادم که از طریق هند برتانوی سفر کنم.»

در بمبئی هرسه برادر تا وقتی توقف نمودند که یک تعداد زیاد اوراق اعلامیه (پامفلت) را چاپ کردند و در آن امضای نادرخان نیز انتشار یافت. متن پیام با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز و در ادامه خطاب به «مردم عزیزم! مشوره های مفید و خالصانه به هموطنان محترم...» در اوراق چاپی مذکور آمده بود که: «من [نادرخان] و برادران آمده ایم که در خدمت وطن قرارگیریم؛ من و هیچیک از اقاربم آرزوی سلطنت افغانستان را نداریم.»

به قول خانم ستیوارت: «قبل از آنکه نادرخان از بمبئی بسوی پشاور حرکت کند، باردیگر فریک Freke با او دیدار کرد و پیام شفاهی حکومت هندبرتانوی را به وی رسانید که آرزومند یک افغانستان صلح آمیز، متحد، مستقل، قوی و دوست میباشد...»، زمانیکه صلح درکشور برقرار گردید و یک افغانستان متحد و با ثبات به وجود آمد، کمبودی در دوستی ما وجود نخواهد داشت. انتباه شخصی فریک از این ملاقات چنین بود که: «نادرخان امکان کاندید شدن خودش را به عالیترین مقام قدرت در افغانستان رد نکرد.» (ستیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان"، متن انگلیسی، صفحه 517-518)

به تأسی از نکات فوق الذکر دکتر عبدالرحمن زمانی در کتاب: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس" بر مبنای اسناد آرشیف هندبرتانوی و آرشیف انگلستان مطالب ذیل را می نگارد: «به جنرال قونسل افغانی در بمبئی، جائیکه محمدنادرخان از کشتی پیاده می شد، هم قبلاً اخطار داده شده بود تا از تبلیغات و فعالیت سیاسی کناره گیری کند، در غیر آن به افغانستان برگردد. قونسل افغان این برخورد انگلیسها را مغایر با فقرات 3 و 4 قرارداد بین افغانستان و برتانیه دانسته، احتجاج نمود. او در مکتوب تحریری اش از مقامات انگلیسی پرسید که معنی اصطلاح تبلیغات سیاسی شان چه بوده و از کدام تبلیغات صحبت میکنند؟» (زمانی ...، صفحه 427 – به نقل از مأخذ شماره 647)

«مقامات انگلیسی بتاريخ 21 فبروری [1929م] به مامورین شان در بمبئی از آمدن جنرال نادرخان و برادرانش اطلاع و هدایت دادند که یک صاحب منصب خردمند در لباس ملکی

را برای استقبال او به کشتی بفرستند. او باید خیلی دوستانه به اطلاع نادرخان برساند که نظر به شرایط فعلی وضعیت افغانستان و به مفاد خود شما، با تأسف زیاد، آنطوریکه شایان شأن مهمان برجسته مثل شماست، حکومت هند از شما پذیرائی کرده نمیتواند. ما مطمئن هستیم که او انگیزه و هدف ما را در رابطه با فقدان تشریفات درک خواهد کرد.» (زمانی...، صفحه 427 - به نقل از مأخذ شماره 648)

«محمدنادرخان با دو برادرش بتاريخ 22 فبروری [در بعضی اسناد تاریخ 23 فبروری ذکر شده است] توسط کشتی "قیصر هند" به بمبئی رسید. نادرخان برای مدت یک یا دو روز برای مشوره با دوستان در بمبئی خواهد ماند و وعده سپرد که خود و برادرانش نه تلفون ها را جواب داده و نه در مجالس سیاسی شرکت خواهند کرد. مامورین حکومت بمبئی اطلاع دادند که او با اضطراب زیاد میخواهد بداند که حکومت هندبرتانوی از کدام طرف مورد نظر (مدعی تاج و تخت) مخفیانه طرفداری خواهد کرد. او ادعا میکند که: «سخت طرفدار انگلیس ها بوده و منتظر است سیاستی را اتخاذ کند که مورد پسند حکومت هندبرتانوی بوده و با یک افغانستان نیرومند و مستقل هم آهنگی داشته باشد.» (زمانی.. صفحه 428 - به نقل از مأخذ شماره 649)

«نادرخان به مقامات هندبرتانوی در دهلی گفت که: "او به امان الله خان و کدام کس دیگر کمک نخواهد کرد. امان الله خان به پسر و طرفداران خود [در اروپا] هدایت داده است تا از طریق روسیه نزد او [در قندهار] بروند. به نادرخان هم چنین هدایت داده شده است، اما او ترجیح داد از راه هند سفر کند. ماموران انگلیس بنام فریک گزارش داد که نادرخان

امکان کاندید شدن خودش را به عالیترین مقام قدرت در افغانستان رد نکرد.» (زمانی...، صفحه 428 - به نقل از مأخذ شماره 150)

«در خلاصهٔ راپور مأموران انگلیسی که با نادرخان در بمبئی ملاقات کرد چنین آمده است: "جنرال نادر خان بیشتر از یک بار به من گفت که مضطرب است بداند که حکومت برتانیه آینده افغانستان را چگونه میخواهد. اگر او بداند، سعی خواهد کرد مطابق به آن عمل کند. آنها [انگلیسها] شاید خواسته باشند امان الله، بچه سقو یا محمد علی خان [علی احمد خان] یا عضو دیگری از خانواده سلطنتی یا شخص دیگری پادشاه افغانستان باشد. نادرخان شخصاً آماده است با تمام وزنه و نفوذش به هر آن خطی کمک کند که خواست حکومت برتانیه باشد؛ او خواهان افغانستان قوی، آرام و متحد است.» (صفحه 428-429 - مأخذ شماره 652)

«فریک قبل از آنکه نادرخان بطرف پشاور حرکت کند، یکبار دیگر به ملاقات او رفت و پیام شفاهی حکومت هند برتانوی را برایش رسانید: "حکومت هند برتانوی از حسن نیتی که سبب شد نادرخان از آنها بپرسد، قدردانی میکند. ما یک آرزوی شبیه به او داریم و آن بازسازی یک افغانستان صلح آمیز، متحد، مستقل، قوی و دوست میباشد... ما اطمینان میدهیم که با برگشتن صلح به یک افغانستان متحد، فقدان [کمیود] در ثبوت دوستی ما وجود نخواهد داشت.» (صفحه 430 - مأخذ 654)

سیدال یوسفزی در کتاب "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟" در این باره می نویسد: «نادر و برادرانش بتاریخ 23 فبروری

1929 به بندر بمبئی موصلت نمودند. اما پس از توقف کشتی نماینده ویسرای هند بنام "سی.جی. فریک" با نادرخان ملاقات نمود. فرستادن نماینده مخصوص در عرشه کشتی برای آن بود تا قبل از آنکه مامورین افغانی که برای استقبال آمده بودند، با او تماس بگیرند، مفاهیمات مقدماتی صورت گرفته باشد. تاجائیکه در اوراق محرمانه دولت برتانیه به ملاحظه میرسد، در ضمن همین مصاحبه نادرخان به نماینده ویسرای هند اطمینان داد که نزد امان الله خان نمیرود و از امان الله خان پشتیبانی نمیکند و بالعکس به هر قسمی که آرزوی دولت برتانیه باشد، رفتار خواهد کرد. بعد از این مذاکرات آنها از کشتی پیاده شده از طرف قونسل و دیگر افغانهای مقیم بمبئی استقبال شدند و در هتل تاج محل اقامت اختیار نمودند. در اینجا قونسل افغانستان مکتوب امان الله خان را به نادرخان تسلیم کرد که در آن از وی خواهش بعمل آمده بود تا سرراست به قندهار نزد او بیاید. نادرخان در همان روز جواب این نامه را نوشت و به قونسل تسلیم نمود. در نامه مذکور که چندسال بعد متن آن در جوابات چاپی امان الله خان به مقابل اتهامات بی اساس نادرخان شایع شد، نادرخان به امان الله خان به قید قسم اطمینان داده بود که: "به او صادق میباشد، ولی چون مقصد یکی است، بهتر است به او اجازه داده شود تا از نقاط دیگر کشور برای رسیدن به مقصد، داخل اقدامات گردد."»

سیدال یوسفزی در ادامه می افزاید: «نادرخان بعد از ارسال این نامه به بهانه خرابی صحت رابطه خود را با مامورین و اتباع افغانی قطع نموده ، تنها با مامورین انگلیس به تماس بود. تا آنکه پلان مقدماتی عملیات به او داده شد و سپس

رهسپار پشاور شدند. لیکن باوصف این رازداری ها، موضوع آمدن نادرخان به هند درجراید انتشار یافت و نمایندگان جراید و احزاب سیاسی درهرجا به انتظار او بودند و همواره نسبت به عزایمش، از اوسؤال میکردند و نادرخان مجبور می شد تا به آنها اطمینان بدهد که برای امان الله خان کار میکند و خودش کدام ادعایی برای خود ندارد. همین بیانات واضح و صریح او بعد از اعلان پادشاهی اش حربه تیزی را برای عناصرملی هند که طرفدار امان الله خان و مخالف انگلیس بودند، جهت کوبیدن او و تحریک عقاید عامه مردم هندوستان و سرحد علیه رژیم دست نشانده وی تشکیل داده بود.» (سیدال یوسفزی - نویسنده اصلی کتاب به گمان اغلب سیدقاسم رشتیا است: "نادرچگونه به پادشاهی رسید؟"، صفحه 64 - 65)

مبحث هشتم

ورود به پشاور و چند ملاقات مهم

سپهسالار نادرخان و برادران بعد از دو روز اقامت در بمبئی بتاريخ 25 فبروری 1929 م [6 حوت 1307 ش] حوالی شام آن شهر را ذریعه ریل از طریق دهلی و لاهور به قصد پشاور ترک کردند و بتاريخ 27 فبروری به پشاور مواصلت نمودند. از تصادف که در همین روز دو نفر مهم دیگر وارد آن شهر شده بودند: همفریز سفیر برتانیه با اعلام اینکه گویا سفارت را در کابل بسته کرده و بیرق برتانیه را زیر بغل نموده توسط طیاره از کابل به پشاور آمده بود و والی علی

احمد خان بعد از بغاوت عساکرش علیه او، از جگدک پای پیاده خود را تا حواشی مومند رسانیده و از آنجا بوسیله موتری که پولیتیکل ایجنت برایش فرستاده بود، نیز به پشاور موصلت کرد.

ستیوارت می نویسد: «شاید تصادفاً نادرخان و همفریز در عین وقت به پشاور رسیده باشند، اما حکومت هندبرتانوی بی میل و متردد بود که اجازه دهد همفریز با نادرخان دیدار و مذاکره نماید. همفریز می گفت: خواه ببینیم و یا نبینیم، سفارت روسیه میگوید که باهم دیدار داشتیم. تقدیر، قضا و قدر مرا و نادرخان را در یک وقت در یک محل باهم بیآورد و برادران وی از دوستان نزدیک و قدیمی من میباشند، هرگاه از ملاقات شان خودداری نمایم، سوء تفاهم را ایجاد خواهد کرد و اگر با ایشان ملاقات کنم اخبار هندی و روس ها مرا متهم خواهند ساخت، لکن اگر یک فامیل با نفوذ افغانستان را مخالف سازیم، کاربندی انجام داده ایم.» (ستیوارت: "آتش در افغانستان"، متن انگلیسی صفحه 519، متن ترجمه دری 141-142)

در این وقت امان الله خان با اعزام یک هیئت به پشاور، طی یک نامه از محمدنادرخان خواست به قندهار بیاید و در عین زمان حبیب الله کلکانی که قبلاً نیز به همین منظور نامه به محمدنادرخان نوشته و بدست سردار عبدالعزیز خان و احمد شاه خان (پسر عم نادرخان) به نیس ارسال داشته بود و وقتی آن دو پیام آور با نامه به نیس رسیدند، نادرخان و برادرانش به جانب بمبئی حرکت کرده بودند، آنها نیز به عجله به هند برتانوی برگشتند و در شهر پشاور ضمن دیدار با نادر خان، نامه حبیب الله را به او دادند. در عین زمان تلگرامی از

عطاءالحق [وزیرخارجہ حبیب اللہ] به همفریز درپشاور رسید که در آن خواسته بود تا نادرخان را توسط طیاره به کابل بفرستد. حبیب اللہ هدایت داده که به افتخار ورود نادرخان یک رواق بزرگ پذیرائی در میدان هوائی زده شود و حاضرانست قسمتی از قدرت خود را به وی تفویض نماید و او را صدراعظم و قوماندان قوای مسلح بسازد. (ستيوارت....، مأخذ بالا متن انگلیسی صفحه 521)

حين اقامت ده روزه محمندنادرخان و برادرانش درپشاور (از 27 فبروری تا 6 مارچ 1929م مطابق 7 تا 15 حوت 1307ش) ذکر دو رویداد مهم از همه بیشتر در خورتوجه است: یکی ملاقات آنها با همفریز سفیر برتانیه که بعد از بسته کردن سفارت در کابل به پشاور آمده بود و دیگر دیدار و تبادل افکار با علی احمدخان که اونیز در همان روزها با مشکلات زیاد خود را به آن شهر رسانیده بود.

ملاقات با همفریز:

محمندنادرخان یکروز بعد از ورود خود به پشاور بتاريخ 28 فبروری 1929م (9 حوت 1307) با همفریز سفیر برتانیه در کابل بطور خصوصی ملاقات کرد و راجع به پلان آینده خود و برادرانش مبنی بر آغاز فعالیت از سمت جنوبی و مشرقی به وی معلومات داد. خانم ستيوارت نویسنده کتاب "آتش در افغانستان" در این باره می نویسد: قبل از آنکه هیئت امان اللہ خان به پشاور برسد، نادرخان با همفریز ملاقات کرده بود. نخست نادرخان از همفریز خواست که بگوید حکومت برتانیه کدام شخص را ترجیح میدهد که براریکه قدرت در افغانستان تکیه زند. همفریز گفت: ما در موضوع

افغانها و آزادی رأی شان مداخله نمی کنیم و از این حالت سردرگمی و بیچارگی شان استفاده نمی کنیم. نادرخان از همفریز به صفت یک دوست خواهش نمود که به وی مشوره دهد که چه کند. همفریز به وی گفت که: جرگه را دایر نماید و از قبایل بخواهد که یک نفر را به صفت پادشاه تعیین و انتخاب کنند، قطع نظر از آنکه آن شخص امان الله خان باشد یا شخص دیگر. ضمناً همفریز به نادرخان حالی ساخت که حکومت بر تانیه حاضر است به سوی شخصی که یک حکومت با ثبات را تأسیس کند، دست دوستی را دراز نماید. نادرخان [با این توجیه همفریز] باخوشی گفت: بسیاری شک و تردید از دماغ بیرون شد.

سپس نادرخان پلان آینده خود را طرح نمود، بعد از ده روز توقف در پشاور، محمد هاشم خان برادر خود را به جلال آباد فرستاد و قرار شد خودش با برادر دیگر خود شاه ولیخان به ولایت جنوبی برود و در آنجا با شاه محمود خان برادر دیگرش [که در آنوقت برای تنظیم امور جنوبی و مذاکره با اقوام آنجا از طرف حبیب الله کلکانی توظیف گردیده بود] ملاقات کند. نادرخان با ستایش از حکومت بر تانیه موضوع را عجالاً ختم نمود و اظهار داشت که افغانها هرگز این چیزها را فراموش نخواهند کرد، هنگامیکه نظم و نسق را در خانه شان برقرار سازند، انشاء الله آنها در نظر ندارند که امان الله خان را دوباره در قدرت جایجا سازند. (شرح مزید- مأخذ بالا، متن انگلیسی صفحه 520)

محمد نادرخان در آخر صحبت با همفریز اظهار داشت: «بر تانیه کبیریگانه کشوریست که در روزهای پریشانی افغانستان، دوستی حقیقی را نشان داده است. او از هموطنانش

شواهدی را بدست آورده است که بیطرفی و ثبات انگلیسها، شهرکابل و سفارتخانه های خارجی را از نابودی نجات داده و انشاءالله اگر ما بتوانیم نظم را برقرارکنیم، افغانستان این نیکی را هرگز فراموش نخواهد کرد.» (زمانی، عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی..."، صفحه 433-434، مأخذ شماره 660 - آرشیف هندبرتانوی، تلگرام 266، مورخ اول مارچ 1929، همفریز به وزارت خارجه انگلیس)

سپس محمدنادرخان قبل از آنکه پشاور را به قصد خوست ترک کند، برطبق توصیه همفریز با "ولتن چیف" کمشنرپشاور نیزدیدارنمود و آنها روابط بعدی خویش را از طریق اشخاص وسیط مشخص کردند که از طرف انگلیسها ام.ای. حکیم M. A. Hakim و صاحبزاده محمد صادق و از طرف نادرخان حاجی محمداکبرخان والله نوازخان تعیین شدند. همچنان نادرخان قبل از داخل شدن به خاک افغانستان با "ریچارد مکوناچی" پولیتیکل ایجنت وزیرستان در کُرْم ملاقات کرد و موصوف به او توصیه نمود تا قبل از هراقدام دیگر باید به تدویر یک جرگه قیابلی پردازد و در آن اهداف و پالیسی مورد نظر خود را به آنها شرح و همکاری شانرا درتطبيق آن جلب نماید. (یوسفزی، سیدال: "نادرچگونه به پادشاهی رسید؟"، صفحه 68 و 72)

ملاقات با علی احمد خان (والی):

رویداد قابل توجه دیگر در پشاور همانا دیداردوشخص بسیار مهم یعنی علی احمدخان و محمدنادرخان بود که هریک برای رسیدن به سلطنت افغانستان سعی و تلاش داشتند. آنها روی تصادف و بدون اطلاع از یکدیگر بتاریخ اول مارچ بعد از

ادای نماز جمعه در مسجد "محبت خان" در پشاور باهم ملاقی شدند. سیدال یوسفزی می نویسد: «نادرخان تا آنوقت در محافل عمومی و ضمن ملاقات با نمایندگان احزاب و مصاحبه با خبرنگاران بصورت واضح خود را نماینده امان الله خان معرفی میکرد. اکنون [بعد از دیدار با همفریز] نام امان الله خان را به کلی از گفتار خود حذف نموده بود، چنانچه در موقع ادای نماز جمعه در مسجد جامع پشاور که او و والی علی احمدخان هردو البته هرکدام بصورت جداگانه بدون اطلاع از همدیگر در آن اشتراک ورزیدند، نادرخان ضمن خطابه تنها از مساعی خود و برادرانش برای نجات وطن از سلطهٔ دزدان سخن گفت و ضمناً معاونت مردم سرحد را تقاضا کرد و بعد از آن تا وقتی که در پشاور بود، حتی المقدور از تماس با اعضای احزاب سیاسی مخصوصاً "جماعت خلافت" که در اینوقت به سرکردگی خان عبدالغفار خان در سرحد بسیار فعال و در وقایع افغانستان طرفدار امان الله خان بودند، احتراز میکرد. عبدالغفارخان بعد از شنیدن بیانات نادرخان، به پیروان خود گفت که اکنون باید از معاونت به او [نادرخان] خودداری نمایند، چرا که بر منافقت او یقین حاصل کرده است و خوب میداند که وی به طرفداری امان الله خان کار نخواهد کرد، بلکه بالعکس به کمک فرنگی برخلاف او و برای شخص خود داخل اقدامات مییابد.» (سیدال یوسفزی: "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟"، صفحه 68-69)

در پایان ملاقات مختصر علی احمدخان با محمدنادرخان در مسجد قرار شد که آنها باهم در مورد مسایل مهم و حیاتی افغانستان بیشتر مذاکره نمایند که این ملاقات فردای آنروز

از صبح تا عصر دوام کرد و مختصر آن چنین است: علی احمد خان به نادرخان پیشنهاد کرد: «بسیار مردم انتظار بازگشت مرا دارند و چون اکثریت قبایل سمت مشرقی و عده زیاد کابل در قید بیعت من اند، شما باید به من بیعت کنید و اگر به پادشاهی من قبولدار نمیباشید، من به شما بیعت میکنم و با اتفاق هم بطرف جلال آباد حرکت میکنیم و با بچه سقو بشدت می جنگیم». نادرخان در جواب گفت: «حال ما و شما باید در امور سلطنت فکر نکنیم چه خود اعلیحضرت امان الله خان و معین السلطنه در قندهار و همچنان کابل در تصرف بچه سقو و بسیار مردم طرفدار امان الله خان و نیز بسیار نفری با بچه سقو بیعت کرده اند و من نمیخواهم که پادشاه شوم، ولی آرزوی خدمت وطن را بدل دارم و به عقیده من دو دونفر از دو جبهه مشرقی و جنوبی پیش می رویم تا ببینیم اقدامات ما چه نتیجه میدهد». علی احمد خان گفت: «اقدامات ما و شما بحيث افراد معزول در میان قبایل افغان کدام نتیجه ثمربخش نمیدهد، تا آنکه اعلان پادشاهی نکنیم و اگر امان الله خان را مستحق این امر میدانید، مجدداً بیعت می فرستیم و هدایت میخواهیم و اگر شما خود را ذیحق میدانید، من به شما بیعت میکنم و اگر بمن بیعت میکنید اختیار دارید و اگر به معین السلطنه بیعت میکنید نیز حاضر هستم. اگر باز هم اتفاق نمی نمائید، یکجا به قندهار میرویم و آنجا از حضور امان الله خان مصلحت می جوئیم». محمدنادرخان از رفتن به قندهار اظهار علاقه نکرد و گفت که میخواهد با شاه ولیخان بطرف جنوبی و هاشم خان به سمت مشرقی بروند. (برای شرح مزید دیده شود - وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه..."، جلد دوم، صفحه 546-548)

علی احمدخان پس از دیدار با محمدنادرخان و برادرانش با همفریز ملاقات کرد و گفت که بصورت عاجل به پول ضرورت دارد و تصریح کرد که: درطول زندگی اش دوست حکومت برتانیه بوده و اگر به تخت کابل بنشیند، اولین کارش انعقاد پیمان دفاعی با برتانیه کبیر و ممانعت از تمام گرایشات بلشویکی خواهد بود. همفریز به او از اعلامیه بیطرفی انگلیس در امور داخلی افغانستان یادآور شد و گفت که در شرایط فعلی دادن کمک به هریکی از کاندیدهای تاج و تخت افغانستان تخطی ازین پالیسی است. همفریز به او گوشزد نمود که فکر رسیدن به سلطنت را به کمک ما باید به کلی از دماغت بیرون کنی. علی احمد گفت: پول را بطور مخفی بپردازید، همفریز گفت: چنین پیشنهاد قبیح را جداً رد میکند. علی احمد اشارتاً تذکر داد که اگر نتواند کمک برتانیه را بدست آورد، مجبور است به قندهار برود و از امان الله خان حمایت کند. همفریز به وی گفت: بزودی پشاور را ترک کند. چند روز بعد نادرخان از برتانوی ها پرسید که آیا به علی احمد خان پول داده اند و آیا به او اجازه داده شده به افغانستان برود؟ پاسخ این بود که او به افغانستان رفته میتواند، مگر برایش پول داده نشده است.

وقتی علی احمدخان از مذاکرات نادرخان با همفریز اطلاع یافت و انگلیسها نیز اقامت مزید او را در پشاور لازم نمی دیدند و برایش گفتند که بزودترین فرصت پشاور را ترک کند و اگر به افغانستان رفته نمیتواند، به کدام کشور دیگر برود. پس از آن علی احمدخان پسر خود را به قندهار فرستاد تا بداند که آیا امان الله خان او را می پذیرد. چون جواب مثبت دریافت کرد، به قندهار رفت و در آنجا به حضور امان الله خان

رسید. شاه که در این وقت بنابر درخواست مردم قندهار استعفای خود را از سلطنت لغو و برای حمله به کابل مصروف تدارک قوا بود، از مراجعت علی احمد خان خشنود گردید و او را به حیث قوماندان محاذ بطرف غزنی مقرر کرد. (برای شرح مزید دیده شود - زمانی، عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی..."، صفحه 434-435، به استناد مأخذ شماره 661، 662 و 663، آرشیف هند برتانوی)

ملاقات با ماکوناچی در "تل":

محمدنادرخان و شاه ولیخان بتاريخ 6 مارچ 1929م (15 حوت 1307ش) پشاور را به عزم خوست به وسیله موتر ترک کردند و حوالی بعد از ظهر آنروز به "تل[تهل]" رسیدند و از طرف ماکوناچی Maconachie پولیتیکل ایجنت انگیس در ایجنسی گُرم استقبال شدند (بعضی نویسندگان افغان نام ماکوناچی را بطور اشتباه "میکانیک" تلفظ کرده و در نوشته های خود بکار برده اند)؛ ماکوناچی در گزارش نیمه رسمی خود می نویسد: ما به "رست هاوس [استراحتگاه] علیزی" رفتیم و یک ساعت باهم ملاقات داشتیم. آنها از من خواستند نامه شانرا به شاه محمود خان برسانم تا در "پاراچنار" آنها را ملاقات کند. شاه محمودخان که با الله نواز خان و عده دیگر از طریق "پیوار" به آنجا رسیده بودند، با برداران خود محمدنادر خان و شاه ولیخان بطور خصوصی دیدار و صحبت نمودند و شاه محمود خان مکتوبی را که حبیب الله کلکانی عنوانی محمدنادر خان نوشته بود، به او داد و او با خواندن مکتوب خندید. «

خانم ستیوارت در کتاب "آتش در افغانستان" شرحی دارد که به دلیل اهمیت آن ذیلاً اقتباس میگردد: ستیوارت می نویسد: «بتاریخ 7 مارچ [نادرخان] به مکنوناچی اطلاع داد که به صفت یک دوست به مشوره وی نیاز دارد و نادرخان گفت که خطر آنی اینست: درحالیکه امان الله خان خود را در جنوب تقویت میکند، شمال تحت نفوذ روسها مییاشد، اگر نفوذ روسها استحکام یابد، در آنصورت او نمیتواند که کنترول کابل و ولایات مشرقی و جنوبی را بدست گیرد، طوریکه در سال 1919 امان الله خان طرفداری این قبایل را بدست آورد و جهاد راعلیه هندبرتانوی اعلان کرد. نادرخان از مکنوناچی پرسید که نظریه شما چیست؟ مکنوناچی در پاسخ گفت که: من صلاحیت ندارم در مورد چنین حالت و وضع چیزی بگویم. نادرخان گفت که: من فقط به حیث دوست قدیمی از شما مشوره خواستم. مکنوناچی به نادرخان گوشزد نمود که: با مردمان قبایل صحبت کرده ام و طی آن معلوم گردید که آنها آماده هستند از شما پشتیبانی کنند و شما را به صفت امیر قبول کنند، اما آنها میگویند که شما مریض و خسته هستید و نمی خواهید که ادعای سلطنت نمائید. نادرخان گفت: راستی من بسیار مریض بودم و حالا به کلی صحت یاب شدم. قبلاً سلطنت را برای خود نمی خواستم، اما حالا سلطنت را در صورت مجبوریت قبول خواهم کرد...» (برای شرح مزید دیده شود- ستیوارت: "آتش در افغانستان"، متن انگلیسی صفحه 522-524، متن ترجمه دری صفحه 144-145)

اما شاه ولی خان در کتاب "یادداشتهای من" درباره دیداربا مکنوناچی شرحی متفاوت دارد با این عبارت که: «معاصر

روز 7 حوت؟ [7 مارچ که مطابق 17 حوت میشود] به "توتگی" رسیدیم و در این وقت شاغلی میکانیکی [مکوناچی] که بعد بدربار کابل سفیر شد، پولیتیکل افسر کُرْم و وزیرستان بود، چون قضیه سفیر برتانیه در فرانسه بیاد ما بود، با اینکه پاسپورت قانونی داشتیم، از مشکل تراشی انگلیسها اندیشناک بودیم. پولیتیکل افسر برتانوی در ظاهر از ما پذیرائی کرد و شیخ محبوب علی را به نام مهماندار ما مقرر نمود که در عین حال مراقب احوال ما نیز باشد. عصر آنروز شاغلی میکانیکی ما را به چای دعوت نمود و محبوب علی نیز با ما بود. میکانیکی در قضیه شورش افغانستان در اثنای مذاکره اظهار تأسف کرد و گفت: دولت ما درین مسئله سیاست بیطرفی خود را ادامه میدهد، چون هنوز خطر جنگ عمومی احساس میشود. اضطراب در کشور شما موجب نگرانی دولت برتانیه میباشد. سپهسالار گفت: سیاست بیطرفانه دولت شما کار بسیار عاقلانه است و ما نیز آنچه از شما آرزو داریم اینست که درین قضیه بیطرف بمانید، ولی در برابر آرزویی که برای خدمت افغانستان داریم، مشکل نترشید. ملت ما که آزادی خود را با چندین مبارزه و قربانی حاصل کرده اند، مطمئن باشید که آسان از دست نمیدهد.» (شاه ولیخان: "یادداشتهای من"....، صفحه 51)

دیدار خصوصی سه برادر در پاراچنار:

محمدنادرخان پس از مذاکره با مکوناچی قرار شد به "پاراچنار" برای ملاقات با شاه محمود خان برادر دیگر خود که از جانب حکومت سقوی برای تنظیم امور جنوبی توظیف شده و نیز یک نامه از حبیب الله عنوانی محمدنادرخان را با خود داشت و در آنوقت در جاجی بود، ملاقات نماید.

مکوناچی می نویسد: «طی این دیدار نادرخان از برادر خود راجع به برداشت اقوام از اوضاع کشور پرسید، او گفت که همه شان طرفدار نادرخان میباشند، به استثنای غلجی های احمدزی و بعضی از لوگری ها و شیعه های خوشی. محمد نادرخان گفت: "هیچ کاری را نباید کرد که مردم فکر کنند آنها (برادران) با امان الله خان خصومت دارند یا در صورت ناکامی شان رسوای مردم شوند." او به شاه محمود خان توصیه کرد که: "باید اعتماد مردم را حاصل کند و تا معلوم شدن تلاش های هاشم خان در ولایت مشرقی کدام کاری دیگر انجام ندهد. اگر آنها حمایت ولایات جنوبی و مشرقی را حاصل کنند، هر چهار برادر به کابل خواهند رفت."» (شرح مزید - زمانی، عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی..."، صفحه 437، به استناد یادداشتهای مکوناچی، دیدار با نادرخان مورخ 6 تا 8 مارچ 1929، اسناد آرشیف هند برتانوی؛ همچنان ستیوارت: "آتش در افغانستان"، متن انگلیسی صفحه 522 تا 526، متن ترجمه در صفحه 142 تا 147 که بعداً به تفصیل بیان میشود)

شاه ولی خان در مورد دیدار سه برادر در پاراچنار می نگارد: «ساعت ده شب ناگهان دونفر به لباس تغییر سر و روی بسته در اطاق ما وارد شدند، معلوم شد سردار شاه محمودخان و الله نوازخان میباشند که به زحمت سرحد را عبور نموده در ظلمت شب خود را بما رسانده اند. سردار شاه محمودخان ترتیب برآمدن خود را از کابل با شرح رسیدن به جاجی و صورت فعالیت خود تفصیل داد و در آخر معلوم شد که نامه های سپهسالار از پشاور بایشان رسیده و از آمدن ما به "توت گی" آگاه شده برای اخذ هدایت آمده اند. حقیقتاً آمدن این دونفر

امر خارقه بود، مخصوصاً الله نواز خان که از همان چندنفر بود که برای آزادی هندوستان با انگلیس مبارزه کرده محکوم به اعدام شده و به افغانستان مهاجرت کرده و در جنگ استقلال افغانستان بطور مخفی در قبایل آزاد رفته اعلان ها و مراسلات دولت افغانستان را به مردم توزیع نموده و حتی مردم پنجاب را نیز از اراده دولت افغانستان اطلاع داده، آنها را برخلاف دولت برتانیه تحریک کرده بود.»

شاه ولی خان در ادامه می نویسد: «معلوم شد سردار شاه محمودخان از بیم مشکل تراشی سرحداران انگلیس و از ترس گرفتاری و محاکمه و اعدام الله نوازخان بصورت مخفی به تغییر لباس بمشکل از سرحد را عبورنموده بود. شباشب سپهسالارهدایات لازمه به او داد و آنها در همان نیمه شب بطورپنهانی واپس رفتند.» «یادداشت های من»، خاطرات مارشال شاه ولی خان، صفحه 51 - 52)

خانم ستیوارت ملاقات سه برادر به شمول الله نواز خان را در آن شب در پاراچنارچنین شرح میدهد: «در آن شب شاه محمودخان که او را خواسته بودند به پاراچنار وارد گردید و نامه ای از حبیب الله را باخود آورده بود. نادرخان باخنده آنرا مطالعه کرد که در آن حبیب الله تذکر داده بود: همه این کارها را بخاطر شما انجام دادم؛ زیرا امکان ندارد که تمام مردم مرا به پادشاهی قبول کنند؛ هرگاه شما دوست باقی بمانید، من اعتراضی به آمدن شما به کابل ندارم و شما کدام مشکلات از جانب من نخواهید دید.»

ستیوارت می افزاید: «نادرخان از شاه محمودخان سؤال کرد که رویه قبایل چگونه است؟ او جواب داد که: همه به

طرفداری شما اند، به استثنای احمدزائی ها، بعضی اشخاص در لوگر و شیعه ها. [نادرخان گفت]: باید دانست که ما کاری نکنیم که مردم تصور نمایند که مخالف امان الله خان هستیم، زیرا در آنصورت در چشم مردم بد جلوه میکنیم و شاه محمود را ماموریت داد که اعتماد مردم را بدست آورد. او نامه نادرخان را نیز داشت و انتظار می کشیدند که از دیدار هاشم خان در ولایت مشرقی چه نتیجه بدست می آید و هر وقتی که پشتیبانی آنها را کسب نماید، هر چهار برادر یکجا به کابل خواهند رفت. شاه محمود یک بسته خشت طلا به نادرخان تسلیم داد و خود در اول وقت صبح رفت، اما آنقدر وقت نبود که از ملاقات با مراجعین جلوگیری کرده بتواند، عبدالحکیم M. A. Hakim تاجر میخواست که با وی به افغانستان برود، اما برتانوی ها مانع شدند [درباره عبدالحکیم چنانچه قبلاً ذکر شد، باید گفت که وقتی نادرخان با "ولتن چیف" کمشنر پشاور دیدار میکرد، آنها اشخاص وسیط را بین خود تعیین کردند، همین عبدالحکیم وصاحبزاده محمد صادق از طرف انگلیسها و حاجی محمداکبر و الله نوازخان از طرف نادرخان به حیث اشخاص معتمد معرفی شدند که بین نادرخان و انگلیسها رابطه اطلاعاتی و معاملاتی را برقرار سازند]. همچنان دونفر از اعضای نهضت خلافت [منسوب به خان عبدالغفارخان] در ناحیه تل با او دیدن نمودند [از این معلوم میشود که شاه محمودخان از پاراچنار به تل نیز رفته بود. والله اعلم] و سؤال کردند و خواستند که به آنها اطمینان دهند که آنها کوشش خواهند نمود که سلطنت امان الله خان را اعاده نمایند. شاه محمود گفت که: خانواده من سلطنت را برای خودشان نمی خواهند، مگر آرزو دارند

که مردم افغانستان شخصی را طبق آرزوی شان انتخاب نمایند؛ مشکل آنست که امان الله خان تمام دوستان خویش را از خود دور کرده و رانده بود. نمایندگان [نهضت خلافت] سؤال کردند که آیا واقعیت دارد که حبیب الله به شاه محمود 400 پوند پول داده بود که نادرخان را از اروپا بیاورد؟ اما شاه محمود آنرا رد کرد. مردم گفتند درحالیکه شاه محمود و دیگران درکابل سلطه داشتند و کدام سلاح بدست شان بود، چگونه حبیب الله بدون کدام مقاومت کنترل کابل را بدست گرفت؟ شاه محمود اظهارداشت: هنگامیکه عساکر و مردم ناراحت و ناراضی شدند، وی مجبور گردید خود را تسلیم نماید و گفت: من و برادرانم کدام همدردی با حبیب الله نداریم.» (ستیوارت: آتش در افغانستان"، صفحه 145-146)

داکتر عبدالرحمن زمانی با توضیح مزید درزمینه می نویسد: «محمد نادرخان و برادرش شاه ولی خان بعد از ظهر ششم مارچ 1929 به تل رسیده و توسط مکنوناچی نماینده سیاسی انگلیسها در ایجنسی کُرْم مورد استقبال قرار گرفت. مکنوناچی که سابق به حیث شارژدافیرسفارت انگلیس درکابل ماموریت داشت، در گزارش نیمه رسمی خود می نویسد: "آنها ساعت پنج بعد از ظهر به "علیزائی" [که بین تل و پاراچنار موقعیت دارد] رسیدند. ما ترتیبات اقامت شانرا در "داگ بنگله" گرفته بودیم. آنها دعوت نورحسن را پذیرفته و ساعت شش بعداز ظهر برای گذشتاندن شب آنطرف دریا به قریه "انخری" رفتند. من صبح هفتم مارچ دریا را عبور کرده یکجا با کپتان هارتیگان به ملاقات سرداران رفتم. آنها آنطرف دریا منتظر من بودند وما باهم به "رست هاوس علیزائی" برگشتیم، جائیکه ملاقات ما یک ساعت ادامه

داشت. آنها از من خواستند نامه‌شانرا به شاه محمودخان برسانم تا در پاراچنار آنها را ملاقات کند... شاه محمودخان ساعت 10 شب از طریق پیواررسیده و شب را با سردار نادرخان و سردار شاه ولی خان در "داگ خانه" سپری نمودند.

شاه محمودخان را احمدعلی خان [پسر سردار محمد سلیمان خان نواسه سردار محمد آصف خان کاکای محمدنادر خان]، غنمش محمد هاشم خان، عبدالله خان و الله نواز خان همراهی میکردند. بعد از آن مجلس خصوصی سه برادر دایر شد. مطابق به اطلاع موجوده درین مجلس شاه محمودخان مکتوبی را که از حبیب الله کلکانی آورده بود، به نادرخان داد و نادرخان با خواندن مکتوب از طی دل خندید.....

قابل ذکر است که در کتاب "بحران و نجات" به سلسله گزارش رویداد های مهم از جریان ملاقات مکوناچی و نیز دیدار سه برادر در آن طرف سرحد افغانستان در قلمرو هند برتانوی هیچ تذکری داده نشده است، در حالیکه واقعات قبل و بعد از آن با ذکر تاریخ هر روز درج کتاب شده است. اینکه چرا موضوع در آن کتاب مسکوت مانده، شاید که مؤلف کتاب محی الدین انیس نخواستہ با ذکر آن زمینه شایعاتی را بلند کند که در دسر برای خود ایجاد نماید و یا اینکه احتمال دارد بررس های سلطنتی دست به سانسور برده و همان قسمت را قبل از چاپ کتاب حذف کرده باشند - والله اعلم!

مبحث نهم

ورود محمدنادرخان به خوست – سرآغاز راه دشوار

محمدنادرخان با برادرش شاه ولی خان بتاريخ 17 حمل 1308 (6 مارچ 1929) پشاور را به عزم رفتن به خوست درولایت جنوبی ترک کرد و اما در راه به شهرک "تل" (تهل) برای دیدار با ماکوناچی Maconachie - پولیتکل ایجنت درایجنسی کُرْم توقف نمود. محمدنادرخان پس از مذاکره با ماکوناچی خواست به "پاراچنار" برای ملاقات با شاه محمود خان برادر دیگر خود که از جانب حکومت سکوی برای تنظیم امور جنوبی توظیف شده ونیز یک نامه از حبیب الله عنوانی محمدنادرخان را با خود داشت و در آنوقت در جاجی بود، ملاقات نماید. سه برادر همان شب در پاراچنار باهم دیدار کردند و به تبادل افکار راجع به آینده پرداختند. (زمانی: "بازنگری دوره امانی..."، صفحه 436-437، اسناد آرشیف هندبرتانوی، یادداشت شماره 218، مورخ 9 مارچ 1929، ماکوناچی پولیتکل ایجنت کُرْم به کمشنر عالی ایالت سرحدی شمالغربی در پشاور)

ساعت 8:30 صبح هشتم مارچ محمدنادرخان و شاه ولی خان به عزم خوست به "علیزائی" برگشته و شاه محمودخان و همراهانش نیز بعد از نیم ساعت از طریق "پیوار" عازم "آریوب" جاجی شدند و محمدنادرخان با شاه ولی خان بعد از ظهر همان روز 19 حمل 1308 (8 مارچ 1929) به مقصد

خوست از طریق کوهات از سرحد گذشتند. با این ترتیب سفر پرماجرا و در عین زمان حرکت بسوی یک تحول مهم و سرنوشت ساز در تاریخ معاصر کشور آغاز گردید.

در کتاب "نادرافغان" از دیدار با مکوناچی و جریانات مربوطه هیچ ذکری به میان نیامده و صرف مطالبی ذکر شده که بیشتر آن بازی با کلمات است و اگر از عبارت پردازی های آن صرف نظر شود، نکات مهم آن تحت عنوان "عزم سپه سالارغازی بطرف جنوبی" چنین بیان شده است: «بالجمله سپه سالار صاحب در اوایل حوت سنه 1307 بعد از تودیع برادر مهرپرور شان محمدهاشم خان و اعزام شان بسواری موتر از راه "دکه" بطرف مشرقی، خود شان بصورت خصوصی از راه کوهات عازم سمت جنوبی شدند، زیرا طبع علیلی شان مایل بدیدن تظاهرات [استقبال] و پذیرائی اهالی که قبل از آن به پیمانۀ بزرگ تهیه گرفته شدند، نبود... حصص درمیان کوهات و تهل را سپه سالار صاحب به آهستگی طی فرمودند و راجع به نقشه حرکت و صورت اصلاحات خود فکر و اندیشه میفرمودند و در عین زمان راجع به آمدن خود جهته اصلاح و خدمت افغانستان به اقوام جنوبی و اعزه، اطلاعات میدادند و با آن نواتیکه از دست مظالم دزدان که تازه وارد سرحد شده بودند، تبادل افکار کرده و در اخذ معلومات ثقه راجع به چگونگی اوضاع وطن وحسیات اقوام و طرز عمل سقوزاده صرف اقامت میفرمودند.»

شاه ولیخان در کتاب "یادداشتهای من" می نویسد: حاجی نواب خان از پشاور با ما یکجا شده بود. وی از سران لوگر و از خدام صادق وطن بود. شب در منزل یکی از خوانین

نوری سپری شد و صبح دو اسپ و یک گاو برای سواری و سامان ما از خوست رسید؛ سپهسالار و من و حاجی نواب خان براه افتادیم. کم کم به خوست نزدیک شدیم و از مردم شنیدیم که به دلیل اختلافات بین اقوام صبری و منگل که خصومت دیرینه باهم داشتند و نیز نارضایتی آنها از اجراءات حکومت آنجا در حل اختلافات، از مدت چند روز بدانسو اقوام مذکور قلعه خوست را تحت محاصره قرار داده بودند و اما وقتی از آمدن سپهسالار اطلاع یافتند از حمله منصرف شدند. با ورود ما در آن شهر مردم و نیز حاکم و قوماندان عسکری آنجا از ما پذیرائی کردند و راه آشتی را درپیش گرفتند. شب را دربالاحصار خوست بسر بردیم و سپهسالار مردم را برای یک جرگه قومی دعوت کرد. روز بعد جرگه دایر شد و سپهسالار با ایراد یک بیانیه هدف آمدن خود را برای مردم تشریح کرد و حمایت و همکاری شانرا برای نجات وطن تقاضا نمود که مردم به آن تعهد بستند. سپهسالار گفت: حال وقت آن است که نقشه قیام ملی طرح شود و فعالیت آغاز گردد.

شاه ولی خان می نویسد: «ماه رمضان در خوست به پایان رسید. سپهسالار سردار شاه محمودخان غازی را با الله نواز خان به خوست احضار فرمود؛ مجلس ها شروع گردید و عاقبت تجویز شد که باید به سه منطقه تقسیم شویم: سردار شاه محمودخان به جاجی برود و آنجا قوای قومی را تشکیل داده خود را به گردیز برساند؛ من [شاه ولی خان] در قبایل منگل بروم و در آنجا ترتیبات گرفته خود را به گردیز برسانم. خود سپهسالار به جدران برود و به اتفاق مردم آنجا به گردیز عزیمت کند. الله نوازخان نیز درمعیت سپهسالار

باشد و مرکز تمام هدایات و عملیات در همان جای خواهد بود که سپهسالار تشریف دارد. برای اخذ هدایات و داناندن سران قوم و مشوره های لازمه چند روز دیگر درخوست ماندیم و هرروز مجلس های قومی برپا می شد.» [موجودیت الله نواز با محمدنادرخان از برای آن بود که موصوف، چنانچه قبلاً تذکر رفت - یکی از اشخاص رابط با انگلیس ها از جانب محمدنادرخان تعیین شده بود و شخص معتمد آنها در این وظیفه بود.]

شاه ولیخان می افزاید: «غوث الدین خان پسر جان دادخان احمدزائی نیز به وکالت قوم خود در این جرگه حضور داشت، مشارالیه با دیگر سران قوم احمد زائی پیشنهاد نمود که باید سپهسالار در همین جا اعلان سلطنت کند... اگر سپهسالار در اینجا اعلان سلطنت نکند، مردم تصور می کنند که او برای اعلیحضرت امان الله خان خدمت میکند و آتش فتنه تیزتر خواهد شد... سپهسالار بطور قطع از قبول و اعلان سلطنت ابا ورزید و گفت: "من از این قیام تنها یک چیز میخواهم و آن نجات افغانستان از خطر است و برای این آرزو خاندان خود را در دست دشمن گذاشتم، خودم نیز با این بیماری و بی سرانجامی آمده به هر نوع قربانی آماده میباشم. امر سلطنت به فکر من تنها به فکر مردم سمت جنوبی مربوط نیست، این قضیه به عامه ملت افغانستان تعلق دارد. من برای سلطنت نیامده ام، شما نیز درین قیام ملی آرزوهای پاک خود را به منافع مادی آلوده نسازید. منظور اول ما باید شستن دامن تاریخ ما ازین لکه بدنامی باشد، آنگاه مسئله سلطنت خود بدست عامه ملت افغانستان فیصله خواهد شد.» [دقت: او چه گفت و بعد وقتی به کابل رسید چه کرد؟] بیان سپهسالار

تأثیر خود را بخشید، عامهٔ اهل مجلس قناعت کردند و غوث الدین خان نیز قبول کرد. سردار شاه محمود خان با هدایات مفصل جانب جاجی و من جانب منگل رفتیم و سپهسالار بسوی جدران حرکت کرد.» (شرح مزید دیده شود- شاه ولی خان: "یادداشت‌های من"، صفحه 53 - 56)

مردم دریخیل به اتهام اینکه محمدنادرخان برای اعاده سلطنت شاه امان الله خدمت میکند، مانع عبور او بطرف جدران شدند، لذا محمدنادرخان برای جلوگیری از برخورد بین جدران و دریخیل ناگزیر به تغییر سمت حرکت خود بطرف اورگون شد و بتاريخ 16 حمل از چانخواه به اورگون رفت، اما از اورگون تا گردیز قریه های مردم سلیمان خیل و خروت قرار دارند که به دلیل مخالفت با شاه امان الله با قوای سقوهمکار شده بودند. سران سلیمان خیل نزد محمدنادرخان آمدند و گفتند که اگر اعلام سلطنت کند، آنها حاضرند در هم‌کابی او قرار گیرند و چون محمدنادرخان باردیگر از قبول سلطنت ابا و ورزید، آنها پیشنهاد دیگر کردند که یکی از برادران خود را به سرلشکری آنها مقرر کند تا با قوای امان الله که در حال پیشرفت بسوی غزنی بود، به مقابله پردازد. نادرخان این پیشنهاد آنها را قبول نکرد و سران سلیمان خیل تصمیم گرفتند تا راه بطرف گردیز را به روی محمدنادرخان ببندند. نادرخان عجله کرد تا قبل از بسیج قوای سلیمان خیل از راه های دشوار گذار به همراهی تعدادی از مردمان خوست و جدران شب‌شب بطرف سهاک حرکت کند. آنها صبح زود به آنجا رسیدند و سپس با عبور از حواشی گردیز خود را به "بالا ده" که مقر احمدزائی ها و غوث

الدین خان است، رسانیده و در یک قلعه همجوار اقامت گزیدند.

نادرخان قبل از رسیدن به بالاده، الله نوازخان را به گردیز فرستاد تا حاکم اعلیٰ عبدالحکیم خان (برادر وزیر عبدالعزیز خان بارکزی و وزیر داخله در دوره امانی) و قوماندان عسکری جنرال محمد صدیق خان (برادر شیرجان خان وزیر دربار سقوی) را جهت مذاکره به بالاده دعوت نماید و نیز از شاه ولی خان که در "گت منگل" رسیده بود، خواست به بالاده بیاید. آنها به بالاده آمدند و به مذاکره پرداختند، ولی به کدام نتیجه قاطع دست نیافتند. عبدالحکیم خان و محمد صدیق خان حوالی شام مرخص شدند.

در این وقت غوث الدین خان آمد و اعتراض کرد که چرا محمدنادرخان به آن دو اجازه بازگشت داده است و باید آنها را محبوس میکرد و اینرا گفته بیرون شد و چون آن دو نفر در حال سوار شدن بر اسب های خود بودند، بر آنها فیر کرد و در اثر تبادل فیرها چند نفر گردیزی کشته شدند و حاکم اعلیٰ و قوماندان عسکری در دست غوث الدین خان اسیر گردیدند. چون نادرخان از این جریان آگاه شد، با تأثر عزم کرد که بالاده را ترک کرده به گت منگل برود. شاه ولی خان با بعضی سران قومی از جمله عبدالغنی خان گردیزی و برادرانش به صوب گردیز حرکت کردند. با این ترتیب محمدنادر خان درسجنک (در حواشی گت منگل که به فاصله تقریباً 30 کیلومتر از گردیز فاصله دارد)، در نزدیک قلعه اصیل خان منگل اقامت اختیار کرد و شاه جاجی و الله نوازخان بین گردیز و سجنک در رفت و آمد بود.

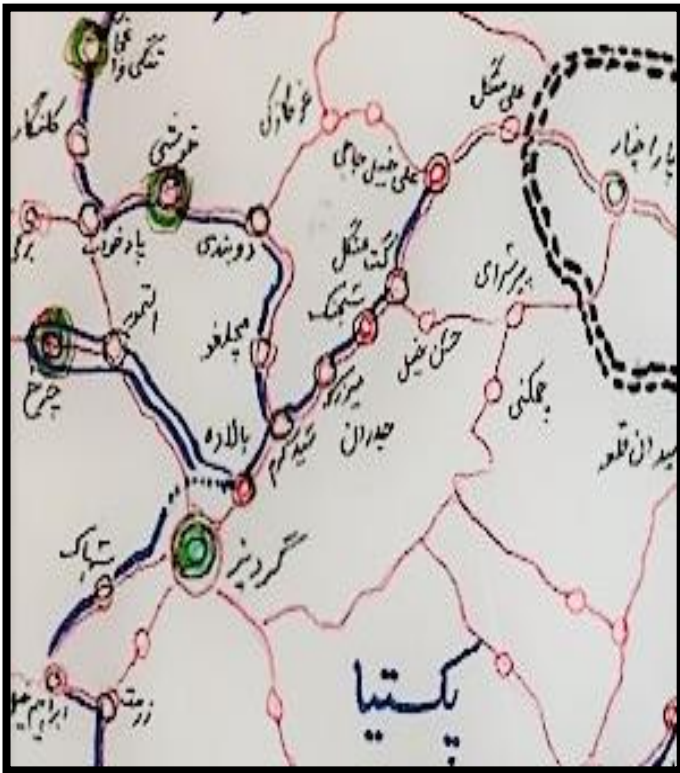
مبحث دهم

جنگها، پیامها و تهدیدها

جنگ چرخ و شکست نادرخان:

شاه ولی خان در کتاب "یادداشت‌های من" می‌نویسد: «چندروز بعد مکتوب سپهسالار رسید که در آن عزیمت خود را از سجنک جانب لهوگرد [لوگرد] ابلاغ کرده بود، بنده به حیرت شدم، درحالیکه هنوز ترتیبات ما کامل نشد و سرتاسر لهوگرد در دست دشمن است، چگونه سپهسالار بدانصوب عزیمت کرده و درین اثنا غوث الدین بدون اطلاع به سپهسالار و من، محمدصدیق و عبدالحکیم را رها نموده، به کابل فرستاده بود. هنگامیکه سپهسالار جانب لهوگرد حرکت میکرد، حبیب الله خبرشد و پینه بیگ جرنیل امانی را که اکنون جرنیل عساکر خودش بود، با تجهیزات مکمل و عساکر زیاد شباشب به شتاب فرستاد. پینه بیگ بطور ناگهانی به همراهان مختصر سپهسالار حمله کرد، اگر فضل خدای متعال و تدبیر حربی سپهسالار و شجاعت و استقامت او نمی بود، بلا شبهه با آن افراد قلیل ملکی و تجهیزات نامنظم و آن همه بی سروسامانی دستگیر و یا کشته میشد. سپهسالار درحالیکه همه مناطق حاکمه در دست عسکر کابل بود، بیک تدبیر حربی معجزه آسا خود و همراهان خود را از خطر نجات داد و از میان باران گله [گلوله] به سلامت [از راه التمرور] به سجنک رفت.» (مأخذ بالا.. صفحه 66-67) همچنان شرح مزید با جزئیات این جنگ و علل شکست قوای محمدنادرخان را که

از تاریخ 4 تا 7 ثور جمعاً مدت سه روز ادامه یافت، میتوان در کتاب "بحران و نجات" از صفحه 165 تا 172 مطالعه کرد که تفصیل بیشتری در اینجا نمی گنجد.



نقشه بالا محلات شکست را در چرخ و خوشی لوگر و نیز در گردیز نشان میدهد که در اثر آن سپهسالار نادرخان مجبور شد برای حفظ جان خود نخست در سجنک و سپس در علی خیل جاجی اقامت کند تا از خطر احتمالی به امان باشد و در صورت لازم بتواند خود را به محله سرحدی علی منگل و زودتر به پار اچنار برساند.

انعکاس این شکست از دو لحاظ مهم بود: یکی اینکه شکست چرخ بر روحیه اقوام حامی محمدنادرخان تأثیر بسیار منفی بجا گذاشت و آنها را در ادامه همکاری با موصوف دچار تذبذب ساخت و دیگر آشکار شدن ترفندهای حضرت نورالمشایخ که در آنوقت به کتواز آمده بود و از شاه ولی خان طالب ملاقات شد. آنها در قریه نزدیک به گردیز بطور خصوصی باهم صحبت کردند. حضرت بعد از شکایت از شاه امان الله خان گفت که: «مرکز در دست حبیب الله است، اگر شما بیشتر مخالفت کنید، عایله و خویشاوندان شما را یکسره قتل خواهد کرد، چون من خاندان شما را دوست دارم، بهتر است سپهسالار و شما از جنگ دست بردارید و به هندوستان بروید و من کوشش میکنم که عایله شما با پول فراوان نزد شما بیایند.» شاه ولی خان گفت که: سپهسالار به هیچ وجه این پیشنهاد را نخواهد پذیرفت. متعاقباً حضرت نورالمشایخ در سجنک رفت و بار دیگر نظر خود را به شخص محمدنادرخان ابراز کرد. او نیز پیشنهاد حضرت را رد نمود. (کتاب "یادداشتهای من" ... صفحه 67-68)

شاه محمود خان و معضله جنگ "خوشی" در لوگر:

شاه محمودخان با قوای قومی که در جاجی فراهم آورده بود، بتاريخ 8 ثور 1308 از راه "دوبندی" به مقصد حمله بر "خوشی" حرکت کرد و این همزمان با حمله قوای قومی زیر قومانده محمد نادرخان بسوی چرخ بود. شاه محمود خان بدون اطلاع از نتایج حمله بر چرخ، به قوای خود امر مقابله با قوای سقوی را در خوشی داد که در نتیجه قوای سقوی

شکست کرد و مجبور به عقب نشینی شدند و قوای قومی به تعقیب آنها از راه "ازر" به سرخاب و زرغون شهر حمله برده قوای سقوی را مجبور به ترک مواضع شان کردند و در نظر داشتند تا به تنگی و اعجان حمله نمایند.

قوای سقوی که در پادخواب و درویش بودند، با استفاده از فرصت به "خوشی" حمله کردند و آنجا را مجدداً به تصرف خود درآوردند. خوشی که به حیث "خطر رجعت" برای حمله به کابل اهمیت داشت، با این ترتیب دوباره بدست قوای سقوی افتاد و لشکر قومی با مأیوسیت زیاد به قبایل خود برگشتند. شاه محمودخان که تاهنوز هم از شکست محمدنادرخان در "چرخ" و عقب نشینی قوایش و برگشت آنها به "بالا ده" و از آنجا به سجنک آگاه نبود، برای تلافی شکست در "خوشی" از راه "مچلغو" بتاريخ 10 ثور به سجنک آمد. این دو شکست همزمان، محمدنادرخان و برادرانش را نگران آینده ساخت و نیز بر روحیه لشکر قومی اثر منفی گذاشت. (شرح مزید - انیس، محی الدین: "بحران و نجات"، صفحه 175 - 175)

پیام حبیب الله به محمد نادرخان:

بروز 25 ثور شخصی بنام مولوی عبدالطیف از مهاجران کوهاتی از کابل به سجنک آمد و حامل یک نامه و یک پیام خصوصی از طرف حبیب الله به محمدنادرخان بود. ارسال این نامه و پیام بعد از دو شکست مهم در چرخ و خوشی برای محمدنادرخان مهم بود تا بداند که حبیب الله از او چه میخواهد. عبدالطیف نامه را به محمدنادرخان داد و از او خواهش کرد که پیام را بطور شخصی به اطلاع شان میرساند

و هر دو در خلوت باهم صحبت کردند. هدف از اعزام عبدالطیف و ارسال پیام بازکردن راه مفاهمه بین جانبین بود و آنهم درموقعی که از یکطرف محمد صدیق خان قوماندان عسکری جنوبی با وجود مریضی برای گزارش اوضاع و حصول قواء و تجهیزات بیشتر به کابل رفته و حبیب الله او را در برگشت به جنوبی به رتبه نایب سالاری ارتقا داده و به حیث رئیس تنظیمه آن سمت مقرر کرده بود. از طرف دیگر حضرت نورالمشایخ روز قبل کوشش کرد تا محمدنادر خان را راضی به برگشت به هندوستان و انصراف از جنگ بسازد. عین همین موضوع در پیام حبیب الله با وعده و وعیدهای دیگر ذکر شده بود، از جمله اینکه اگر محمدنادر خان به کابل بیاید و از جنگ دست بکشد، او حاضراست هر چه ایشان بگوید، به آن عمل خواهد کرد و نیز تمام املاک و جایادهای شانرا واپس داده و خانواده شانرا از قید آزاد میکند. محمدنادرخان با تبسم از پیام خصوصی حبیب الله در حضور مردم یاد کرد که گفته است: بعد از رسیدن به کابل حاضراست مسئله سلطنت را بین ما دو نفر بطور "قرعه" فیصله نماید.

بروز 29 ثور بار دیگر عبدالطیف از کابل به سجنک آمد، اما این بار تنها نبود، بلکه سردارعلیشاه خان آصفی (پسر سردار سلیمان خان عموزاده محمدنادرخان که در ارگ کابل با خانواده زندانی بود) با او یکجا آمده و مکتوب دیگر حبیب الله را برای نادرخان آورده بود. موضوع پیام عیناً مثل سابق بود، تنها با این فرق که این بار با لهجه ملایم، سخن از خواهش و دعوت بود که در صورت عدم توجه، باز هم به خطر جانی خانواده در آن اشاره شده بود، به این عبارت که:

«62 نفر افراد خاندان سرداروالا درگرو این جواب میباشند». روز 5 جوزا سران قوم جمع شدند و سردارعلیشاه خان حقایق را در حضور همه بیان کرد و گفت که: «تمام اعضای خانواده این التماس را میکردند که شما به این تهدیدات سقو اعتناء ندهید..»؛ اظهارات علیشاه خان بسیار صریح بود و همه به این فکر شدند که او را نگذارند به دلیل خطر جانی به کابل برگردد، اما او گفت: «من برمیکردم و با امیر وعده کرده ام». لذا او پس از دریافت جواب از محمد نادرخان، روز بعد با عبدالطیف یکجا به کابل رفت. (انیس، محی الدین: "بحران و نجات"، صفحه 208 – 209)

سرداراسدالله سراج که خودش به حیث شاهد عینی در دربارحبیب الله کلکانی حاضر بود، در این باره می نویسد: «غندمشرعلیشاه خان و اینجانب از تاریخیکه سپهسالار نادر خان به سرحد افغانستان مواصلت کردند، در ارگ محبوس بودیم و همچنان خانواده سپهسالار در حبس بسر می بردند. طرف های عصر بود که عبدالطیف خان مذکور به محبس آمده با غندمشرعلیشاه خان و اینجانب دیدن کرده و امر شکستادن زولانه های ما را داد و گفت فردا این دونفر را بحضور امیر صاحب (بچه سقو) می برم. فردای آن با مشایعت عبدالطیف نزد بچه سقو رفتیم. او در برج شمالی بالای یک آرام چوکی نشسته و پاهای خود را بالای میز کوچک که مقابلش قرار داشت، گذاشته بود. یک نفر پایش را و نفر دیگر شانه هایش را برای رفع خستگی مالش میداد، چه وی بعد از عقب نشینی اردوی اعلیحضرت امان الله خان به غزنین رفته بود تا طرفداران خود را دیده و به ایشان تبریک بگوید. مردم دسته دسته برای عرض تبریک می آمدند. عبدالطیف

یاور ما را معرفی کرد و بچه سقو با ما پیش آمد خوب کرد. غندمشرعلیشاه خان را مخاطب قرار داده گفت: "نزد سپهسالار بروید و مکتوب مرا ببرید و ایشان را از طرف عایله شان خاطر جمعی بدهید!" و روی خود را بطرف من [اسدالله خان] کرده علاوه نمود: "خودت به محبسی که عایله سپهسالار در آن میباشند، برو و آسوده خاطر باش!". میخواستیم مرخص شویم، چون وقت نان چاشت بود، ما را نگهداشت و درپهلوی خود جا داد... عبدالطیف بامداد روز بعد آمده با غندمشرعلیشاه خان روانه سمت جنوبی شدند و مرا به محبسی که عایله سپهسالار در آن بسر می بردند، انتقال دادند... غندمشرعلیشاه خان پیام تحریری بچه سقو را که حاوی مطالب ذیل بود، به سپهسالار نادرخان رسانید: "هرگاه به کابل بیائید، هر رتبه که خواسته باشید، به شما داده میشود و اگر میخواهید به خارج سفر کنید، عایله شما به شما رسانده خواهد شد و علاوه پول گزافی نیز به شما داده میشود. مقصد آنکه با من از در صلح پیش آئید."

برطبق بیان اسدالله خان: سپهسالار نادرخان پیشنهادات وی را رد نموده بجواب نوشتند: "من برای خریداری نیستم" و علاوه کردند: "هدف من امنیت مملکت است؛ هر که را که مردم پسند کنند، پسند من است. تو باید از مقامیکه به غدر گرفته ای، استعفا داده جرگه قومی را دائر کنی!"

اسدالله خان سراج در ادامه می نویسد: «غندمشرعلیشاه خان به مجلسی که عبدالطیف نیز حاضر بود، وضع کابل و ظلم و ستمی را که بر مردم می شد، شرح داد. به غندمشرعلیشاه خان توصیه گردید تا از رفتن به کابل خودداری کند، چه سبب خطر جانی وی خواهد گردید، ولی موصوف آنرا قبول

نکرده گفت: "چون قول داده ام که جواب را بیاورم، باید به وعده خود وفا کنم". بچه سقو از دیدن غندمشرعلیشاه خان تعجب کرد و پرسید: "تو چطور آمده‌یی؟" گفت: "چون وعده کرده بودم جواب مکتوب را می آورم، آمدم". دو روز بعد از مراجعت غندمشرعلیشاه خان ما را دوباره به محبس ارگ بردند. «سراج، اسدالله: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، صفحه 80-83)

جواب محمدنادرخان مثل گذشته رد این پیشنهاد بود که بوسیله سردارعلیشاه خان واپس به حبیب الله فرستاده شد. این جواب موجب برافروختگی شدید حبیب الله گردید و با صدور یک "اعلامیه سرکاری" حکم تکفیر نادرخان را صادر و نیز برای تسلیم دادن او و برادرانش به حکومت جایزه نقدی تعیین نمود که نسخ چاپی این اعلامیه بوسیله طیاره از آسمان گردیز در بین مردم پخش گردید.

حکم تکفیر محمدنادرخان و برادران و تعیین جایزه برای سر آنها:

علامه فیض محمد کاتب هزاره در کتاب "تذکر الانقلاب" خود در این باره شرحی دارد که تحت عنوان فرعی: وقایع روز دوشنبه 5 ذیقعدہ (26 حمل 1308 مطابق 15 اپریل 1929) می نویسد: «دراین روز اعلان تکفیرمحمدنادرخان و برادران او که در روز گذشته به تسوید و نوت ملاهای مجلس نشین امیرحبیب الله خان [کلکانی] و امر خود او به نام قبایل افاغنه سمت جنوبی و مشرقی طبع گردیده بود، به ذریعه طیاره به هر دو سمت پراکنده و ریخته شد، تامعلوم شود که چه اثر و نتیجه میدهد.» او اعلان مذکور را عیناً درج کتاب خود نموده به این عبارات:

«بسم الله الرحمن الرحيم

اعلان سرکاری

به عموم برادران اسلامیة سمت جنوبی و مشرقی واضح باد! اطلاع موصوله از تحریکات و انقلابات غدارانه خیانت کارانه نادر سپهسالار مشعر است که برخلاف احکام دین، خود را بی دین ساخته و به مقابله سلطنت اسلامی خود را باغی شناخته و هم نفاق را در بین عالم اسلام مدعا دارد که قایم نماید، پناه بخدا از این خیانت و عصیان عظیم.

بهر صورت شما را باید از کیفیت این باغی دائمی خیانت بدانم: این همان نادر است که در وقت امیر شهید سپهسالار و برادران او نائب سالار و پدر و عم او مصاحبان خاص بودند و در کله گوش به دور خیمه مرحوم پهره داشتند. آن چه به مقابله پاس نمک از این خائن سرزده، تمام افغانستان و شماها خوب تر علم دارید. باز که دور امان الله را گرفتند، چون به همه حال اربابه غدر پیش نمی رود، به یکی دوسال نام و نشان همه شان از افغانستان معدوم و برخلاف هجرت مسلمانی از اسلام به فرانس هجرت کردند. ثم عیاذ بالله.

خیر ازین مسئله بگذرید، این خادم که به احسان الهی لقب خدمت گاری دین رسول الله را سرافراز شدم، از جام خیانت انجام این خائن جرعه ننوشیده، گمان کردم که درباره این ها ظلم شده و شاید مسلمان باشند. و حالا سلطنت اسلامی الحمد لله قایم است، باید در امور مملکتی برای شان کار داده شود. و از خاک اجنبی به وطن خودها بیایند. همان است که برای شاه محمود برادرش که وعده و وعید بالله و بیعت برابم نموده، رتبه ریاست و مبلغ زیادی به ارزش 1000 پوند از وجه بیت المال برای خدمت اسلام برایش داده شد، و خود او

را هم خواستم که به عزت بیاید. در مقابل این خیراندیشی های من چون از خوردن بسیار گوشت خوک در اروپا و تقلید و پیروی همان اقوام کفر، مغز و استخوانش سیه گشته، به عوض صداقت در راه اسلامیت، خیانت را پیشه کرده، خودش در جنوبی و برادرش در مشرقی دروغ بافیده، می روند. اما احسان خداوند که اغواء شیاطین به گوش مؤمنین اثر نمی کند، و باعث خجالت و روسیاهی خودشان میگردد، لهذا از حضورم نظر به اثبات خیانت و بغاوت خود او و برادرانش چنین منظور و برای شما مسلمانان دین خواه امر میدهم که خون این خائنین مباح و شخصی که آن ها را معدوم و تباه بسازد، غازی و خیرخواه اسلام شناخته به قرار ذیل از دربار سلطنت اسلامی سرفراز میشوند:

1 - هرکی نادر را زنده بیاورد، چهل هزار روپیه انعام و هرکی کله او را بیاورد، سی هزار روپیه نقد و یک میل تفنگ جاغوردار داده میشود.

2 - زنده هر سه برادران او فی نفر ده هزار روپیه، جمله سی هزار روپیه و هرکه کله و یا زنده هر کدام را بیاورد، ده هزار روپیه و یک میل تفنگ جاغوردار داده میشود.

به قرار فوق از امر و اراده حضورم به نسبت نادر و برادران او، شما را آگاهانیدم. البته شما مسلمانان صادق راجع به حصول رضای خدا و رسول الله و این خادم دین و خیرعالم اسلام که نفاق رفع شود و مجاهدت و مساعیت اسلامیان تان را درین نقطه مبذول و متوجه حصه گیرید.» (کابل - مطبعه سرکاری)

فیض محمدکاتب در ادامه می نویسد: «ازین قبیل اعلان در تکفیر امان الله خان نیز تکراراً انتشار داده شده.... رجوع به آیات و احادیث و فتوای مجتهدین کرده، حق را از باطل فرق و تمیز خواهند نمود و نیز محمدموسی خان قندهاری رئیس شرکت تجارت افغان و آلمان را با هفت نفر دیگر از قندهاریان به قتل امان الله خان برانگیخته و به مزد و نوید عطای زیادی ایشان را تطمیع و مامور کرد که او [امان الله خان] را هلاک سازند.» (برای شرح مزید دیده شود - کاتب هزاره، ملا فیض محمد: "تذکرالانقلاب"، ویرایش: علی امیری، بنگاه انتشارات کاوه، کلن - آلمان، 2013، صفحه 141 - 144)

شکست بزرگ - جنگ گردیز و تخلیه آن شهر:

پس از دوشکست در روزهای اخیر ماه ثور 1308 (می 1929) مذاکرات دامنه دار با سران اقوام صورت گرفت و کوشش گردید تا مردم را بار دیگر امیدوار به فتح و نصرت سازند و در تجمع مجدد آنها برای مقابله با قوای سفوی تلاش نمایند. پس از مباحثات زیاد که مدت دو سه هفته را دربرگرفت، سران قومی به گردآوری مجدد قوا موافقه کردند و به تدارک قوا پرداختند.

شاه ولی خان می نویسد: «حضرت نورالمشایخ بتاريخ 23 جوزا بار دیگر به اقامتگاه ما آمد و هنوز مصروف چای بودیم که مراسله محمدصدیق خان عنوانی مردم گردیز با این متن مواصلت کرد:

"خطاب به مردم گردیز! من به حکم امیر حبیب الله خان با هفت هزار فوج منظم و توپخانه قوی دیشب از کوتل تیره

گذشتم و امروز در سفید خاک میباشم. اگر تا دو ساعت شاه ولی خان را بمن نسپردید، به عساکر خود امر میکنم که به گردیز حمله کنند و آنگاه مسئول خون های که ریخته میشود و خانمان هائیکه برباد میروند، شما خواهید بود...» [محمی الدین انیس متن این نوشته محمد صدیق را با این عبارت درج کتاب خود میکند: "الی زمان سه ساعت از اطلاع، اگر اطاعت و بیعت اهالی و عسکری گردیز برایم رسید، خوب، والا شهر گردیز زیربمباردمان گرفته خواهدشد!" (کتاب: بحران و نجات، صفحه 212-213)]

شاه ولی خان در ادامه می افزاید: «ورود ناگهانی محمد صدیق خان با این حدت و عدت موجب حیرت همگان گردید. عبدالغنی خان و برادرانش با دیگر حاضران مجلس منتظر هدایت من شدند. من گفتم که یا مرا محبوس و به وی بسپارید و یا غیر از جنگ راه دیگر نیست. عبدالغنی خان به پا خاست و گفت: ما گردیزی ها نامردانه خود را تسلیم نمیکنیم و تا دم مرگ از نام و حیثیت افغانستان دفاع خواهیم کرد. جناب حضرت صاحب [که ظاهراً به مقصد مصالحه و در واقع همانطوریکه قبلاً برای محمدنادرخان توصیه کرده بود تا از مقابله اجتناب و روانه هندوستان شود، و حبیب الله نیز عین موضوع را به نادرخان پیشنهاد کرده بود] وقتی این سخنان را شنید، گفت: "پس من باید به سهاک بروم و گردیز را ترک کنم. این را گفته روان شد."» (کتاب: "یادداشت های من".. صفحه 68-69)

در این موقع حساس شاه ولی خان که در گردیز قوای قومی را رهبری میکرد، به این فکر شد تا اقوام طوطاخیل و منگل میرزکه را برای شمول در مدافعه گردیز بسیج کند و موفق

شد آنها را برای تقویه قوای گردیزی به آن شهرسوق دهد. خلاصه جنگ درگرفت و قوای سقوی با وجود کثرت تعداد شکست خوردند و خود محمدصدیق خان درپای خود زخم برداشت. قوای غوث الدین خان احمدزائی که جنگ را از بلندی ها نظاره میکردند، وقتی دیدند جنگ به نفع گردیزی ها درحال پیشرفت است، آنها نیز در برابر قوای اعزامی سقوی به جنگ پرداختند. در اثنای جنگ محمدصدیق خان زخم برداشت و حامیان او را بر چارپائی بطرف سهاک بردند و در قلعه عصمت الله خان به تداوی او پرداختند و در این جنگ تعدادی از قوای سقوی اسیر شدند. این شکست را محمدصدیق خان به کابل اطلاع داد و حبیب الله خودش با یک تعداد عساکر تازه نفس از کابل به التمر رسید و از آنجا بطرف بلندی های کوتل تیره رفت، اما طی یک مقابله مختصر با شکست مواجه شد و خودش دوباره به کابل برگشت و به عساکر خود امر مقاومت را در برابر قوای قومی داد.

درحالیکه مردم در گردیز از این موفقیت شادمان و خوشحال بودند، این سؤال مطرح بود که آیا با استفاده از این موفقیت حمله به کابل را شروع کنند و یا اولتر باید به موضوع محمدصدیق خان که در سهاک و تحت حمایت مردم سهاک و سلیمان خیل قرار داشت، رسیدگی شود. شاه ولی خان در گردیز سران اقوام منگل، طوطاخیل، احمدزائی و گردیزی را در یک جرگه فرا خواند و فیصله شد که یک وفدی را به سهاک بفرستند. وفد به آنجا رفت و برگشت و طرف از تسلیمی محمدصدیق خودداری کرد. بتاريخ 25 جوزا جرگه حمله بر سهاک را تصمیم گرفت و جنگ آغاز شد و بعد چند

ساعت معلوم شد که مردان جنگی احمدزائی، منگل و طوطاخیل بر اقوام سهاک در حال غلبه هستند، اما اطلاع رسید که قوای سقوی به حمایت سهاک داخل میدان خواهند شد.

شاه ولی خان مسئولیت جنگ گردیز را بدوش غوث الدین خان می اندازد و می نویسد که: غوث الدین خان بدون مشوره با من نامه ای به عصمت الله خان نوشته و از او خواسته بود تا محمدصدیق خان را به او تسلیم نماید، مگر عصمت الله خان نپذیرفت و گفت: ما او را از سهاک بیرون می کنیم، اما برطبق عنعنه افغانی او را به دشمن تسلیم نمی داریم. غوث الدین خان با عبدالغنی خان قوای قومی احمدزائی و گردیزی را بسیج کردند و مردم سهاک را به جنگ تهدید نمودند. این وضع منجر به جنگ بین اقوام فوق الذکر گردید که در نتیجه عصمت الله خان اسیر شد.

این جنگ از تاریخ 27 جوزا آغاز و تا 4 سرطان 1308 دوام کرد. اگرچه درابتداء جنگ به نفع قوای منگل، طوطاخیل، احمدزائی و گردیزی ها پیش رفت، اما دفعتاً اوضاع برهم خورد؛ از یکطرف بین قوای قومی فوق الذکر بی اتفاق پیدا شد و جنگ بین شان درگرفت و نیز قوای گردیزی با کمبود شدید کارتوس و جبه خانه دچار گردیدند، ازطرف دیگر قوای سقوی به کمک مردم سهاک رسیدند. دراین جنگ مردم جدران، منگل و طوطاخیل تلفات زیاد دادند و هرچند کوشش شد تا قوای قومی دوباره بسیج شوند، اینکار نتیجه نداد و آنها در حوالی صبح 4 جوزا میدان جنگ را رها کرده به ترک شهر گردیز پرداختند، طوریکه شهر گردیز تا حوالی ظهر خالی از سکنه گردید و قوای سلیمان خیل از قفا و دریخیل از کوه ها برای قافله آوارگان گردیزی فیر میکردند. شاه ولی

خان نیز مجبور به ترک گردیز شد و خود را با مشکلات زیاد به سجنک نزد محمد نادرخان رسانید و رویداد را به او شرح داد. سپس هر دو به دلیل خطرات احتمالی به این نظر شدند که سجنک را به عزم جاجی ترک نمایند. دوبرادر با تعدادی دیگر از جمله الله نوازخان راه باریک پر از جنگل را در تاریکی شب با مشکلات زیاد طی کردند و حوالی ظهر به علی خیل جاجی رسیدند، جائیکه شاه محمود خان در آنجا مصروف تدارک قواء برای جنگ گردیز بود. اما شکست گردیز نه تنها سه برادر را دچار نگرانی از آینده ساخته بود، بلکه به این فکر بودند که با مردم جاجی اکثر غریبکار و نسبتاً نادار چگونه میتوانند به فتح کابل و شکست قوای سقوی نایل آیند؟ (دربارۀ تفصیل مزید در این جنگ دیده شود: کتاب "بحران و نجات"، صفحه 224 - 229؛ کتاب "یادداشت های من"، صفحه 73 - 80)

مبحث یازدهم

تلاشهای ناکام محمد هاشم خان در مشرقی

طوری که قبلاً بیان شد، محمدنادرخان در پشاور تصمیم گرفت که خودش و شاه ولی خان به جنوبی بروند و محمد هاشم خان به مشرقی و از دو سمت فعالیت های خویش را برای حمله به کابل و سقوط حکومت سقوی آغاز نمایند. اینکه تا وصول قوای وزیرری و میسود از آنطرف سرحد در اواسط ماه سنبله محمدنادر خان و دو برادرش شاه ولی خان و شاه محمود خان

با چه موانع و مشکلات و نیز شکست‌ها مواجه شدند، فوقاً ذکر گردید، اما وضع در مشرقی نیز پیچیده‌تر از جنوبی بود. محمد هاشم خان وقتی بتاريخ 16 حمل 1308 (6 مارچ 1929) از پشاور بصوب مشرقی حرکت کرد، در سرحد تورخم اقوام مومند (مهمند) از وی پذیرائی کردند و محمد گل خان مومند با او پیوست. از آنجا به لعل پور، باسول، غنی خیل و دیگر محلات رفته و در ضمن با اقوام شینوار ملاقات کرده خود را به هده رسانید، جائیکه یک جرگه قومی دائرشد. جرگه با تصویب یک قطعنامه 9 فقره ای مبنی بر اتحاد و همکاری اقوام و موازی با فعالیت‌های سمت جنوبی در جهت براندازی حکومت سقوی تحت نظر و هدایت محمد هاشم خان موافقت نمود. محمد هاشم خان از هده به جلال آباد و سپس بطرف چهار باغ حرکت کرد. در این موقع اقوام شینوار به دلیل آنکه آنها در جرگه هده حاضر نبودند، عدم رضایت خود را از مصوبه آنجا ابراز داشتند و اقوام خوگیانی نیز به مخالفت پرداختند. با وجود این اختلافات یک هیئت بریاست محمد گل خان مومند بر طبق فیصله هده به سمت جنوبی اعزام شد تا وحدت عمل و همکاری آنها را در عملیات ضد سقوی باهم انسجام دهند.

هنوز هیئت در جنوبی بود که خبر عقب نشینی قوای امانی از غزنی به طرف مقر و سپس خبر خروج شاه امان الله از کشور به همه جا رسید. با این رویداد اقوام مشرقی که در برابر امان الله خان شورش کرده و یکی از عوامل سقوط سلطنت او را بار آورده و در نتیجه حبیب الله در کابل بقدرت رسیده بود، متوجه اشتباه خود شدند و با گذشت هر روز بر تعداد کسانی که دوباره از امان الله خان حمایت میکردند،

رو به افزایش گذاشت. این وضع اختلافات قومی را در سه جناح محسوس ساخت: عده ای به حمایت از محمدنادرخان با محمدهاشم خان همکار شدند، عده ای هنوز هم به فکر برگشت دوباره امان الله خان و یا یکی از اعضای خانواده امیرحبیب الله خان سراج به حیث وارثان حقیقی سلطنت به فعالیت آغاز کردند و تعدادی هم زیر تبلیغ حکومت سکوی برای بقای آن دست بکار شدند. این اختلافات موجب شد تا فعالیت ها در سمت مشرقی مواجه با مشکلات عدیده شود و محمدهاشم خان را در موقف دشوار قرار دهد.

بعد از آنکه وفد اعزامی از جنوبی برگشت، پلان حمله به کابل رویدست گرفته شد و لشکرخوگانی با تفاهم مردم جگدک، حصارک، تیزین و چکری یکجا در حواشی منارچکری در برابر قوای سکوی به جنگ پرداختند. چهار روز مقاومت در آن حواشی دوام کرد. نخست قوای قومی تا حوالی کوه های بینی حصار پیشرفت کردند، اما جبهه سکوی به تقویه قوای خود پرداخت و حتی حبیب الله شخصاً در آنجا حضور یافت. در نتیجه، این جنگ به نفع قوای سکوی تمام شد و تعدادی از عساکر قومی به دلیل کمبود تجهیزات میدان جنگ را ترک کردند و به خانه های خود رفتند و قوای مقاومت قومی از هم پاشید. با این ترتیب بعد از این شکست برای محمدهاشم خان نیز راه دیگر باقی نماند و ناگزیر به ترک مشرقی گردید و به پشاور برگشت و از آنجا بصوب قندهار رفت.

از وضع مشرقی و فعالیت های محمدهاشم خان در آنجا در کتاب "بحران و نجات" با حاشیه پردازی های زیاد ذکر شده که بطور ضمنی از این شکست نیز یادآوری گردیده

است (صفحه 244 - 251)؛ در کتاب "یادداشت های من" نیز به همین ترتیب از این موضوع مطلبی چندان مهم به نظر نمیرسد، اما در کتاب "نادرافغان" تحت عنوان "عزیمت سردار محمدهاشم خان نایب سالار بطرف قندهار" به شیوه خاص آن کتاب عبارت پردازی گردیده که متن آن چنین است: «چون قوای سمت مشرقی بنا بر القای جوش و خروش حضرت عالی محمدهاشم خان نایب سالار طاقت نفری سقوی را طاق و از هر طرف تضییق و فشارهای مستقیم و غیرمستقیم آنها، تکالیف مالایطاق را بروشان عائد کرده بودند، حتی راه عبور و مرور و نفوذ سقویها را طوری تسدید و تحکیم کرده بودند که از بدو استیلای دزدان بر مرکز افغانستان و دگر نقاط مهمه آن الی الان سقویها را اینقدر مجال هم نداده بودند که سرحد مشرقی خود را از بتخاک که به شش گروهی کابل واقع است، پیشتر ببرند، بلکه در محاربه مشهور چکری یک حصه از قوای منتظم مشرقی الی منارچکری که به سه گروهی کابل افتاده هم خود را رسانیده ارگ را بحالت محاصره آورده بودند. از این جهت سقو بچه در اوایل ماه میزان به تحریک چند نفر سقویهای مشرقی که از حکومت امانی بعداب بودند و در جوش مخالفت امانی از تمام منسوبین او رم مینمودند و بچه سقو به رشوت و تطمیع، آنها را طرفدار خود کرده بود و از طرف عامه اهالی مشرقی بجرم طرفداری بچه سقو احوال آنها از بد، بدتر شده میرفت، عزم تسخیر مشرقی را به یک پیمانۀ وسیع کرده هر قدر نفرو عسکر و افسری که در دست داشت، همه آنرا تحت اداره برادرش حمیدالله و دگر دزدان خونخوار بصورت ناگهانی

برفتار جبری ذریعۀ موثر های تیزرفتار و لاری و گادی
و غیره سوق داد.»

«درین اثنا که نائب سالارصاحب در صدد تجمع قوای قومی از نوری خوگیانی و شنوار و افریدی و مهمند حتی کنرها و نورستان و سرخرود و لغمان بود و در نظر داشت که اولاً راه سقویها را از حدود جگدک و گندمگ قطع و باز یک حمله شدیدی را از چارطرف بر آنها اجراء کند، از باعث اختلاف قومی که زیاد حصه آن در دور جنبه خوگیانی پیدا شده بود، سقویها با یک جنبه خوگیانی متفق شده و بقوت قومی یک تشنت و انقلاب را در اقوام آنجا پیدا کردند. ازین پیشرفت سقویها آن قوه جزویۀ قومی را که سردار محمدهاشم خان نائب سالار الان برای حمله کابل ترتیب داده بود، پراکنده و سقویها بطرف جلال آباد تعرض نمودند. بنابراین مسموم شدن بعضی حصص خوگیانی و پیداشدن نفاق در اقوام و پیشرفت سقویها، سردار محمدهاشم خان و محمدگل خان مصلحت دیدند که خود را مؤقتاً از مشرقی کنار و برای مجاهدات شان یک راه بهتری را اختیار و از یک منطقه دیگری داخل کار شوند. در اول میخواستند که از راه سفید کوه خودها را به لشکر مهمند و یا قوای افریدی ملحق نمایند که تماماً به امر اوشان جهت مقابله با قوای سقوی حاضر و منتظر امر سردار محمدهاشم خان بودند، لیکن بواسطه موانع و توجیه مشکلاتیکه ذکر آن بطوالت می انجامد، برفتن مهمند و افریدی موفق نشدند. لذا سردار محمدهاشم خان بنا بر اطلاعیه اخیری که از سردار سپهسالار نسبت بقندهار گرفته بودند، عازم اصلاحات آنجا شدند و آقای محمدگل خان مستقیماً به جاجی بحضور سپهسالارغازی حاضر شده در

حمله مرتبه به کابل اشتراک ورزیدند.» (کتاب: "نادر افغان"، صفحه 545 - 547)

به این سؤال که چرا محمدهاشم خان و محمدگل خان به ادامه مبارزه از سمت مشرقی دست کشیدند و هاشم خان بطرف پشاور و محمدگل خان بطرف جاجی رفتند، نویسنده کتاب "نادر افغان" به دلیل "طوالت کلام" از دادن جواب خودداری میکند، ولی جواب این سؤال را میتوان از شرحی که سیدال یوسفزی (سیدقاسم رشتیا) - نویسنده کتاب "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟" دریافت. او می نویسد: «به شهادت اسنادمحرمانه دولت برتانیه، اولین شرطیکه مردم مهمند در جرگه "لال پور" به هاشم پیش نمودند، آن بود که باید مساعی او و برادرانش اعاده پادشاهی امان الله خان باشد و الا آنها برای همکاری با ایشان آماده نخواهند بود که در این نظریه نمایندگان هردو قبیله "بابری" و "حواجی" هردو متفق الرأی بودند و طبیعی است که از همین وقت و در همینجا چانس کامیابی هاشم روبه ضعف گذاشت و زمانیکه به شنواری ها رو آورد، آنها نیز در جرگه "اچین" برخلاف انتظار عین شرط را تکرار نمودند که این تغییر عقیده قبایل در راپور رسمی 14 مارچ 1929 چیف کمشنر صوبه سرحد که به حکومت مرکزی هند فرستاده و امروز جزء آرشیف ملی هند است، به وضوح منعکس میباشد.»

نویسنده کتاب مذکور می افزاید: «بلی! این تغییر نظر قبایل آنها در چنین فرصت کوتاه اگرچه بظاهریک امر عجیب و غیرعادی معلوم میشود، لیکن حقیقت اینست که چون از اول هم مردمان قبایل از روی سادگی و بی خبری تحت تأثیر علمای سوء، ملک ها و خوانین و سرداران فاسد و

وابسته استعمار خارجی که در راس آنها شرارت پیشگان نامی از قبیل لارنس یا پیرکرم شاه و عبدالواحد شنواری یا "مستر وید" و سردار محمدعمر پسر محمد ایوب خان و امثال آنها قرار داشتند، واقع شده بودند. اکنون همین که این مبلغین و تأثیرات شوم آنها از صحنه خارج گردیدند، افراد معصوم قبایل با مشاهده نتایج اعمال خود که با رویکار آمدن حبیب الله کلکانی و دار و دسته او و حرکات و رفتار وحشیانه آنها خوبتر نمایان شد، متوجه حقیقت و فریب خوردن خود گردیده و این عکس العمل نورمال آنها همین طرفداری از امان الله خان بود، و چون حس کرده بودند که نادر و برادرانش بدون ارتباط با امان الله خان وارد صحنه گردیده اند، اشتباه آنها بیشتر شده بود.»

نویسنده کتاب علاوه میکند: «عجب تر اینکه همان ملک محمدعلم و ملک محمدافضل که چار ماه قبل بانی بغاوت شنوار بودند، اکنون هاشم را ناکام و مایوس از علاقه خود بیرون کردند. چانس موفقیت هاشم باخوگانی ها هم از این بهتر نبود، ولی چون منطقه آنها بکابل قریب بود، هاشم با قوای که جمع آوری کرده بود، خود را به هدف نزدیک می دید. لیکن همینکه قوای حبیب الله از کابل حرکت کرد، ملک های خوگانی او [هاشم خان] را ترک و به قوای غالب پیوستند و قوای هاشم مثل قوای والی علی احمد از هم پاشید و خود او در ظرف کمتر از یکماه از همان راهیکه آمده بود، دوباره بخاک تحت اداره انگلیس داخل شد، و گرچه خودش میخواست نزد برادران خود به سمت جنوبی برود، لیکن انگلیس ها وی را به کویته فرستادند که اینهم بطوریکه دیده شد، برطبق پیشبینی دوراندیشانه آنها [انگلیسها] بوده است،

زیرا در ماه های آینده مقارن حمله نادر به کابل، مردم اچکزائی علیه قوای حبیب الله قیام نموده، شهر قندهار را پس از چند روز محاصره از عبدالقدیر کوهستانی نایب الحکومه حبیب الله تسلیم گرفتند و بیرق امان الله خان را برفراز کنگره شهر بلند کردند. در اینوقت انگلیسها هاشم را بدون معطلی بسرحد رسانیدند و او به کمک یک عده خوانین و تجار قندهار بصورت فوری خود را بحیث نماینده نادر به قندهار رسانیده با شایع کردن خبر فتح کابل، مهردل [جنرال سکوی] را به چال و فریب و وعده وزارت با خود به کابل آورد تا لاقفل در عملیات نجات وطن که درحقیقت نجات از دست دزدان و تسلیم به.....بود، بی سهم نمانده باشد.» (سیدال یوسفزی "سیدقاسم رشتیا": "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟"، صفحه 70-72)

مبحث دوازدهم

درماندگی محمدنادرخان در جنگ و طلب کمک از انگلیسها

علل شکست ها و معضلات لشکر قومی:

اینکه چرا محمدنادر خان و برداران فعالیت های خود را از سمت جنوبی و مشرقی آغاز کردند، دلایل متعدد دارد، از جمله یکی شناخت آنها با منطقه و مردم و دیگر یگانه طریقی که میتوانند از هند وارد افغانستان شوند، از همین دو سمت بود و نیز چون آنها در اثر تفاهم قبلی با انگلیسها وارد میدان شده بودند، لذا انگلیس ها میتوانند از فعالیت آنها فقط

از همین دو سمت حمایت کنند و در صورت لزوم به تقویه غیرمستقیم آنها بخصوص از لحاظ مالی و نظامی بپردازند. چون سپهسالار محمد نادرخان از یکطرف به حیث قوماندان جبهه جنوبی در جنگ سوم افغان انگلیس (1919) ایفای وظیفه کرده بود و او و برادرانش شاه ولی خان و شاه محمود خان در بین مردم جنوبی از شهرت خوب برخوردار بودند، و از طرف دیگر بعداً در اثنای شورش خوست در سال 1303 وقتی محمدنادر خان وزیر حربیه بود و برای سرکوبی شورش به ارتباط مقام در آنجا توظیف به خدمت گردیده بود، با شورشیان ملایمت و هموائی زیاد کرد و به شاه امان الله توصیه نمود که نظرشورشی ها را قبول و از یک تعداد اصلاحات بگذرد و با این روش او توانست توجه مزید مردم جنوبی را به خود جلب نماید. همچنان او و برادرانش هریک محمد هاشم خان و شاه محمود خان از طریق ماموریت در مقام های عالیه در سمت مشرقی اشخاص شناخته شده و مشهور بودند و با اکثر اقوام مشرقی شناخت و روابط نزدیک داشتند. به این اساس آنها امیدوار بودند که می توانند توجه و حمایت اقوام جنوبی و مشرقی را که میانه شان با شاه امان الله در اثر تحریکات داخلی و خارجی چندان دوستانه نبود، به سهولت به خود جلب نمایند.

با این امیدواری سه برادر در جنوبی و یک برادر (محمد هاشم خان) در مشرقی همزمان فعالیت خویش را آغاز کردند اما رویدادها عملاً با این سادگی و بطور خوشبینانه پیش نرفت، بلکه از همان روزهای اول ورود شان در جنوبی و مشرقی با مشکلات مواجه شدند. چنانچه در خوست بین دو قوم نزاع بود و احتمال جنگ بین آنها وجود داشت و نیز وقتی

محمدنادرخان میخواست بطرف گردیز حرکت کند باز هم به مخالفت یک قوم برخورد که آنها راه عبور بسوی گردیز را به روی او بستند و محمدنادرخان مجبور به تغییر مسیر شد و با زحمات زیاد توانست از طریق اورگون خود را به ابراهیم خیل و زرمت برساند و چون گردیز در تسلط قوای سقوی بود، باز هم او مجبور گردید تا از حواشی گردیز عبور کرده و بطرف بالا ده در جوار گردیز برود. به همین ترتیب درمواقع دیگر نیز یا دراختلافات ذات البینی اقوام و یا چال و نیرنگ های سران قومی که گاهی به یک سو و گاهی بسوی دیگر (طورمثال غوث الدین خان احمدزائی) تغییرموقف میدادند، مشکلات ایجاد و حتی موجب بعضی عقبگردها و شکست قوای شان میگردد. درعین زمان قوای سقوی درجنوبی تحت قومانده جنرال محمد صدیق خان و محمدعمرخان ناصری مشهوربه "سورجرنیل" به جدیت دربرابرقوای قومی متحد با محمد نادرخان و برادرانش مقاومت میکردند و حتی در بعضی حالات آنها را باشکست مواجه می ساختند.

ناگفته نماند که اراضی دشوار گذار و کوه های بلند و صعب العبور از یکطرف و نبودن سرکها و فقدان وسایل نقلیه و حتی کمبود اسب های سواری و حیوانات بارکش برای انتقال قوا و تجهیزات، تهیه آذوقه و مواد خوراکه برای لشکر از یک محل به محل دیگر، برشدت مشکلات می افزود. از همه مهمتر کمبود اسلحه و کارتوس و سایر تجهیزات نظامی قوای قومی و سران شانرا در میدان جنگ به مشکلات بیشتر مواجه میکرد. فقدان وسایل ارتباطی بین محلات جنگ با مرکز قومانده که شخص محمدنادرخان ریاست آنرا بدوش داشت،

ارسال هدایات و تبادل اطلاعات را که بعضاً توسط "چاپار" یعنی سوارکاران سریع السیر حتی چند روز را احتوا میکرد مشکل بسیار مهم دیگر بود، چنانچه از شکست محمدنادرخان در چرخ، شاه محمود خان که در خوشی به عملیات نظامی مصروف بود، تا دو روز اطلاع نداشت، درحالیکه فاصله بین چرخ و خوشی چندان زیاد نبود.

انگیزه اشتراک مردم در این جنگها یکی از موضوعات مهم دیگر است که چرا آنها زندگی عادی خود را کنار گذاشته و با وجود فقر و خطرات جانی و مشکلات مالی حاضر می شدند به جنگ بروند. اگر موضوع جهاد علیه کفر و یا تجاوز خارجی مطرح باشد، آنوقت افغانها همه آنرا رسالت و فرض خود دانسته با افتخار در آن اشتراک میدارند، اما در این جنگ که نه جهاد علیه کفر و نه تجاوز خارجی مطرح بود، انگیزه اشتراک مردم به دو نکته خلاصه می شد: یکی اینکه پادشاهی کشور بدست یک شخص بیسواد، با سابقه دزدی و رهنی افتاده و دیگرهم ایجاد ذهنیتی که گویا حبیب الله کلکانی از نظر قومیت غیرپشتون بوده است و بسیج نمودن قوای قومی با همین دو انگیزه میتوانست مرتبط باشد.

اگرچه در بسیاری از بیانیه ها بیشتر به نکته اول اشاره شده، اما در واقعیت امرنکته دوم درکشاندن عساکر قومی به جنگ خواهی نخواهی نقش داشته است و این موضوع وقتی عملاً ثابت شد که قوای قومی جنوبی در برخورد های بعدی در اوایل سلطنت محمد نادرشاه که بین مردم شمالی کابل و قوای قومی درگرفت، این روحیه به وضاحت تبارز یافت و موجب درز عمیق قومی گردید که تا امروز این مشکل مرفوع نشده و به حیث یک عقده تاریخی باقی مانده است. البته عین

حالت درحملات قوای سقوی در بسا نقاط دیگر به شمول ولایت جنوبی صورت گرفته است. در حالیکه در عصر امانی حین شورش خوست در سال 1303 و جنگ مشهور به "ملای لنگ" نمایندگان مردم ولایات دیگر در لویه جرگه آن سال علناً حاضر شدند تا برای سرکوبی شورشیان آنجا قوای قومی خویش را اعزام دارند، ولی شاه امان الله به ایشان گفت که اینکار وظیفه عساکر حکومتی است و لزومی به اشتراک قوای قومی دیده نمیشود. با آنکه شاه امان الله در آن جنگ دچار مشکل بود، اما نخواست از آن طریق آتش نفاق قومی را شعله ورسازد. یکی از عواقب بعدی اینکار همانا دادن امتیازات به اشخاص و اقوامی بود که در حمایت از محمدنادرخان فعالانه اشتراک کردند که بعداً در مورد صحبت میشود.

طلب کمک از انگلیسها:

شکست در چرخ و خوشی و سپس هزیمت قوای قومی از گردیز و پناه بردن محمد نادرخان از سجنک به علی خیل جاجی و تأسیس مرکز مقاومت در آنجا از یکطرف و معضله اختلافات ذات البینی اقوام و آینده نامعلوم و نتایج حاصله از جنگها بر علاوه مشکلات اقتصادی و فشارهای وارده بر مردم از طرف دیگر و همچنان شکست و ناکامی محمد هاشم خان در مشرقی و برگشت او به هندبرتانوی، از جمله عوامل مهمی بودند که روحیه محمد نادرخان و برادرانش را زیر تأثیر قرار داد، بخصوص اینکه قوای سقوی نیز به تقویت صفوف خود در جنوبی می افزود و حتی حضرت نورالمشایخ نیز محمدنادرخان را به تاسی از نظر حبیب الله برای برگشت به هندوستان تشویق میکرد. با آنکه محمدنادرخان و برادران

با گذشت هر روز از اینکه بتوانند حکومت سکوی را درکابل با استفاده از قوای قومی طرفدار خود سقوط دهند، بسیار مطمئن نبودند، اما دست از تلاش نکشیدند و چشم امید به کمک همیشگی انگلیس ها دوخته بودند.

محمدنادرخان از مشکلات مالی و کمبود اسلحه و مهمات سخت نگران بود و حتی دلیل یکی دو شکست خود را مربوط به کمبود کارتوس و انمود کرد. لذا او بوسیله اشخاص رابط خود(حاجی محمداکبر والله نوازخان وهمچنان آخوندزاده محمد صدیق خان وایم ای حکیم) با انگلیس ها به تماس بوده و مشکلات خود را با آنها درمیان می گذاشت و طلب کمک میکرد و تأکید می نمود که اگر آنها وی را کمک نکنند، همه پلانشها از هم می پاشند.

به این وضع محمدنادرخان درسه ساحه از حکومت هندبرتانوی طالب کمک گردید: 1 - کمک مالی فوری برای تهیه آذوقه و پرداخت های نفعه جهت تشویق اهالی قومی در جلب قواء؛ 2 - کمک برای تهیه تفنگ و کارتوس به اندازه لازم؛ 3 - اجازه ورود قوای قومی وزیرو میسود(محسود) از آنطرف سرحد تا کمبود قوای قومی جنوبی را تلافی نمایند.

برآوردن تقاضاهای فوق بطور علنی به دلیل اعلام بیطرفی نام نهاد انگلیسها وعدم مداخله در امور داخلی افغانستان، امکان نداشت، اما انگلیس ها ناگزیر بودند برای موفقیت محمدنادرخان و رسیدنش به قدرت در افغانستان به حیث یک آرزوی دیرینه، به آن تقاضا ها بطور مخفی ویا از طرق غیرمستقیم جواب مثبت دهند. آستا اولسن Asta Olesen در کتاب "اسلام و سیاست در افغانستان" می نویسد:

«پیروزی نادرخان در جنگ داخلی و انتخاب او بحیث پادشاه افغانستان نه تنها نتیجه مبارزه داخلی برای قدرت بود، بلکه هم چنان هرگاه مستقیماً نبوده باشد، بدون شک بصورت غیرمستقیم مرهون موضعگیری مناسب برتانیه بود و آنهم به این لحاظ که نادرخان در پادشاهی کابل نسبت به امان الله خان به منافع برتانیه میتوانست بهتر خدمت کند. نفع برتانوی ها در وجود نادرخان اساساً مبتنی بر دوهدف بود: یکی تأمین صلح بین قبایل سرحدی و دیگر جلوگیری از پیشروی ونفوذ ایدئولوژیک روسیه که برتانیه در هردو مورد نمیتوانست بر شاه امان الله اتکاء کند. جهت برآوردن همین دوهدف بود که برتانوی ها بخاطر ثبات بخشیدن به حاکمیت شان، نادرشاه را کمک قابل ملاحظه نمودند.» (اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم: خلیل الله زمر، دنمارک، 1995، صفحه 165)

در حالیکه نادرخان و برادرانش پول در اختیار نداشتند، نزد مردم در آنوقت این سؤال پیدا شده بود که مصارف جنگ از کدام مدرک و منبع تدارک میگردد و جواب این سؤال واضحاً به زعم مردم، آن بود که هیچ منبع دیگر وجود ندارد، مگر انگلیسها که مصارف جنگ را بطور مخفی بعهده میگرفتند، چنانچه همین شایعات روزافزون بعد از رسیدن محمد نادرخان به سلطنت بیشتر از پیش اوج گرفت و محمدنادرشاه مجبور شد برای رفع این شایعات در بیانیه خود به مناسبت افتتاح شورای ملی (مورخ 14 سرطان 1310 ش) به صراحت از این مبالغی بنام "قرضه بدون کدام شرایط و بدون سود" یادآوری کند و گفت: «من بجز فضل و رحم خدای قادر مطلق و فداکاری اهالی افغانستان، به امداد هیچ یک

دولت اجنبی کابل را فتح نکرده ام... سیاست من سر و راز ندارد، سیاست من در افغانستان آشکار است. من بنابر اصول و قواعد بین المللی تمام معاهداتی را که حکومت قبلی سابق با دول متحابه عقد کرده بود، تصدیق کردم و دیگر هیچ معاهده سیری و علنی ننموده ام، البته سال گذشته بعضی دول بما امداد کردند، چنانچه حکومت بهیئه برطانیه بدون کدام شرایط به افغانستان امداد کرد. این امداد عبارت است از: یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند قرض بلاسود و ده هزار تفنگ و پنجاه لک کارطوس و چون این امداد میرا از هرگونه آلیشات سری و علنی و بدون شرایط است، من به ممنونیت قبول کرده ام». (دیده شود: نشریه مخصوص حکومت تحت عنوان "عیناً نطق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی بتقریب افتتاح اولین مجلس عالی شورای ملی افغانستان"، یوم دوشنبه 14 سرطان 1310)

نکته مهم تاریخ اخذ گویا قرضه است که در بیانیه فوق الذکر محمدنادرشاه "درسال گذشته" یعنی سال 1309 (1930م) مقارن آغاز سلطنت موصوف وانمود شده است، درحالیکه اولسن دراین ارتباط به یکی از اسناد محرمانه آرشیف انگلستان اشاره میکند که در آن چنین آمده است: «ما مبلغ قابل ملاحظه را برای مصارف ماموریت برتانیه در افغانستان کمک کردیم و تقریباً چهل لک [چهار میلیون] روپیه را در آغاز سال 1929 [اوایل 1308ش] به نادرشاه تادیه نمودیم. بر علاوه ما آماده شدیم که تعدادی معینی تفنگ های هندی را بدون مصارف یا بازپرداخت طویل المدت بخاطر تقویت ظرفیت اردوی افغانستان که مهمترین عامل استقرار حکومت است، بپردازیم.» (اسناد محرمانه آرشیف

انگلستان، تلگرام وایسرای به وزارت خارجه درلندن
(R/12/20،

درسند فوق الذکرتاریخ پرداخت یعنی "در آغاز سال 1929" قابل دقت است و آن هنگامی است که محمد نادرخان و برادرانش تازه به حملات خود در جنوبی آغاز کرده و حتی در یکی دو جنگ تا آنوقت به شکست مواجه شده بودند. اولسن به اتکای سند فوق، اشاره به "مسئولیت" برتانیه کرده، می نویسد: «نادرخان اضافه تر از شاه امان الله از خوشبینی برتانیه برخوردار بود. منابع موجود آرشیف تصویرکاملی درزمینه نمیده، اما آشکارا معلوم میشود که حداقل حکومت هندوستان تسهیلاتی را در انتقال پول و مهمات برای او [محمد نادرخان] فراهم نموده و با عبور لشکر وزیر و مسعود [میسود] از سرحد برای حمایت نادرخان مخالفت نکرده بود. برتانوی ها در سال 1930 کوچی های غلزائی "پاوینده" را در مهاجرت سالیانه شان به افغانستان تهدید کردند که هرگاه آنها وضع را در افغانستان "مختل" سازند، حکومت هند برتانوی اقداماتی را در برگشت خزانی آنها به هند برتانوی اتخاذ خواهد کرد. سرانجام دولت هندوستان با تهدید پوشیده یا آشکار به رهبران غلزائی فهماند که نادرشاه را بحیث پادشاه افغانستان می شناسد.» (اولسن، استا: "اسلام و سیاست در افغانستان".....، صفحه 165)

مبحث سیزدهم

کمک انگلیس به محمد نادرخان پرویت اسناد آرشیف ها

انگلیس ها درمقابل اعلان پادشاهی دوباره امان الله خان در قندهار آرام نبودند و تدابیر خنثی کننده را در مقابل او رویدست داشتند. یکی از این اقدامات آنها نشر اعلامیه بیطرفی وعدم مداخله در امور داخلی افغانستان بود که چمبرلین وزیر خارجه انگلیس به جواب پرششی ازطرف یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلیس بتاريخ 30 جنوری 1930 بیان کرد و گفت: «شاه امان الله خلع خود را رسماً به اطلاع دولت برتانیه رسانیده است و تا زمانیکه واضح نشده باشد که او باوجود استعفایش بازهم ازطرف مردم افغانستان بطورعموم بحیث پادشاه شناخته میشود، دولت برتانیه حکومت او را بحیث حکومت قانونی افغانستان تصویب نخواهد کرد».

نتیجه عملی این اعلامیه آن بود که حکومت هند به اسلحه و مهمات خریداری شده امان الله خان که دربنادر هند رسیده بود، اجازه انتقال نداد و نیز ورود تیل و بنزین طیاره و مواد حربی را از طریق سپین بولدک به افغانستان منع کرد و اما برعکس ورود تیل و بنزین طیاره را از طریق سرحد تورخم آزاد گذاشت تا قوای کلکانی برای تقویه بنیه نظامی خود از آن استفاده نماید، علوتاً پوسته سیاسی را به وزارت خارجه حکومت سقوی درکابل تسلیم داد. وقتی امان الله خان پس

از شکست در غزنی وطن را ترک کرد، و بعد از اعدام والی علی احمدخان به امر حبیب الله کلکانی در کابل و برگشت غلام نبی خان چرخي از مزار شريف به جانب شوروی، میدان برای دو رقیب یعنی حبیب الله کلکانی و محمد نادرخان خالی ماند و انگلیسها دیگر به حمایت و تقویه حکومت سقوی به حیث یک دوره انتقالی ضرورت نداشتند، لذا توجه خود را بطرف سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش که در سمت جنوبی تازه به فعالیت آغاز کرده بودند، معطوف داشتند.

با در نظر داشت پالیسی بیطرفی نام نهاد انگلیس مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی افغانستان، آنها جداً میکوشیدند تا کمک های شان به مخالفین رژیم امانی مخفی نگهداشته شوند و بجای دادن مستقیم اسلحه به شورشیان، آنرا بصورت غیرمستقیم به قیمت بسیار ارزان و ناچیز در کوتل کوهات به اختیارشان می گذاشتند. در تلگرام 7 فبروری 1929 کمشنر عمومی ایالت شمال غربی از آمدن تعداد زیاد افغانها و افراد قبایلی به آنجا گزارش داده شده و تذکر گرفته است که اسلحه که از حکومت افغانستان بدست آمده است، نیز درین جمله شامل میباشند، اما او [سفیر انگلیس] به انتقال این اسلحه به افغانستان مخالف نبود. (اسناد محرمانه آرشیف انگلستان، تلگرام شماره 118 مورخ 7 فبروری 1929 سفیر انگلیس در کابل)

داکتر عبدالرحمن زمانی در کتاب "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس" با مراجعه به یادداشت های محرمانه آرشیف هندبرتانوی به نشر چند سند مهم پرداخته که از ورای آن میتوان به حقایق درباره کمک های مالی و نظامی انگلیسها

برای محمدنادرخان قبل از رسیدن به سلطنت آگاه شد، از جمله به اسناد ذیل عطف توجه شود:

1 - «تلگرام 29 مارچ 1929 کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال غربی در پشاور حاکیست که شاه ولی خان از طریق جدران و شاه محمود خان از طریق منگل و آریوب بتاریخ 25 مارچ به همراهی لشکر جدران و صبری که به آنها اسلحه داده است، از متون [خوست] بطرف گردیز حرکت میکرد. اما بین لشکر جدران و منگل منازعه بر سر تقسیم اسلحه رخ داده است. نادرخان میکوشد منگلی ها را قانع سازد تا رسیدن به گردیز مسئله تقسیم را به تعویق اندازند، ولی منگلی ها فکر میکنند چالی در میان بوده، لذا نادرخان در کوشش هایش ناکام شده و در نتیجه جنگ بین جدران و منگل به چور شدن بازار خوست منتج شده است. حرکت محمدنادرخان بطرف گردیز هم به تعویق افتاده و شاه ولی خان و شاه محمودخان هم به خوست برگشته اند.» (تلگرام شماره 312 مورخ 29 مارچ 1929 کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال غربی، سند (L/P&S/10/1203)

2 - «تلگرام 30 مارچ 1929 کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال غربی در پشاور نشان میدهد که محمد نادرخان بعد از تقسیم 1500 تفنگ به لشکر جدران و 1500 تفنگ به لشکر منگل بتاریخ 27 مارچ بطرف گردیز حرکت کرد.» (تلگرام شماره 344 مورخ 30 مارچ 1929 کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال غربی، (L/P&S/10/1203)

داکتر زمانی به این نظر است که: «این سه هزار تفنگ از جمله همان ده هزار تفنگ و پنجاه هزار کارتوسی بود که انگلیس

ها به اساس راپور محمدنادرخان که قبلاً ذکر شد، برای لشکر ده هزار نفری اقوام مختلف تهیه دیده بودند و توسط مکوناچی پولیتیکل ایجنت ایجنسی کُرُم که بعد از تخت نشینی محمدنادرخان بحیث سفیر جدید انگلستان در کابل مقرر گردید، به او رسانیده شد.»

3 - «معاون کمشنر "بنو" بتاريخ 29 مارچ اطلاع داد که صاحبزاده محمدصدیق خان، یکی از اشخاصی که بحیث رابط معرفی شده بود، با نامه و پیغام شفاهی محمدنادرخان از خوست برگشته است و میخواید آن نامه را شخصاً به سفیر انگلیس تسلیم کند. (تلگرام مورخ 29 مارچ 1929 معاون کمشنر بنو).

همفریز محتوای پیغامی را که قاصد محمدنادرخان آورده بود، چنین گزارش داد: "من [محمدنادر] بعد از آن از حبیب الله خواهم خواست تا تخت کابل را با شرایط سخاوتمندانه برای خود و پیروانش رها کند. اگر او نیروی کافی ما را ببیند، [این نظر را] قبول خواهد کرد. بعد از داخل شدن بکابل من جرگه نمایندگان تمام اقوام افغانستان را فرا خواهم خواند و از آنها پارلمانی خواهیم ساخت که قانون اساسی را ساخته و صلاحیت های شاه آینده را تعیین کند. روشن است که افغانستان بعد ازین توسط یک شاه مطلق العنان به آرامی اداره شده نمیتواند. بنابراین صلاحیت های شاه آینده باید به شدت محدود شوند. بعد از انجام اینکار نمایندگان اقوام، شاه خود را کاندید نموده و تحت شرایط معینه پارلمان تخت و تاج به وی پیشکش خواهد شد. از آنجائیکه به پیروان من باید پول داده شود، من برای ادامه این پروگرام به پول ضرورت دارم. بدون شک جنگ داخلی افغانستان برای مدت طولانی ادامه

خواهد داشت. اگر برنامه من ناکام شود، افغانستان تجزیه خواهد شد.» (تلگرام شماره 292 مورخ 8 اپریل 1929 سفیر انگلستان در کابل از شمله به وزیر دولت در امور خارجه)

4 - «محمدنادرخان در ماه اپریل هم ایم ای حکیم M.A.Hakim نماینده شرکت ایبنر Ebner را با چند مکتوب نزد کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال غربی فرستاد و بصورت شفاهی تقاضای پرداخت پول نموده است. کمشنر گزارش میدهد که یکی از آن نامه های نادرخان که به فارسی بود، تاریخ انگلیسی 27 اپریل را داشت و در آن خواسته شده بود که آنرا شخصاً بمن نشان دهد. در نامه گفته شده بود که ما پیشرفت خوبی داریم و توانسته ایم اقوام جنوبی و مشرقی را متحد سازیم، ولی به پول نیاز داریم. در نامه بعد از هدایت به حکیم که مبلغ پنج هزار روپیه را با آدرسی در پاراچنار و مبلغ پنج هزار روپیه را به حامل نامه تادیه کند، ذکر شده بود که به حکومت [هندبرتانوی] مراجعه نموده بنام او [نادرخان] یا شخصاً و یا به نمایندگی از حکومت افغانستان قرضه بخواهد.» (تلگرام شماره 292 مورخ 8 اپریل 1929 سفیر انگلستان در کابل از شمله به وزیر دولت در امور خارجه)

5 - «یک تقاضای شفاهی دیگر محمدنادرخان برای پول در ماه می 1929 توسط ایم ای حکیم صورت گرفت. شیخ محبوب علی سکرتر امور شرقی درباره این پیغام محمدنادرخان نوشت که ایم ای حکیم این پیغام را در شفر گرفته و به او هدایت داده شده تا آنرا به همفریز رسانده و منتظر جواب بماند. در پیغام آمده است که: "اقوام ولایات جنوبی و مشرقی بصورت مکمل از من حمایت میکنند و یک تعداد بزرگ جنگجویان را آماده ساخته اند. تنها مشکل من

پول است، پولیکه بتواند برای مدت کوتاهی غذای لشکر را تهیه نموده و از غارت دیگران جلوگیری کند. دادن فوری دولک روپیه هندی بمن نقش کلیدی برای تمام وضعیت را خواهد داشت". محمدنادرخان درختم این پیام به وعده هایی اشاره کرده بود که در اروپا به او داده شده و حال وقت پوره کردن آن آمده است.» (تلگرام شماره 292 مورخ 8 اپریل 1929 سفیر انگلستان در کابل از شمله به وزیر دولت در امور خارجه)

6 - «محمدنادرخان بتاريخ 2 جون 1929 سردار احمدعلی خان را نزد مکنونچی فرستاده تقاضای پول و اسلحه بیشتر نمود. ایجنت سیاسی انگلیسها در گزارش خود مبنی بر حاصل گفتار سردار احمدعلی خان نوشت که بزرگترین نیاز سردار نادرخان به پول است. او اسلحه بیشتر نیز میخواهد، اما با آنچه در دست دارد، کارش را به پیش برده میتواند.» (یادداشت محرمانه شماره 630 مورخ 2 جولای 1929 پولیتیکل ایجنت کرم - پاراچنار)

7 - «محمدنادرخان بعد از آنکه امان الله خان از کشور برآمد و حضرت نورالمشایخ هم حمایتش را از وی (نادرخان) اعلام داشت، خود را زمامدار آینده افغانستان دانسته و درصدد گرفتن قرضه بنام افغانستان و دادن وعده های بلند و بالای قرار داد با شرکت های انگلیسی شد. حکومت ایالت سرحدی شمال غربی دریک مکتوب محرمانه خود، کاپی نامه ایم ای حکیم به آقای "لیلی" مسئول شعبه استخبارات را ضمیمه ساخته است که در آن ایم ای حکیم می نویسد: جنرال محمدنادرخان به او نوشته است که شیرآغا (حضرت نورالمشایخ) تصمیم قطعی گرفته است از او حمایت کند. او

باز هم از کمبود پول شکایت نموده و میخواهد بداند که آیا حالا در روشنی بیرون رفتن امان الله خان از صحنه، حکومت انگلیسها حاضر به پرداخت قرضه هست؟ اگر حکومت خواهان دیگته کردن شرایط خاص باشد، جنرال از من میخواهد با حکومت هند مذاکره نموده، به مرکز او رفته و بعد از مطرح نمودن موضوع، وکالت نامه او را حاصل، پس به هند برگشته و بحیث نماینده با صلاحیت وی موضوعات مورد منازعه را با حکومت هند حل و فصل نمایم. ایم ای حکیم می افزاید که اگر حکومت هند بخواهد، تنها خواهش من هم رفتن به شیشنوک برای دیدن جنرال میباشد. جنرال نادرخان از من خواسته است به حکومت [هندبرتانوی] اطمینان بدهم که خانواده او مخلصانه خواهان تأسیس مناسبات نهایت دوستانه با حکومت هند بوده و به بهترین وجه از طرف خود خواهد کوشید تا جلو تبلیغات خارجی را گرفته و هرگز فرصت گمان نیات سوء حکومت افغانستان را به حکومت هند نخواهد داد.» (تلگرام و مکتوب محرمانه عاجل شماره 1506 مورخ 15 جون 1929 حکومت ایالت سرحد شمال غربی از نئیته گلی) (برای شرح مزید دیده شود - زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، صفحه 441 تا 450؛ همچنان مقاله زمانی تحت عنوان: "نادرشاه به کمک مالی و نظامی و استخباراتی انگلیس ها به سلطنت رسید - از لابلای اسناد آرشیف انگلستان"، منتشره ویبسایت "افغان جرمن آنلاین"، مورخ 18 دسمبر 2021)

از اسناد فوق و دیگر اسنادی که از قید محرمانیت آرشیف های هندبرتانوی وانگلستان بیرون شده اند، واضح میشود که

انگلیس ها حتی المقدور سعی میکردند تا در موضوعات حساس سند تحریری از خود بجا نگذارند که البته کمک های مالی، نظامی و استخباراتی به محمدنادرخان نیز در این ردیف شامل بودند و آنها اکثر پیام ها را بوسیله اشخاص رابط بین دوطرف بطور شفاهی و یا در قید رمز بین خود تبادله میکردند.

مبحث چهاردهم

پس منظر تاریک و سؤال چه باید کرد؟

تجمع قومی زیر "سایه پنجه چنارکهنسال":

قبلاً از مشکلات و سه شکست عمده قوای قومی که توسط محمدنادرخان و برادرانش بسیج شده و طی تقریباً شش ماه اول به مقابله با قوای سقوی پرداختند، تذکر رفت. شاه ولی خان در کتاب "یادداشت های من" تحت عنوان فرعی "درسایه پنجه چنارکهنسال" شرحی دارد که پرده از روی واقعیت های تلخ و مأیوسیت آن روزها از آینده برمیدارد. او می نویسد: «اوضاع وخیم بود، گردیز سقوط کرده سلیمان خیل با قوای حبیب الله متحد شده، احمدزائی و طوطاخیل از دهات خویش آواره شده اند، سجنک را از دست دادیم، مردمیکه درجایی برای معاونت لشکر فراهم کرده بودند و آوازه شکست قوای کابل و گریختن محمدصدیق خان را شنیده و این خبر موجب دلگرمی شان شده بود، اکنون می شنوند که گردیز سقوط کرده و می بینند مردمیکه از فرانسه تا اینجا برای نجات وطن آمده و درچندین جا امتحان فداکاری و

شجاعت خود را داده، در این ساعت از سجنک به جاجی آمده اند. بهرحال زیرسایه چنارهای کهنسال در همان صفا که همیشه مردم جاجی مسایل قومی خود را از روزگار گذشته فیصله میکردند، آنجا را برای سپهسالار فرش کردند. سپهسالار نشست و مردم دور او حلقه بستند و گوشها منتظر شنیدن وقایع است، چشمها به تعجب و انتظار بسوی وی نگران میباشد. صدای سپهسالار سکوت را درهم شکسته به انتظار مردم خاتمه داد. سپهسالار جریان حوادث را به تفصیل بیان کرد...، اما مردم منتظر سرنوشت آینده خود بودند.... امروز درحالیکه گردیز سقوط کرده و دشمن تا سجنک رسیده، امان الله خان از قندهار خارج شده، اکثر حصص مملکت تحت استیلای حبیب الله درآمده، بالاخر فرزندان و کودکان او اسیر حبیب الله میباشند، درین نقطه دور افتاده تنها بالشکرهای جاجی یعنی با این مردمیکه بیشتر تجارت پیشه و غریب کار میباشند، چه خواهد کرد؟ سپهسالار پس از آنکه وقایع را تفصیل داد و همه چیزها را بدون کتمان به مردم گفت، بر سر اصل موضوع آمد به مطلبی که مردم منتظر آن بودند. «شاه ولی خان می افزاید: «سپهسالار گفت: اکنون که وضع چنین است، سه راه در پیش رو داریم:

طریق اول - ... خبردارید که حبیب الله بوسیله طیاره اعلان نموده که هرکی ما سه برادر را به وی بسپارد، شش لک افغانی انعام میدهد. پس راه آسان اینست که ما هرسه برادر را بکشید و سرهای ما را به حبیب الله ببرید و انعام بگیرید. طریق دوم - اینست که به توفیق و مرحمت خدا اعتماد کنید، دل از دست ندهید و مردانه پایه داری کنید.... و طریق سوم

- اینست که ما سه نفر را نکشید، ولی بخواهید از سرحد افغانستان خارج کنید... ما کشته خواهیم شد، اما از عزمی که داریم باز نخواهیم گشت... چون سخن سپهسالار بدینجا کشید، بزرگان جاجی به مشوره نشستند... فداکاری و تیاری خود را بخدمت سپهسالار اظهار نمودند... سپهسالار از احساسات آنها اظهار ممنونیت فرمود و توصیه کرد تا طرح یک پلان جدید و رسیدن مردم گردیز و احمدزائی و طوطاخیل صبر کنید.»

شاه ولی خان "آخرین پلان" را چنین شرح میدهد: «هشت ماه شده که از فرانسه برآمده ایم، اقامت ما در جاجی بطول انجامید [با وجود چند برخوردی که قوای شاه محمود خان در خوشی و میرز که با قوای سقوی داشت و نتیجه از آن بدست نیامد] بدون همین مقطع کوچک تقریباً تمام سمت جنوبی قهرماً بدست دشمن افتاده، هوا سرد شده میرود و مردم جاجی از کار تجارت خود مانده و در کمال پریشانی بصرمی برند، پناه گزینان گردیز نیز اوضاع اقتصاد را پریشان تر کرده... عسکر منظم نداریم، سلاح و جبه خانه نداریم، خیمه و وسایل تأمین از سرما موجود نیست، سرمایه کافی که این امور را انجام دهد دردست ما نیست، زنان و کودکان ما در زندان دشمن با سختی بصرمی برند... مردم دل‌تنگ میشوند و منتظر اند که سپهسالار فیصله آخرین خود را هرچه زودتر ابلاغ کند.»

«بالاخره یک روز [30 سرطان به قول کتاب "بحران و نجات] سپهسالار، من و سردار شاه محمودخان و الله نواز خان [شخص رابط نادرخان با انگلیسها] را احضار کرد، نقشه آخرین خود را بما توضیح داد... که کلیات آن چنین بود: قبل از افتادن برف و انسداد راه ها، بکابل حمله شود؛ من [شاه

ولی خان] مأمور شدیم که با اقوام احمدزائی، جدران و منگل و لشکر خود حاجی به منطقه "دوبندی" [که در بین حاجی و خوشی قرار دارد] بروم، الله نوازخان و حاجی نواب خان به وزیرستان بروند [اسدالله خان سراج و محی الدین انیس نامهای جانگل خان و عبدالرحیم خان را نیز در جمله هیئت اعزامی به وزیرستان علاوه میکنند] و در آنجا مردم وزیری را استمالت کنند [یعنی بسوی خودیکشانند و طلب کمک نمایند] و هر قدر بتوانند جوانان وزیری سلاح و لشکر ترتیب داده نزد سپهسالار بیایند، سردار شاه محمودخان به گردیز حمله کند و پردل سپهسالار [سقوی] را با قوای آن سقوط بدهد و یا در آنجا [مصروف] نگهدارد.»

شاه ولی خان می افزاید: «الله نواز خان و حاجی نواب خان جانب وزیرستان رهسپار شدند [بتاریخ 14 اسد بقول محی الدین انیس]، سردار شاه محمودخان به مأموریت خود رفت و من ترتیبات لازمه را گرفتم و از حاجی به روز نهم سنبله جانب قاسم خیل حرکت نمودم و بتاریخ 30 سنبله جانب دوبندی [اسدالله خان سراج بجای دوبندی سهواً در تمام صفحات کتاب "دومندی" نوشته است، در حالیکه دومندی محل دیگر است در حواشی خوست] حرکت کردم.» [بتاریخ 5 اسد 1308 برای اولین بار جریده "اصلاح" از حاجی به مدیریت محمد نوروز خان به نشر رسید و نیز در طول ماه اسد شاه محمود خان در محلات اطراف گردیز مصروف مقابله با قوای سقوی بود که تا مدتی نتیجه کلی از آن بدست نیامد.] (برای شرح مزید دیده شود- کتاب: "یادداشت‌های من...، صفحه 80 تا 88؛ و نیز کتاب "بحران و نجات"، از صفحه 253 تا 255)

از شرح فوق یک سؤال بسیار مهم مطرح میشود که از یکطرف شاه ولی خان به صراحت از مشکلاتی که سر راه شان قرار داشت با این عبارات یاد میکند: «بدون همین مقطع کوچک تقریباً تمام سمت جنوبی قهراً بدست دشمن افتاده، هوا سرد شده میرود و مردم جاجی از کار تجارت خودمانده و درکمال پریشانی بسر می برند، پناه گزینان گردیز نیز اوضاع اقتصاد را پریشان تر کرده... عسکر منظم نداریم، سلاح و جبه خانه نداریم، خیمه و وسایل تأمین از سرما موجود نیست، سرمایه کافی که این امور را انجام دهد دردست ما نیست، زنان و کودکان ما در زندان دشمن با سختی بسر می برند» و اما ازطرف دیگر محمدنادرخان با چنین وضع دستور حمله به کابل را صادر مینماید و حتی بدون آنکه از موافقت مردم وزیر و میسود مبنی بر آمادگی شان تا آنوقت اطلاع و اطمینانی داشته باشد، مگرآنکه محمدنادرخان قبلاً با انگلیسها در زمینه به تماس شده و موافقت مخفی آنها را بدست آورده باشد و از آمدن آنها مطمئن شده باشد. واضح است که این تفاهم در کمال اختفاء بعمل آمده خواهد بود و به دلیل پالیسی رسمی انگلیس ها مبنی برحفظ بیطرفی و عدم دخالت درامور افغانستان اینکار بطور رسمی امکان پذیر نبود و انگلیسها هم با کمال احتیاط از ارائه شاهد و سندی در زمینه جداً اجتناب میکردند.

نامه و پیام محمدنادرخان به "دنیس بری" و "همفریز":

در بین اسنادی که بعد از گذشت سالها از قید محرمیت آرشیف هند برتانوی آزاد گردیده اند، یک سندی اکنون در دسترس است که محمدنادر خان نامه بدست حاجی محمد اکبرخان یوسفی قونسل سابق بمبئی عنوانی "دنیس بری" -

سکرتر امور خارجه هندبرتانوی که با حاجی موصوف سابقه شناسائی داشت، به سمله فرستاده بود و در عین زمان یک نامه خصوصی هم بدست او عنوانی همفریز - سفیر انگلیس که با بسته شدن سفارت آن کشور در کابل، در آنوقت به سمله مرکز تابستانی انگلیسها در هند اقامت داشت، ارسال کرده بود تا آنها در مورد مطالبات محمدنادرخان مندرج این نامه ها اطمینان دهند. این سند محرمانه مورخ 18 سپتمبر 1929 (مطابق 27 سنبله 1308) را تحت شماره "اف 40" مربوط امور خارجی سال 1929 از آرشیف ملی هند سیدال یوسفزی (سیدقاسم رشتیا) بدست آورده و در کتاب خود درج نموده که محتوای آن از اهمیت خاص برخوردار میباشد، در آن نامه آمده است:

«اگر حکومت هند به قبایل آنطرف سرحد اجازه ندهد که به او کمک و معاونت نمایند، هرگز کامیاب نخواهد شد و افغانستان دچار هرج و مرج و تباهی خواهد گردید. به طوریکه حاجی محمداکبرخان جریانات را به صورت مفصل بشما شرح خواهد داد. به وجود آمدن یک حکومت قوی و مستقر در افغانستان سراسر به مفاد دولت برتانیه بوده منجمله امتیازات ذیل را برای شما تأمین خواهد کرد: 1- روابط نزدیکترین افغانستان و برتانیه. 2 - تقلیل نفوذ روسیه. 3 - جلوگیری از تبلیغات اشغال انگیز و مخالفانه در هند. 4 - ساختمان خط آهن چمن، قندهار و هرات و کابل توسط دولت برتانیه. 5 - روابط قبایل سرحد به ترتیبی تنظیم خواهد شد که برای دولت برتانیه مساعد باشد. 6 - افغانستان با وصف استقلال، کمک مالی برتانیه را مثل پیش قبول خواهد کرد.»

(سیدال یوسفزی: "نادرچگونه به پادشاهی رسید؟"، صفحه 76 - 77)

سیدال یوسفزی در رابطه با محتوای نامه فوق می نگارد: «با این صورت بود که نادرخان موافقه دولت برتانیه را برای بکار انداختن قبایل ماورای سرحد حاصل و به کمک آنها به فتح کابل موفق شد، زیرا به طوری که در نامه محرمانه خود عنوانی حکومت هند به صراحت اعتراف کرده بود، بدون کمک مؤثر و مستقیم آن دولت یعنی استعمال لشکرهای مجهز قبایل وزیر و مسعود [میسود] تحت اداره حکومت هند از پشتیبانی قبایل داخلی به کلی مأیوس گردیده بود و کامیابی خود را به مقابل حبیب الله کلکانی ناممکن می دید.»

او می افزاید: «پس ازین توافق که البته برای حفظ ظواهر بایستی مخفی نگهداشته می شد و دولت برتانیه رسماً به سیاست بیطرفی و غیرجانبدارانه نام نهاد خود در امور داخلی افغانستان ادامه میداد و برای فریب دادن عقاید عامه داخلی و خارجی نمایندگان آن در ظاهر قبایل را از داخل شدن به خاک افغانستان زبانی منع میکردند، لیکن در عمل لشکرهای وزیر و مسعود [میسود] را که تعدادشان به ده هزار نفر میرسید، در زیر نظر مامورین انگلیس توسط مولوی الله نواز ملتانی نماینده خاص نادرخان با پول و اسلحه ایکه از منابع انگلیسی فراهم میگردد، در سرتاسر وزیرستان جمع آوری و تجهیز و بطور علنی به داخل افغانستان سوق میگردد.»

سیدال یوسفزی می نگارد: «قابل دقت است که در وقت شورش شنوار، دولت برتانیه برای ممانعت مهمندها از داخل

شدن به خاک افغانستان به طرفداری امان الله خان، متوسل به بمباردمان هوائی گردیدند، ولی اکنون به ممانعت زبانی و ظاهری اکتفاء نموده در هدایت نامه رسمی حکومت هند به مامورین سرحدی تأکید بعمل آمده بود که "نظر به حساسیت موقع از هر قسم اقدام عمل برای جلوگیری لشکرهای قبایلی جداً خودداری شود." « (مأخذ بالا... صفحه 77 - 78)

در همین آوان بود که محمدامین جان سراج (برادرشاه امان الله) که در هزاره جات مانده بود، به همراهی مردم هزاره از طریق بیراهه به علی خیل جاجی رسید و با محمدنادرخان ملاقات کرد و به او توصیه شد تا برای حفظ جان خود بهتر است به هند برود و در آنجا نیز انگلیسها او را آرام نگذاشتند و با عبدالحکیم خان وکیل التجار پشاور که از حامیان شاه امان الله و برخلاف محمدنادرخان بود، هردو را یکجا به رنگون تبعید کردند.

ناگفته نماند که قبل از ورود اقوام وزیر و محسود (میسود) به افغانستان، یک جرگه قومی متشکل از خوانین، ملکان، ریش سفیدان و نمایندگان یک تعداد اقوام از جمله احمدزائی، منگل، گردیزی، چمکنی، جاجی و بعضی اقوام لوگر، وردک و خوست بتاريخ 25 صفر 1348 قمری (1308 ش) در علی خیل جاجی دایر گردید و اشتراک کنندگان جرگه دستور العمل خویش را تحت 14 ماده تثبیت و پابندی خویش را به مواد آن متعهد شدند که در مقابله با قوای سقوی مکلفیت های فردی و گروهی شانرا جداً رعایت نمایند و در صورت تخطی از آن، هریک مکلف به پرداخت جریمه نقدی میگردد و در مورد تقسیم غنیمت های جنگی و تنظیم امور آن نیز توافق نمودند تا به کسانیکه از آن تخطی نمایند، جزاهای مشخص داده شود.

(متن مکمل فیصله های این جرگه در 14 ماده در شماره اول جریده اصلاح منتشره علی خیل جاجی به نشر رسید و بعداً در کتاب "نادرافغان"، صفحه 525 تا 527 بازتاب یافت)

مبحث پانزدهم

سردرگمی بین یأس و امید!

افسردگی از اوضاع و فکر برگشت به هند:

چنانچه قبلاً به تفصیل بیان شد، پیشرفت قوای قومی به هدف سقوط سلطه سکوی در سمت جنوبی و اقدامات برای فتح کابل که با مشکلات زیاد مواجه شده بود، موجب مأیوسیت محمد نادرخان و برادرانش گردید. با آنکه آنها پیشنهاد حبیب الله کلکانی و حضرت نورالمشایخ را مبنی بر قطع مخاصمت و انصراف از ادامه جنگ و برگشت به هندوستان در اول نپذیرفتند، اما فشارهای وارده سپهسالارنادرخان را بر آن داشت تا بطور مخفی موضوع برگشت خود و خاندان خود را به حیث پناهنده سیاسی به هند با انگلیسها در میان بگذارد. او با نوشتن یک نامه عنوانی دنیس بری Denys Bray و همچنان همفریز و ارسال پیام شفاهی به مکنونچی در پاراچنار توسط حاجی محمد اکبرخان، نظر آنها را در زمینه خواهان شد. ایجنت سیاسی انگلیس از پاراچنار در تلگرامش نوشت که: «من به این نتیجه رسیده ام که هدف فعلی نادرخان خروج آبرومندان از افغانستان است. چون او خودش نمیتواند مستقیماً با حبیب الله مذاکره نماید، از حکومت برتانیه میخواهد این مذاکرات را برایش انجام داده شرایطی را که مطابق به آن نادرخان از افغانستان برآید، از طرف حبیب الله تضمین کند.

شرایطی پیشنهادی نادرخان برای برآمدن از افغانستان چنین است:

- عفو عمومی به تمام حامیان خودش و رژیم گذشته.
- مصئونیت خروج خود و متعلقین طبقه حاکم او.
- تخلیه خانواده ها و دارائی منقول او و پیروانش به هند.
- پرداخت مصارف شان توسط حبیب الله از عواید دارائی های شان در افغانستان درعین زمان حکومت [هندبرتانوی] مصارف شانرا خواهد پرداخت.» (اسناد آرشیف انگلستان، تلگرام های شماره 315، 320 و 51)

داکتر عبدالرحمن زمانی می نویسد: «این تقاضای نادرخان حتی برای وزارت خارجه انگلستان باور نکردنی بود و طی تلگرامی که کاپی آنرا در اینجا نقل میکنم، از کمشنر عالی ایالت سرحدی شمال غربی می پرسد که آیا همین عبارت را شما هم در متن مکتوب اصلی [محمدنادرخان] خوانده اید؟» داکتر زمانی در مقاله خود تحت عنوان "درخواست نادرخان از انگلیس ها برای میانجیگری با حبیب الله" - منتشره افغان جرمن آنلاین مورخ اول فبروری 2022 کاپی متن انگلیسی سند مذکور را به نشر سپرده است. او در یک مقاله دیگر خود می نویسد: «بن بست دوامدار و وضعیت پیش آمده ناشی از درخواست کناره گیری و خروج ابرومندان نادرخان از صحنه، انگلیس ها را مجبور ساخت تا به حیث آخرین تلاش برای تغییر وضعیت، تصمیم بگیرند تا با ترک پالیسی قبلی [حفظ بیطرفی و عدم مداخله در امور داخلی افغانستان] به هزاران جنگجوی اقوام سرحد آزاد اجازه دهند تا با اسلحه خود از خط دیورند گذشته و در علی خیل جایی به نادرخان ببیوندند.»

لیون پولادا - نویسنده کتاب "اصلاحات و انقلاب 1919 - 1929" به اتکای اسناد آرشیف انگلستان در زمینه چنین می نگارد: «درتابستان 1929 نادرخان احساس کرد که از پادراوردن بچه سقو بدون کمک اقوام سرحد آزاد صورت پذیرنمیباشد. نادرخان از قدرت جنگجویی اقوام وزیری و مسعود[میسود] و هم آمادگی شان برای کمک آگاه بود. وزیر و مسعود اقوامی بودند که درجنگ استقلال با نادرخان همراه و همکارگریده بودند. نادرخان نظربه سوابق و اعتباری که نزد آنها داشت، ازایشان طلب امداد کرد. نماینده سیاسی برتانیه در وزیرستان موضوع طلب امداد نادرخان را به حکومت خویش اطلاع و حکومت هند اعتراض خود را برعلیه چنین تجویز ابلاغ کرد. حکومت برتانیه از آغاز انقلاب [اغتشاش] اشتراک قبایل سرحدات را درانقلاب افغانستان منع کرده بود، چه میدانست که سهمگیری قبایل دامنه جنگ را توسعه داده و منجر به جنگهای دوامدار اقوام با انگلیسها خواهد شد.»

پولادا در ادامه می افزاید: «نادرخان به حکومت برتانیه جواب داد که اشتراک وزیر و مسعود در امور افغانستان یک حقیقت تاریخی است و اکنون هیچ دلیلی دربین نیست که این اقوام درجریانات فعلی افغانستان بیعلاقه بمانند و اضافه کرد که حکومت برتانیه از قوم هزاره دراردوی خود استفاده مینماید. هرگاه حکومت برتانیه افغانهای ماورای سرحد را از سهم گرفتن شان در امداد مانع گردد، او چاره دیگر نخواهد داشت، مگر اینکه از مجادله دست بکشد و افغانستان را به سرنوشتش که عبارت از ناآرامی و اضطراب باشد، بگذارد. استدلال نادرخان تأثیر مثبت افگند، ولی بانهم درمکاتبات

رسمی به نادرخان انگلیس جواب منفی داد. اما در عین حال انگلیس آرزو نداشت که نادرخان میدان را ترک کند. لذا به نماینده سیاسی قبایل خویش [پولیتیکل ایجنت در ایالت سرحد شمال غربی] هدایت داد که مانع ورود افراد و یا لشکر قبایل به افغانستان نگردد. حکومت انگلیس میدانست که نتایج ممانعت همکاری اقوام، ناگوارتر از سیاست بیطرفی خواهد بود. خبر اجازه غیرمستقیم حکومت هند بسرعت تام بین قبایل پخش و لشکر قومی وزیر و مسعود به کمک نادرخان داخل افغانستان گردیدند. این کمک به نادرخان موقع داد که در اواخر سپتمبر بر کابل حمله و به اول اکتوبر 1929 کابل را فتح نماید.» (پولادا، لیون: "اصلاحات و انقلاب 1919-1929"، مترجم: باقی یوسفزی، پشاور، 1989، صفحه 198 - 199) [درباره طرزنوشتن نام قوم "مسعود" باید خاطر نشان ساخت که بعضی ها آنرا "میسود"، "محسود" و نیز عده ای آنرا "میسید" می نویسند و ما در اینجا آنرا به شکل "میسود" می نویسیم.]

توضیحات محمدنادرخان در مورد استمداد از وزیری ها:

وقتی محمدنادرشاه در سال دوم سلطنت خود بتاريخ 14 سرطان 1310 با ایراد یک بیانیه مفصل شورای ملی را افتتاح کرد، به منظور رفع شایعات مبنی بر اینکه دست انگلیسها در رسیدن او به سلطنت شریک بود، توضیحات مفصل ارائه نمود و راجع به چگونگی اشتراک وزیری های آنطرف سرحد مطالبی را ابراز داشت که با واقعیت ها همسان نبود. اینک آن قسمت بیانیه تقدیم میگردد، او گفت:

«وقتیکه من در خاک افغانستان قدم گذاشتم، خودم شاه ولی خان و شاه محمودخان را در سمت جنوبی و محمدهاشم خان و محمد گل خان را در سمت مشرقی تعیین نمودم. درین موقع در سمت جنوبی آثار نفوذ سقویان ظاهر نبود و هیچ کس حکومت سقوی را اعتبار نمیداد، اما اینکه امان الله خان در حدود قلات و مقر با عساکر قندهار نمودار شد و دوباره عزم استیلای کابل را باطراف و اکناف مشتهر گردانید، اهالی سمت جنوبی قدری متردد شدند و گمان کردند که من با برادران خود به طرفداری امان الله خان خدمت میکنیم، هرچند زیاد وانمود کردم که مطلب من شخصیت هیچ کس نیست و برای اثبات شخصیت خود نیامده ایم، ما میخواهیم در افغانستان امنیت قایم شود و خانه جنگی از میان رفع گردد و هر شخص را که تمام قوم و ملت افغانستان به پادشاهی انتخاب کنند، همان شخص پادشاه شود. اما با آنهمه اصرار من، اهالی سمت جنوبی باظهار من متردد بودند و مطمئن نشدند، چه من مجبور بودم که اعلان پادشاهی خود را بدون اعتراف و تصویب تمام اهالی افغانستان رد کنم. هرچند در مواقع بزرگ و در اوقات ظهور ناکامی و شکست این مطلب را بمن تکلیف نمودند و من نسبت بنام پادشاهی بنام خدای توانا توکل میکردم و مهربانی و لطف کردگار را بر امدادی که از نام پادشاهی بمن وانمود میشد، ترجیح میدادم. تا اینکه در اکثر طبقات اهالی سمت جنوبی تشدد [تشتت] افکار تولید شد و سقویان در سمت جنوبی قدرت کامله یافتند. گردیز و اکثر حصه خوست و اورگون و غیره جاها را استیلا نمودند و من در اینوقت اراده کردم تا از اقوام افغانه سرحد آزاد استمداد کنم. میخواستم از قوم اورکزائی استعانت جویم،

درین وقت راه مواصلت من و اورکزائی ها در دست انگریزها بود. بواسطه حاجی محمد اکبر خان به حکومت انگریز داخل مذاکره شدم [چنانچه در بالا از نامه محمدنادر خان عنوانی دنیس بری و همفریز و پیام های شفاهی که بوسیله همی حاجی محمد اکبر خان ذکر شد]. حکومت برتانیه موافقه نکرد، عذر غیرجانبداری را پیش کرده راه دادن اورکزائی را منافی اعلان و غیرجانبداری خود را وانمود کرد و به همین مضمون نامه حکومت برتانیه بمن رسید که این نامه تا هنوز موجود است.»

محمدنادرشاه در ادامه بیانات خود افزود: «باین همه مأیوس نشدم و دست از کار نکشیدم. قوم باغیرت جاجی و هم یک حصه منگل احمدزائی در دست من بود، بالاخره فیصله کردیم که از قوم وزیری که برای امداد من و نجات افغانستان کمر همت بسته بودند و غیرت اسلامی و افغانی آنها بجوش آمده، استمداد کرده شود؛ وزیری ها دعوت مرا پذیرفتند و به حضورم حاضر شدند. دولت برتانیه برین مسئله بیشتر با من درشتی کرد و به حاجی میرزا محمد اکبر خان برین مسئله بسیار اصرار نمود که باید وزیری ها را از جاجی به وزیرستان خارج کنیم و واپس بفرستیم و هم اعلانات و مکتوبات خود را اسمی قندهار و اقوام قبائل آنولا بواسطه عبدالغنی خان از راه چمن فرستاده بودم. آنهمه دعوتنامه های من باقوام قندهار و اچکزائی های غیرتمند رسید، اما خود عبدالغنی خان را حکومت هند مانع شد و انسداد سخت برای پیشرفت او نمود و او را در قندهار نگذاشت. همانست که بمجرد گرفتن اعلانات من اقوام و قبائل قندهار قیام نمودند و عریض خوشوقت گردیدن شان نسبت به مجاهدات من بسمت

جنوبی برایم رسید. با وجود آن همه اعترافات دولت انگریز همینکه حاجی میرزا محمد اکبر خان را برای اظهار دلائل عدم امکان واپس فرستادن، وزیری ها را به پاره چنار فرستادم [مقصد از "واپس فرستادن" آنها به پاره چنار چیست؟ درحالیکه آنها جمعاً به تعداد ده هزار نفر بالترتیب سرحد را عبور کرده و به خاک افغانستان وارد شدند و اساساً فتح کابل به قوت و شهامت آنها صورت گرفت - شرح موضوع بعداً تقدیم میشود]؛ من دراین موقع شاه ولی خان، شاه محمود خان و محمد گل خان را با دیگر سرکرده های اقوام وزیری ها و یکعده حاجی و منگل احمدزائی و جدران و طوطاخیل گردیز برای محاربه کابل و لوگر اعزام نمودم. هنوز دولت برتانیه بردلائیل عدم امکان واپس فرستادن وزیری ها قانع نشده بود که خبر فتح کابل رسید.»

محمدنادرشاه در ادامه سخنان خود گفت: «خلاصه قبل از فتح کابل بین من و دولت برتانیه بر مسئله مشارکت وزیرها خیلی تیره گی و پیچیده گی موجود بود. من به حکم تقدیر مجبور بودم که از هر قوم و قبیله افغان که امداد گرفته میتوانستم، تشبث میکردم. از من و زندگانی بجزنیم نفس چیزی باقی نمانده بود. تهدید دولت برتانیه نسبت به مشارکت وزیری ها و ظلم سقو در نظر من اهمیت داشت، زیرا عرصه حیات بر من تنگ شده بود. من با حیات و شرف با مرگ خود و خاندان خود را تصمیم گرفته بودم. من امروز بحضور شما وکلای ملت اعلان میکنم که من بجز فضل و رحم خدای قادر مطلق و فداکاری اهالی افغانستان ما با هیچ کدام دولت اجنبی کابل را فتح نکرده ام. موفقیت من در نجات وطن بفضل خاص الهی و همت و غیرت عموم ملت افغانستان بعمل آمده

است.» (رساله عنوان "عیناً نطق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی به تقریب افتتاح اولین مجلس عالی شورای ملی افغانستان"، چاپ کابل، سرطان 1310)

سؤال مهم در این ارتباط آنست که مأموران سرحدی انگلیس همه در خواب بودند که این تعداد کثیر رزمندگان وزیر و میسود با وقفه های چند روز سرحد را بدون استیذان آنها با حمل سلاح های دست داشته بدون کدام مشکل عبور کردند و در مدت تقریباً بیش از یک ماه در جنگ نجات افغانستان از شرسقوی ها سهم بسیار بارز و حتی سرنوشت ساز داشتند. از این معلوم میشود که زبان و قلم، با عمل متفاوت بود و این تخطی انگلیسها از سیاست "غیرجانبدارانه" آنها آگاهانه و برطبق پلان قبلی صورت گرفته بود و اگر زور آنها نمی بود، محمدنادرخان و برادرانش با همان امکانات دست داشته موفق به فتح کابل نمی شدند.

مبحث شانزدهم

هدف و انگیزه ورود رزمندگان وزیر و میسود به افغانستان

شرح موضوع در کتاب "بحران و نجات" و "نادر افغان":

کسانیکه دو کتاب فوق را به دقت مطالعه کرده باشند، متوجه دو نکته میشوند: یکی اینکه موضوع هدف و انگیزه ورود قوای قومی وزیر و میسود و اشتراک شان برای نجات افغانستان از سلطه سقوی بطور مختصر و آنهم به حیث یک

موضوع حاشیوی و ضمنی گزارش داده شده است، درحالیکه اگر این قواء داخل میدان نمی شد، فتح کابل بوسیله قوای معدود قومی حامی محمدنادرخان بعید از امکان به نظر می آمد. نکته مهم دیگر تشابه متن و حتی عبارات آن دو کتاب در موضوع فوق است که یکی مؤید دیگر واقع شده اند تا محتوای آنها به حیث یک واقعیت تبارز نماید. در چهل و چند سال سلطنت نقش عامل و برجسته رزمندگان قومی وزیری و میسود در سقوط رژیم سقوی همچنان درحاشیه و ابهام قرار داشت و کسی جرأت نکرد مغایران ابراز نظر کند، تا آنکه جرنیل یارمحمد خان وزیری - یک تن از شخصیت های مبارز وزیری که قیادت قوای قومی خویش را در آنوقت بدوش داشت، با نشر کتاب خاطرات خود در سال 1379ش (2001م) در این مورد به بیان حقایق پرداخت، هدف وانگیزه اصلی اشتراک اقوام مذکور را وضاحت داد. نظر به اهمیت موضوع لازم است نخست توجه را به متن دو کتاب اول الذکر و سپس به محتویات کتاب خاطرات جرنیل وزیری جلب کرد:

محی الدین انیس در کتاب "بحران و نجات" مدعی شده که تجمع قومی وزیر و میسود بنابر درخواست و ابتکار سپهسالار نادر خان و اعزام یک هیئت به آنصوب صورت گرفته است. او در صفحه 253 کتاب خود به ارتباط پلان مطروحه محمدنادرخان می نویسد که بتاريخ 30 سرطان 1308 او هدایت داد تا: «یک هیئت برای آوردن لشکر اقوام وزیری عزیمت کند که بالفعل این هیئت عبارت از جنابان مولوی الله نواز خان، نواب خان، جانگل خان و عبدالرحیم خان بود، و هیئت در 14 اسد حرکت نمود.»

سپس در صفحه 256 آن کتاب ذکر شده است: «هیئت مذکور وقتی در علاقه وزیرها میرسند، متفرق شده و به جمع آوری لشکرها جداً می پردازند. اینک مکتوب آنها در 24 اسد به حضور سردار والا سپهسالار صاحب رسیده بود که لشکرها مجتمع شده و قریباً خواهیم رسید و به اراکین معروف خوست مکاتیب فرستاده شد. ولی این را باید ملتفت بود که وزیرها وقتی که حرکت نمایند، راه عبورشان بیخطر نیست... [زیرا] در ابتدای حوادث سمت جنوبی در قسمت خوست بودن یک منازعه بین وزیرها و اقوام خوست را بیان کرده بودیم. از طرف دیگر این را هم ملحوظ باید داشت که در حدود خوست نماینده های سقو وجود دارد که اینها البته در استفاده از هر فرصت کوتاهی نخواهند کرد. از اینرو آمدن لشکر وزیری اگرچه آماده شده و حرکت نموده، طبعاً از بعضی مشکلاتی که او را عقب بماند، خالی نیست. لذا ترتیبات لازمه برای سهولت گذشتن آنها از منطقه خطر گرفته شد... چون لشکر وزیر نزدیک شده بود، تجویز چنین شد که مجرد رسیدن لشکر مذکور، لشکرهای دیگر نیز با آنها ملحق شده و سراسر باید شروع به حمله شود. از این رو جناب شاه

ولی خان آقا را به تشکیل دادن یک مرکز در "دوبندی" مامور کردند تا آنها پیشتر رفته و با اقوام "ارز دوبندی" و دیگرها مذاکره و ترتیبات نمایند که به مجرد رسیدن لشکرها، شروع بکار شود. گویا دو مرکز حربی تشکیل شد یعنی میرزکه در جنوبی و دوبندی بر سر لوگر.» بتاریخ 16 سنبله: «مکتوب دیگر از هیئتی که برای آوردن لشکر وزیر رفته بودند، رسید که اطلاع وصول شان را به خوست میدهد و قراریکه سابقاً پیشبینی شده بود، لشکر مذکور از طرف بعضی

اقوام خوستی که طرفدارسقا بودند، به مقابله دچار شد و در نتیجه وزیرها آنها را شکست داد. گویا بعد از چند روز باید لشکر وزیر درجایی برسد.» (صفحه 257 کتاب)؛ بتاريخ 2 میزان: «مجردیکه لشکروزیردر علی خیل رسید، سرداروالا [محمدنادر خان] بعد از استقبال آنها لشکر مذکور را دو تقسیم نمودند. یک قسمت بطرف مفرزه جناب والا شاه محمودخان که طرف گردیز محاربه دارند و قسمت دیگر به مفرزه جناب والا شاه ولی خان آقا که طرف کابل حمله بردنی است، فرستادند... (5 میزان) عده دیگری از لشکر وزیر به دوبندی رسید» (صفحه 260). این بود همه گرازشی که در کتاب "بحران و نجات" البته با اختصار در مورد وزیرها درج گردیده است.

در کتاب "نادر افغان" چنین آمده است: «در صفحه 512 نوشته شد که برای آوردن لشکر وزیر یک هیئت اعزام شده بود. هیئت مذکور وقتیکه در علاقه وزیرها رسیدند، هر فرد آنها در حصص مختلف بجمع آوری لشکرها داخل اقدام جدی شدند. در 24 اسد معروضه این هیئت بحضور سردار سپهسالار رسیده مشعر است که لشکرهای وزیر مجتمع شده و قریباً خواهیم رسید. درین مورد با اراکین معروف خوست که با ما موافقت دارند، نیز مکاتیب فرستاده ایم، اینک بحضور شما عرض کردیم تا مطلع بوده از فراهم آوری تسهیلات مضایقه نفرمائید.» در ادامه تذکار رفته که: «واقعاً راه عبور این وزیرهای مجاهد از خطر خالی نبود، زیرا در صفحه 376 قبلاً مرقوم شده که یک منازعه بین وزیرها و اقوام خوست واقع بود و از مساعی سپهسالار در آن موقع بمصالحه انجامید. از طرف دیگر در حدود خوست نماینده

های سقو هم وجود دارد که اینها البته در استفاده از هر فرصت کوتاهی نخواهند کرد، از اینرو لشکروزیری اگرچه آماده هم شده باشد و حرکت هم بنماید، از بعضی مشکلات خالی نیست. لذا ترتیبات لازمه برای سهولت گذشتن آنها از منطقه خطر گرفته شد.» (صفحه 536 و 537 کتاب)

تا اینجا عبارات متن کتاب "نادر افغان" تقریباً عین متن کتاب "بحران و نجات" است، اما در پاورقی همین صفحه کتاب "نادر افغان" متن نسبتاً مشرخی درج گردیده که حیثیت یک گزارش ضمنی را در زمینه دارد، به این عبارت: «میگویند که سپهسالار صاحب بالتکرار اظهار میفرمودند که در منطقه خوست بسیار موانع در راه لشکر وزیری موجود است. مغرضین بذاریع ممکنه در راه موصلت این قوای معاونه ما [؟] مشکلات را تولید میکنند، حتی بچه سقو بسیار مبلغ خطیری درین راه صرف کرده تا از آمدن وزیری ممانعت کند، بر علاوه آن بین اقوام وزیر بذاریع مختلف اسباب نفاق را پیدا میکنند و سقویها نیز تمام قوت و قدرت خود و نفوذ عموم طرفداران شانرا بر علیه سپهسالار استعمال و بالنسبه دلتنگی وزیریها از اقسام پروپاگند و نشریات خودداری نمیکردند و از عدم قوت و پول سپهسالار قصه ها گفته می شد. از دیگر طرف بعضی علما که از دست امان الله خان ستم دیده و درد کشیده بودند، پروپاگند میکردند که بمقابل بچه سقو که مهدی آخر زمان است، این حرکت شما بغاوت است، مگر سپهسالار چاره های آنرا که لازم دانسته بود، قبل از ورود وزیرها اندیشیده زلمی خان منگل را درمنگل و زمرک خان پسر ببرک خان جدرانی را در جدران مقرر نمود تا یک تعداد کافی را درخوست ازین دو قوم بزرگ منگل و

جدران آماده ساخته هم از وزیرها استقبال و درعین زمان نگذارند که مخالفین حکومت امانی بر علیه وزیرها و خوستی ها چیزی بکنند. بر علاوه یکعده سرکرده های جاجی را مقرر نمودند که درچمکنی رفته و در آنجا سررشته خوراک و انتظام راه را نمایند، چرا که درجوش مخالفت شاه مخلوع زیر اثرسقاوی آمده بودند. چنانچه این تجویز سپهسالاربرای عبور وزیرها نهایت مفید ثابت گردید، گرچه تعرض درخوست واقع شد، مگر اهمیت زیاد پیدا نکرد.» (ختم پاورقی در صفحه 537 کتاب)

علاوتاً در صفحه 539 کتاب "نادرافغان" آمده است: «16 سنبله مکتوب دیگر از هیئتی که برای آوردن لشکر وزیر رفته بودند رسیده اطلاع وصول شانرا بخوست دادند، قراریکه سابقاً پیشبینی شده بود، لشکر مذکور ازطرف بعضی اقوام خوستی که با شاه مخلوع مخالفت داشتند و مساعی جناب محمدنادرخان زیرا برله [به طرفداری] حکومت امانی توهم میکردند [می ترسیدند]، بمقابله دچار شده در نتیجه بمعاونت نفری منگل و جدران که جهت استقبال و همراهی لشکرحاضر بودند، وزیرها آنها را شکست دادند.» همچنان زیر عنوان فرعی "تجمع قوای قومی و وصول لشکر وزیری" این مطلب تذکر رفته که: «به 29 سنبله سردار محمدنادرخان سپهسالار به جناب والا شاه ولی خان اطلاع دادند که لشکر قومی و وزیر به تعداد ده هزار عنقریب جهت کمک شما میرسند. شما ترتیبات لازمه خود را نموده آماده انجام دادن نقشه مخصوصه تعرض باشید.» (صفحه 540 کتاب)

روشنگری های مهم تاریخی در کتاب خاطرات جرنیل وزیری:

شاید در ذهن خواننده از متن یکنواخت دو کتاب فوق این سؤال پیدا شود که چه لزومی به ارائه متن آن دو مأخذ در اینجا بود؟ اهمیت جواب این سؤال را وقتی میتوان درک کرد که به گزارشات مفصل جرنیل یارمحمدخان وزیری در کتاب خاطراتش تحت عنوان "دافغانستان دخپلواکی اونجات تاریخ" که بار اول در سال 1379 (2001) در قید 354 صفحه در لاهور به چاپ رسید، مراجعه کرد و در آنجا از حقایق بسا موضوعات که در دو کتاب فوق الذکر مورد کتمان قرار گرفته و به نحوی تحریف گردیده اند، پی برد و آگاه شد و هم اینکه چرا نقش بزرگ وزیریها در راه نجات افغانستان از زیر سلطه سفوی در دو کتاب مذکور به نظر کم دیده شده و در حاشیه رفته است و نیز اینکه چرا و تحت کدام شرایط وزیریها حاضر به همکاری با محمدنادرخان شدند و چه پیمانی را با او در حاشیه کلام الله مجید امضاء کردند و جانبین به ایفای آن بعد از فتح کابل تعهد نمودند، همه سؤالهای اند که با نشر کتاب خاطرات جرنیل یارمحمد خان وزیری پرده از روی حقایق برداشته میشود و تحریفات موضوع در کتابهای "بحران و نجات" و "نادر افغان" آشکار میگردد.

در مورد جرنیل یارمحمدخان وزیری باید گفت که وی از همان ایام جوانی شیفته افکار آزادیخواهانه شاه امان الله غازی بود و در جنگ سوم افغان و انگلیس در جبهه جنوبی و اشغال "وانه" و "تل" (تهل) همراه با قبایل آنطرف سرحد آزاد در جمله رزمندگان و سران قوم وزیر فعالانه اشتراک نموده بود. هنگامیکه شاه امان الله از سفر اروپا برگشت و

بوسیلهٔ موتر از ایران تا کابل طی طریق کرد، یارمحمد خان وعده ای دیگر از همراهانش برای استقبال شاه و ملکه به شاه جوی قندهار رفتند و درکنارسرک به مشایعت پرداختند. شاه نیز با آنها مختصر دیدار کرد و از آنوقت به بعد، او به یکی از حامیان جدی شاه موصوف تبدیل گردید.

یارمحمد خان درکتاب خاطرات خود یادآور میشود که: وقتی شاه امان الله غازی ازسلطنت استعفی داد و بطرف قندهار رفت و از آنجا دوباره برای اعاده سلطنت عزم فتح کابل را از زیرسلطهٔ حبیب الله کلکانی کرد، من و تعدادی رزمندگان وزیر تصمیم گرفتیم به حمایت از لشکر شاه داخل میدان جنگ شویم. بتاريخ 4 حمل 1308 زیرقومانده و قیادت من یک تعداد رفقای مبارز و شجاع وزیری و جمعی از کوچی های "مریانی" که تعداد شان به 150 نفر میرسید، بطرف قلات حرکت کردیم و دربرابرقوای سقوی و به حمایت از لشکرامانی که ازقندهار بسوی غزنی درحرکت بودند، درجنگ اشتراک کردیم که ظفر نصیب ما گردید. پنج روز از شکست قوای سقوی درقلات نگذشته بود که بتاريخ 12 حمل عبدالاحد خان وردکی مایار وزیر داخله امانی به سراغ ما آمد و پس از صرف طعام شب پیام امتنانیه شاه امان الله غازی را ازبابت اشتراک ما درجنگ به ما رسانید و درضمن پانزده قطعه فرمان مزین با امضای شاه غازی را عنوانی بزرگان اقوام وزیری و میسود نوشته شده بودند، به من داد که در آن شاه غازی از آنها تقاضا کرده بود تا هرچه زودتر برای سرکوبی دزدان سقوی و اعاده مجدد سلطنت به نوبهٔ خود همکاری نمایند. عبدالاحدخان مرا وظیفه داد تا این فرمان ها را با خود گرفته و به نمایندگی از اعلیحضرت به

وزیرستان برگردم و در آنجا داخل اقدام شوم. (شرح مزید دیده شود- کتاب خاطرات جرنیل یارمحمدخان وزیرری تحت عنوان: "دافغانستان د خپلواکی او نجات تاریخ"، به اهتمام: فداحمد نومیر، لاهور، 1379 مطابق 2000، صفحه 142-146؛ در اینجا کوشش شده فشرده موضوعات از کتاب مذکور تقدیم گردد و آنچه در متن ذیل بین ناخنک آمده، عیناً نقل قول از متن کتاب است.)

جرنیل وزیرری می نویسد: پس از ملاقات و صحبت با یک تعداد بزرگان قومی وزیرستان و جلب تفاهم و همکاری شان بتاریخ 24 حمل به یکی از مساجد محلی "خوجلخیل" بنا به دعوت محمد افضل خان به تدویر مجلسی قومی پرداختم که در آن تعدادی از بزرگان برای دیدار از مجاهد بزرگ و شخصیت روحانی ملا همز الله آخذن گردهم آمده بودند. در این مجلس از اوضاع افغانستان و نیز فرمان های اعلیحضرت غازی امان الله خان که همدست من ارسال داشته بودند، صحبت گردید. ملا صاحب همز الله آخذن که حیثیت قاید قوم را داشت، از موقف شاه غازی حمایت کرده و بر همه جوانان و بزرگان وزیر و میسود اکیداً توصیه نمود تا در این جهاد خالصانه اشتراک نمایند. او گفت که در سقوط امان الله خان دست فرنگی ها شریک است و جهاد در برابر آنها رسالت همه است. با ارشادات ملا صاحب همز الله آخذن قرار شد بروز آخر ماه حمل همه بزرگان قومی در آن مسجد اجتماع و مباحثه نمایند. بعد از ادای نماز جمعه آنها یک قطعنامه مشتمل بر 9 ماده را تصویب و همه به اجرای آن تعهد کردند که مواد آن از اینقرار بود:

ماده اول: به اساس ننگ و غیرت قومی هر خان و ملک وزیرستان باید به اندازه توان در جمع آوری عسکر سهیم

گردد و نفری خود را برای کمک به اعلیحضرت غازی امان الله خان اعزام دارد.

ماده دوم: هر رزمنده که در لشکر اشتراک میکند، باید تفنگ و کارتوس خود را داشته و کسانی که تفنگ و کارتوس بیشتر دارند، برای دیگران کمک کنند و مواد خوراکی خود را با خود داشته باشند.

ماده سوم: فرنگی ها دشمنان آزادی افغانستان و امان الله خان هستند و فشار می آورند تا از اشتراک ما جلوگیری نمایند. بزرگان نباید زیر فشار آنها قرار گیرند.

ماده چهارم: قبل از آنکه فرنگی ها از موضوع آگاه شوند، رزمندگان تحت قیادت یارمحمد خان مریانی به آن سمت حرکت کنند.

ماده پنجم: اگر خدای ناخواسته یارمحمد خان در دست پولیتیکال ایجنس و اناه و افراد او بیفتد، ما بزرگان همه برای رهائی او ضمانت میدهیم.

ماده ششم: در صورت بروز اختلاف نظر بین بزرگان در این راه، باید همه میانجیگری و فیصله یارمحمد خان را قبول نمایند.

ماده هفتم: هر آنچه از مال غنیمت از مخالفان اعلیحضرت امان الله خان بدست می آید، مال حکومت است، ما برای بدست آوردن غنیمت نمی رویم و باید همه را از اینکار آگاه ساخت که چنین چیزی به اسلام و قوم خیانت است.

ماده هشتم: در امور لشکری باید موضوعات برطبق نظر بزرگان و عنعنات پشتونها حل و فصل شود.

ماده نهم: بهتر است هرکار به مشوره صورت گیرد و یارمحمدخان، جرنیل همین لشکر میباشد. (برای شرح مزید دیده شود صفحه 176-184 کتاب خاطرات...)

با شرح فوق واضح میشود که انگیزه ورود قوای قومی وزیر و میسود از آنچه در کتابهای "بحران و نجات" و "نادرافغان" بیان گردیده، کاملاً متفاوت از اظهارات جرنیل وزیری در کتاب خاطراتش است که البته در مباحث بعدی به این تفاوت ها بیشتر روشنی انداخته خواهند شد.

مبحث هفدهم

از "وانه" تا "علی خیل"

(مختصری از کتاب خاطرات جرنیل وزیری)

پس از تأیید و تعهد اجرای مواد قطعنامه، رزمندگان وزیر و میسود عملاً بسیج شده و آماده حرکت به سمت جنوبی افغانستان شدند. جرنیل وزیری می نویسد که: بتاريخ اول ثور 1308 وقتی پولیتکل ایجت وانه "بریمنز" از قضیه آگاه شد، مانع ما گردید، ولی ملا صاحب همز الله آخوند برایش توضیح داد که اینکار عزم همه ولس و بزرگان است و شما مانع آن شده نمیتوانید. بعد از آن آنها کدام مشکلی برای ما پیش نکردند. همان بود که در آن روز تقریباً شش هزار رزمنده وزیری و میسود باخوشی (دهل و اتن و فیر تفنگ) بصوب افغانستان حرکت کردند. (برای شرح مزید دیده شود - صفحه 192-193 متن پشتوی کتاب خاطرات جرنیل وزیری)

جرنیل وزیری پس از آنکه از مخالفان شاه امان الله غازی که بطور عموم در جنوبی واکثراً به حمایت از سقوی ها فعالیت میکردند، در کتاب خاطرات خود نام برده، علاوه میکند که

درساحه اورگون از قدیم بین اقوام و قبایل وزیری، جدرائی، دیگانی های تاجیک، سلیمان خیل و خروتی که درحواشی اورگون زندگی میکردند، مشکلات وجود داشت، همچنان درگردیزه، زرمتم و کتواز قبایل سلیمان خیل جاگزین بودند و درهمین وقت تعداد زیاد کوچی های هرقوم درمنطقه درحال رفت و آمد بودند و من میدانستم که لشکرما حین عبور از آن مناطق بسوی غزنی واشتراک با قوای امانی در برابرسقویها با مشکلاتی مواجه می شود.

در روزیکه ما از "وانه" بسوی اورگون درحرکت شدیم، قلعه جنگی اورگون دردست سقوی ها (عبدالغیاث خان وسیدحسین خان چنداولی) بود. وقتی بتاریخ اول جوزا به اورگون رسیدیم، درحواشی شهرقوای ما اطراق کرد و برای عبدالغیاث خان سقوی نامه نوشتیم که قلعه را تسلیم نماید. اما با تأسف که درهمان روز برای ما اطلاع رسید که قوای امانی درغزنی شکست کرده ومجبوربه عقب نشینی شده ومتعاقب آن اعلیحضرت به قندهار برگشته و از آنجا با خانواده خود کشور را ترک کرده است. این خبر مایه نگرانی ما شد. وقتی ازصحت این اطلاع با اعزام چند نفر به شهراورگون یقین حاصل شد، جرگه را درهمانجا دائرکردیم که با چنین وضع دو راه داریم: یا به وزیرستان برگردیم و یا اینکه برای مقابله با قوای سقوی به جنگ ادامه دهیم. درنتیجه جرگه فیصله کرد که جنگ و مبارزه را با سقویها تا سقوط حبیب الله بچه سقو پیش می بریم وبرای اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله غازی ویا یکی از منسوبین خانواده اوبه پادشاهی کشوربا سروجان حاضر به فداکاری هستیم.(شرح مزید صفحه 197- 206 کتاب خاطرات...)

در این وقت با رسیدن سپهسالار محمد نادر و برادرانش در ماه حوت 1307 به جنوبی و مشرقی، این آوازه پخش گردید که آنها برای نجات وطن از شرسقویها و اعاده سلطنت شاه امان الله غازی کمر همت بسته اند. این خبر مایه امیدواری ما گردید. سپهسالار محمد نادر خان تا زمانیکه ما پس از فتح خوست با او پیوستیم، تلاش کرد تا اقوام جنوبی و قبایل را با خود همراه سازد، ولی با مخالفت خوستی ها، احمدزائی ها، چمکنی ها و درخیل ها روبرو شد و در برابر آنها با شکست های سخت مواجه گردید و تعدادی هم به جانبداری از سقویها با او مخالفت کردند و در ظرف چهار ماه سپهسالار و برادرانش نتوانستند بیش از 400 نفر را بدور خود جمع کند و از این ناحیه سخت نگران و مأیوس بودند. (صفحه 221 کتاب خاطرات).

جرنیل وزیری درباره فتح قلعه نظامی اورگون که در تصرف سقویها بود، می نگارد که: ما میخواستیم با ادامه محاصره، سقویها را مجبور به تخلیه قلعه سازیم، ولی آنها به مقاومت پرداختند، چون انتظار وصول قوای کمکی را داشتند، مگر قوای کمکی برای شان نرسید و بعد از مدتی بالاخره بتاريخ 20 جوزا عبدالغیاث خان پیام تسلیمی خود و قلعه را برای ما فرستاد و ما او و همراهانش را با احترام به جای امن که خود شان می خواستند، بتاريخ 30 جوزا انتقال دادیم و قلعه نظامی را با تمام سلاح و تجهیزات آن تصرف کردیم. در همان روز برای سپهسالار محمد نادر خان نامه نوشتیم و بدست فیض محمد خان پسر حاجی نواب خان لوگری ارسال داشتیم که در آن آمادگی رزمندگان وزیر و میسود و دیگر اقوام معیتی خود را برای سقوط حبیب الله و اعاده سلطنت به شاه

امان الله ابراز داشتیم. متأسفانه جواب این نامه را دریافت نکردیم. (صفحه 225 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری می نویسد: چون در آن موقع سال، عبور و مرور کوچیان در آن منطقه زیاد بود و اکثر آنها برخلاف اعلیحضرت امان الله خان فعالیت میکردند و در همان وقت قوای محمدنادرخان درگردیز نیز از طرف حامیان حبیب الله سخت شکست خورده بودند، جرگه تصمیم گرفت تا رزمندگان وزیر و میسود مؤقتاً دوباره به وزیرستان برگردند و سلاح و تجهیزات را با خود برده و برای آینده و حمله به کابل نزد خود نگهدارند. درعین زمان سپهسالارمحمدنادر خان نیز به دلیل شکست های پیهم و زندانی بودن خانواده شان درکابل سکوت و خاموشی اختیار کرده و به علی خیل جاجی پناه برده بودند. (صفحه 227-228 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری در باره کسانیکه با محمدنادرخان همکار شده بودند، می نگارد که آنها اشخاص بسیار با نفوذ دربین ولس نبودند و نیز از نظر اقتصادی توانائی لازم را جهت امداد با نادرخان نداشتند. یکی از آنها حاجی صاحب نواب خان لوگری یک شخص ریش سفید و معزز بود که در اثر دشمنی با خواجه ابراهیم خان مجبور به ترک قریه خود درکلنگارلوگرگردیده و با پسران خود هریک فیض محمد خان [بعدها یاورشاه و نائب الحکومه صاحب اختیار ولایت پکتیای بزرگ برای سالهای متمادی] و نصرالله خان به پشاور اقامت گزیده بودند. عبدالغنی خان گردیزی با دیگربرادران خود خان محمدخان و شیرمحمدخان بیشتر از ده پانزده نفر به دور خود نداشتند و در اثر فشار سقوی ها قریه پدری خود را ترک کرده بودند. مولوی صاحب الله نوازخان پنجابی

از اصل و ریشه باشند پنجاب ملتان بود و در عصر امانی به حیث معلم مکتب حبیبیه ایفای وظیفه میکرد و در بین مردم به حیث یک شخص بیگانه و خارجی شناخته می شد و با سران اقوام و ملّک ها آشنائی و رابطه نداشت و خانواده او در "ملتان" اسیر دست هندوهای شینکر بودند و او به تنهایی به افغانستان مهاجر شده بود. محمدنادر خان در مدت شش ماه پس از ورود خود به جنوبی نتوانست میراکیر و مغل خان چمکنی را با خود همراه کند و در مشرقی سردار محمد هاشم خان و محمد گل خان مومند نیز نا امید شدند و در برابر حبیب الله ناکام گردیدند. محمدنادرخان در تمام سمت جنوبی در علاقه جایی تنها مانده و به همین دلیل مرکز قوای خود را در علی خیل تشکیل داده بود و هم در آنجا آرام نبود، زیرا خوست و چمکنی زیر نفوذ دوستان حبیب الله قرار داشت. من به هدف سرنگونی حبیب الله تقریباً چهار ماه از خانه و کاشانه خود دور و سرگردان بودم. (صفحه 228-229 کتاب خاطرات)

پس از گذشت دو ماه از فتح اورگون موقع مناسب گردید هم از نظر هوا و هم از لحاظ کم شدن رفت و آمد مردمان کوچی تا دوباره رزمندگان وزیر، میسود و اقوام "تنی" را برای ادامه هدف اولی به یک جرگه در "برمل" فراخوانم. آنها بتاریخ 12 ربیع الاول [ماه سنبله] در زیات "ماما صاحب" اجتماع کردند و قیادت لشکر را بار دیگر به من سپردند و سلاح دست داشته از قلعه اورگون را با خود گرفته و فیصله کردند که هدف ما حمله به کابل و سرنگونی حبیب الله و اعاده سلطنت به شاه امان الله ویا یکی از خاندانش است و در نظر نداریم با اقوامی که سر راه ما به مخالفت بپردازند، جنگ کنیم، بلکه

میکوشیم آنها را قناعت دهیم و اگر نشد، دیگر راهی جز جنگ با آنها نداریم. همچنان فیصله شد که از سپهسالار محمدنادر خان و برادرانش تقاضا کنیم که در جنگ برای نجات وطن با ما سهیم شوند. با این ترتیب به تعداد 4500 رزمنده قومی با وجود مشکلاتی که ایجنت سیاسی و تحصیلداران او در مقابل ما وضع کردند، در اوایل سنبله 1308 (12 ربیع الاول 1348 قمری) برای نجات وطن از شر دزدان براه افتادیم.» (صفحه 233-236 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری می نگارد: «در حواشی برمل با دو شخص نا آشنا برخوردیم اینها یکی حاجی نواب خان کاکا از کلنگار لوگر همان کسی بود که بدست پسرش فیض محمد بعد از فتح اورگون به محمدنادرخان نامه فرستادیم که خودش و پسرانش در اثر دشمنی با محمدابراهیم خان به پشاور رفته و به معیت سپهسالار محمدنادرخان در پشاور روانه جنوبی شده بودند. فردومی بعد از معلومات، شخصی بود بنام مولوی صاحب الله نوازخان باشنده ملتان پنجاب که مسلمان و اصلاً افغان نبود و در وقت اعلیحضرت امان الله خان به حیث معلم ایفای وظیفه میکرد و او در افغانستان نه قوم و قبیله داشت و نه با خوانین و قبایل افغانستان معرفت و شناخت و نه در حکومت صاحب مقام و منزلت بود و نیز یک خارجی بود. کسانیکه عمداً و قصداً میگویند که رزمندگان وزیر و میسود را مولوی الله نوازخان و حاجی نواب خان جمع آوری کرده اند، آنها در اصل از واقعیت و حقیقت نجات وطن واقف نیستند. آشنائی آنها با سران قومی پس از آنکه مکتوب جرنیل محمدنادرخان را با امضای شان بمن نشان دادند، بوسیله من صورت گرفت و آن در محلی بود که ما پس از جرگه در زیارت ماما دو منزل

راه را به عزم سقوط حبیب الله بچه سقوی کرده بودیم. مکتوب دست داشته آنها عنوانی اقوام وزیر و میسود از طرف سپهسالار محمدنادرخان با این عبارت نوشته شده بود: "مردانگی و شجاعت شما درجنگ استقلال برایم معلوم است. امروز باز هم وقت همان مردانگی و غیرت فرا رسیده است. اعلیحضرت غازی امان الله خان را یک دزد و قطاع الطریق به خارج فراری کرده است. هر قسمت وطن به آتش بی اتفاقی می سوزد. ننگ و غیرت افغانی از ما تقاضا میکند که با اتفاق و اتحاد وطن را از این فتنه نجات دهیم." امضاء: محمدنادر» (صفحه 237-239 کتاب خاطرات)

وقتی که حاجی نواب خان و مولوی الله نوازخان با لشکر ما همراه شدند، نه تفنگ و نه کارتوس با خود داشتند. حاجی نواب خان کاکا چین سفید پوشیده و زهیر بود و مولوی الله نوازخان حتی طرز استعمال تفنگ را نمی دانست و وجود آنها در بین چهارهزار لشکر ما به قوت و ضعف آن اثر نداشت. رزمندگان شجاع وزیر و میسود تحت قیادت من از برمل و اورگون براه خوست روان شدیم و حاجی نواب خان و مولوی الله نوازخان جذبه و روحیه جنگی فرد فرد لشکر ما را به چشم مشاهده میکردند و به من می گفتند که با این روحیه، لشکر شما میتواند بزودی حبیب الله را شکست دهند. تا حواشی خوست هیچ مقاومتی در برابر ما بروز نکرد، اما وقتی درخوست داخل شدیم، بعضی اقوامی که با سقوی ارتباط داشتند، پیغام فرستادند که برای شما از خوست اجازه عبور داده نمیشود و نه راه بسوی کابل باز میگردد؛ با آنها تقریباً سه هزار نفر همراه بودند. در جواب به ایشان پیام دادیم که برای جنگ با شما نیامده ایم و هدف لشکر فقط نجات

وطن است و فیصله کرده ایم که هر قوتی که مانع ما شود و از راه جنگ پیش آید، ناگزیر به جنگ با آنها خواهیم بود. لشکر ما در ساحه شرق خوست تا معلوم شدن اوضاع اطراق کرد و با سران شمل، جدران، گربز و سلیمان خیل به مذاکره پرداختیم. الله نوازخان به اصول افغانی آشنا نبود، ولی حاجی صاحب نواب خان به اصول وارد بود. برای دوازده روز جرگه و تماس با مخالفان نتیجه نداد و ما به روز دوازدهم در همان جا به جرگه پرداختیم و فیصله کردیم که با آنها به جنگ بپردازیم. در این اثنا زلمی خان منگل و زمرک خان جدران پسر قهرمان ببرک خان جدران به نزد لشکر ما در شرق خوست آمدند و لشکر ما بسوی بازار خوست حرکت کردند و بدون مقاومت به بازار آنجا رسیدند. اما در نیمه شب لشکریکی از اقوام آنجا بطور ناگهانی بر ما حمله کردند. ما در شرایط سخت قرار گرفتیم و سپهسالار نادرخان و برادرانش نیز با ما کمک نتوانستند، چون خود بیش از 400 نفر نداشتند و آنها نیز از دست طرفداران سقوی شکست خورده و به علی خیل پناه برده بودند. لذا جنگ شروع شد و لشکر ما با تلفات کم بر مخالفان غلبه کرد و آنها را شکست داد. (برای شرح مزید دیده شود: صفحه 239-244 کتاب خاطرات)

بعد از شکست مخالفان در خوست، غند مشر نورمحمد خان گردیزی که یکی از فدائیان اعلیحضرت امان الله خان بود، نزد ما آمد و قلعه نظامی خوست را با سلاح و تجهیزات آن در اختیار ما قرار داد. پس از آن با زلمی خان منگل و زمرک خان جدران بطرف قلعه "بنگی باغ" حرکت کردیم. در حواشی بنگی باغ بار دیگر سران اقوام شمل، گربز و سلیمان خیل با فیرتوپ به مخالفت با ما آغاز کردند و ما نیز به مقابله

پرداختیم. جنگ سه روز دوام کرد و با وجود نابلدی به منطقه، بازهم آنها را شکست دادیم، یکی از سرکرده های آنها کشته و دیگری با تعداد زیاد عساکر شان در اسارت ما درآمدند و پس از تصرف قلعه ینگه باغ بتاريخ 19 ربیع الاول لشکر ما به معیت بزرگان دیگر بصوب علی خیل حاجی روانه شدیم تا با سپهسالار نادرخان بقرار نامه اش ملاقات نمائیم. در وسط راه بار دیگر اقوام چمکنی مانع راه ما شدند، ولی آنها از راه صلح پیش آمده و راه را بطرف علی خیل برای ما باز کردند. در آنجا سپهسالار محمدنادر خان و شاه ولی خان و شاه محمودخان از مدت شش ماه کاری از پیش برده نتوانستند، نه جبه خانه و نه پول کافی در اختیار داشتند و با یک عالم نا امیدی بسر می بردند. لشکر ما به رهنمائی حاجی نواب خان، الله نوازخان، نورمحمدخان گردیزی، زمرک خان جدارن و زلمی خان منگل بروز بیستم ربیع الثانی حوالی عصر به علی خیل حاجی رسیدند و سپهسالار محمدنادر خان و همراهانش به استقبال ما آمدند. بعد از نماز خفتن و صرف نان شب، قرار شد فردا با سپهسالار صاحب و همکاران شان در یک جرگه اشتراک کنیم و در اینوقت لشکر ما برای حفظ ماتقدم از یک حادثه غیرمترقبه باز هم در میدان بیرون از علی خیل اطراق کردند. (برای شرح مزید دیده شود: صفحه 246-253)

مبحث هژدهم

جرگه "علی خیل" و عقد یک پیمان

مهم

لشکر قومی وزیر و میسود تحت قیادت جرنیل یارمحمدخان حوالی عصر روز بیستم ربیع الثانی 1348ق (اول میزان 1308) به علی خیل جاجی موصلت کردند و فردای آنروز بساعت 10 بجه صبح اولین اجلاس جرگه درچونی (قلعه عسکری) علی خیل اقامتگاه سپهسالارمحمدنادرخان دائرگردید. به قول جرنیل وزیری اشخاص ذیل درآن اشتراک داشتند: محمدنادرخان، شاه محمودخان، الله نواز خان، حاجی نواب خان و پسرش فیض محمدخان، زلمی خان منگل، زمرک خان جدران، سنگ خان منگل، عبدالغنی خان گردیزی، نورمحمدخان گردیزی، سردارمحمدامین جان برادرغازی امان الله خان، فقیر محمدخان رئیس جنگلات جنوبی، صاحب جان خان سربلند، سیدخان و لپیت خان جاجی، شیرجان خان تنی، سدوخان تنی، شادیخان و همه بزرگان وزیر و میسود زیر قیادت جرنیل یارمحمد خان مریانی وزیری.

درشروع جرگه سپهسالارمحمد نادرخان دربیانیه خود گفت: «عزیزان! شکران الهی را بسیار بجا می آورم که زمینه ملاقات مرا با شما مردان مهیا کرد و هم از ذات احد مشکورم بزرگان قوم شجاع شما به تلاش و کوشش یارمحمد خان مریانی از وزیرستان که آنجا زیر اثر انگریزها است، برای

بجا کردن عزت برادران و خواهران افغان خود و نجات وطن تا علی خیل خود را رسانیده اید. من از جانب خود و به نمایندگی از دیگر رفقایم و برادرانم شاه محمود و شاه ولی آمدن شما را هزار هزار بار خوش آمدید میگویم.

عزیران باغیرت! وقتیکه شما به همت یارمحمدخان برای نجات افغانستان و ختم فتنه جاری خانه های خود را ترک و بسوی کابل حرکت کردید، خیر لشکر شما برایم رسید و همان بود که عزیزم حاجی صاحب نواب خان و جناب مولوی صاحب الله نواز خان را با پیغام خود فرستادم و وقتیکه شما در خوست دوستان حبیب الله را... شکست دادید، برایم روز عید بود. آنده از لشکر شما در جنگ خوست شهید شدند، الله پاک ایشانرا درکنار اصحاب نبی کریم(ص) حشر بگرداند. یقین و باور دارم که نامهای این شهیدان در تاریخ افغانستان و نام هر یک شما شجاعان به خط طلائی نوشته میشود.

عزیزان! اجازه دهید درد دل خود را نیز با شما در میان بگذارم. پوره شش ماه میشود که درکوه های جنوبی برای هدف مقدس مقیم و مسافر هستم. در این مدت طولانی هر چند تلاش کردم که در بین ولس پکتیا ایستاد شوم، از آن هم نتیجه بدست نیامد. آنها بر من انتقاد می کنند که چرا سلطنت را بنام خود اعلان نمیکنم. حضرت نورالمشایخ درمقابل من، اقوام و قبایل جنوبی را تحریک میکند. برای نجات وطن اتحاد و اتفاق آنها برایم مشکل معلوم میشود و در اینجا بسیار دست ها بازی میکنند. تعداد زیاد مردم، دوستان حبیب الله شده اند، اینجا یاد کردن نام اعلیحضرت امان الله موجب جدا کردن سر از تن میگردد، تاج و تخت دیرینه افغانستان را یک سارق و

رهزن غصب کرده است، خانواده من و سراج الملت والدین مردانه و زنانه بدست او اسیر میباشند. امان الله خان هم مجبور شد وطن را بگذارد، من هم حالا بسیار نا امید و پریشان هستم و نا امیدی بر من غلبه کرده است. حالا که شما عزیزان برای بجا کردن ننگ و غیرت افغانی کمر بسته اید ، امید من قوی است که باهم ان شاءالله کامیاب میشویم و شما شجاعان افغانستان را از این تیره روزی نجات خواهید داد.» (پایان بیانیه محمد نادرخان- صفحه 253-255 کتاب خاطرات)

جرنیل یارمحمد خان وزیری می نویسد که: ازگفتار محمدنادرخان درآن روز نا امیدی درک و احساس میشد که نتوانسته بود درظرف شش ماه حتی چهارصد نفر را بدور خود بکشاند، نه جدران، نه منگل، نه گردیزی ها و نه لوگریها به او جای دادند و هر جا که رفت، درآنجا با گلوله های تفنگ روبرو شد. پس از گفتار سپهسالار من به نمایندگی و وکالت اقوام و قبایل و بزرگان وزیر و میسود و تنی عزم و اراده فردفرد لشکر را به امید نجات افغانستان به محمدنادر چنین بیان کردم:

جناب سپهسالار صاحب! عزت و آبروی افغان بر ما از نفس ها و مالهای ما کرده بیشتر ارزش دارد. مرگ و زندگی ما برای حفظ ناموس افغانی و به همین سبب است که فردفرد لشکر با عزم محکم و اراده قوی برای نگهداری آبرو و عزت افغانی کمر بسته ایم. در جنگ استقلال که شما قوماندان محاذ جنوبی بودید، نیز همین عزم و اراده ما بود و شما شاهد هستید که بوسیله همین اشخاص و بزرگان حاضر درآنجا پنجاه و پنج چونی و مرکز نظامی فرنگی ها را گرفتیم.

سپهسالار صاحب! ما مردم وزیرستان به امر حبیب الله تاحال هیچ نوع پابندی نداشته و تا همین حال از او برای ما تکلیفی پیش نیامده است، ولی میدانیم که او تاج و تخت افغان را غصب کرده است. افغانها در بین خود به جنگ داخلی مصروف اند و در اثر فتنه او، پادشاه جوان و قهرمان افغانستان سرزمین نیاکان و پدری خود را ترک کرده است.

سپهسالار صاحب! امروز که این رزمندگان و شجاعان در پهنای علی خیل نان خود را می‌پزند، آنها خاص به اعتبار فرمان اعلیحضرت غازی امان الله خان جمع شده اند که بتاريخ 12 حمل 1308 در شاه جوی، وزیر صاحب عبدالاحد خان [وردکی مایار] به من سپرده بود. مردم شجاع وزیرستان و بزرگان با غیرت که اکثر شان در این مجمع حاضر هستند، وجبیه خود را در ماه ثور ادا کردند و به حمایت از امان الله خان تا اورگون رسیدند. ولی افسوس که اعلیحضرت غازی امان الله خان در غزنی در برابر یک تعداد محدود کوچی ها مقاومت نکردند. ما دوباره بدون جنگ و منازعه به وزیرستان برگشتیم. بار دوم در ماه جوزا وقتیکه بر قلعه جنگی اورگون حمله کردیم و قلعه و شهر اورگون را از دست رفقای ملکی و نظامی حبیب الله گرفتیم، در همان وقت من شخصاً به مشوره لشکر و دیگر بزرگان بدست فیض محمد پسر حاجی صاحب نواب خان کاکا یک نامه به شما ارسال داشتم.

جناب سپهسالار صاحب! این 4500 نفر لشکر شجاع تحت قیادت من عزم و اراده کرده اند که با قربان کردن سرهای خود تاج و تخت افغان را از حبیب الله بازستانند و برای نیل به همین آرمان بسیار جوانان غیرتی خویش را در جنگهای

اورگون و خوست از دست دادیم. تا زمانی که به کابل نرسیده ایم و وطن را نجات نداده ایم، برگشت فرد فرد ما به وزیرستان یک شرم و بی غیرتی است.» (ختم بیانیه جرنیل یارمحمدخان - صفحه 256-257 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری به ادامه می نویسد: بعد از من چند نفر دیگر از بزرگان سخنرانی کردند و به سپهسالار گفتند که آنچه یارمحمد خان مریانی بیان کرده، عهد و پیمانی است که بزرگان ما باهم بسته اند. ما هر یک از خانه های خود رخصت گرفته ایم که تاج و تخت را از غاصب بگیریم و یا در جنگهای اطراف کابل در مقابل حبیب الله بمیریم و این نام نیکی برای قوم و قبیله خواهد بود که با لشکر ما دوستی کنید. پس از جرگه با سپهسالار، بزرگان به "گل غوندی" محل اقامت لشکر برگشتند و در پایان مجلس فیصله شد که فردا بازم جرگه میکنیم و برای نجات وطن یک باردیگر همکاری و نقشه را می سنجم. در پایان جرگه اولی با اشتراک اشخاصی که قبلاً نام های شان ذکر شد و بعد از مذاکرات و مشوره بزرگان ما و سپهسالار محمدنادرخان با مواد ذیل تعهد و پیمان بستیم:

- 1 - همه قبایل و بزرگان قومی رزمندگان خود را تا نجات وطن ترغیب و تشویق کنند.
- 2 - لشکرهای جدران، منگل، جاجی و گردیزی جدا از لشکر وزیر، میسود، ورو و تنی میباشند.
- 3 - تمام امور جنگ با طرفداران حبیب الله به اساس تصویب و فیصله بزرگان صورت میگیرد.

- 4 - تا وقت گرفتن کابل سپهسالار صاحب در علی خیل جابجا میبایشد و کرنیل شاه ولی خان به وکالت سپهسالار با لشکر همراهی میکند.
- 5 - بعد از نجات وطن اعلیحضرت غازی امان الله خان برای سلطنت کردن خواسته میشود و یا به یکی از منسوبین خانواده او سلطنت سپرده میشود.
- 6 - تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالار صاحب وکیل سلطنت میبایشد.
- 7 - طریق مشایخ و علمای حقانی به نظر احترام و عزت دیده میشود.
- 8 - تعلیم و تربیه عسکر به همان طریق صورت گیرد، مثلیکه پادشاه مملکت برای تربیه اعضای خانواده خودتعلیم و تربیه میدهد.
- 9 - دست مامورین حکومت از چپاول و رشوت ستانی گرفته شود.
- 10 - کسانیکه برای نجات وطن از جانها و مالهای خود می گذرند، حکومت باید نام آنها را یادداشت نماید و در تاریخ ثبت شود.
- 11 - بعد از حصول نجات وطن برای وارثان شهیدان و معلولین لشکر معاشات و مکافات مقرر شود.
- 12 - چون عساکر افغانستان در جنگهای داخلی تباہ شده اند و هم یک تعداد صاحب منصبان به خاک و حکومت خیانت و غداری کرده اند، پس به بزرگان و افراد لشکرناجی در عسکری مقام داده شود.

13 - لشکر و بزرگان وزیر و میسود از ماه ثور 1308 تا نجات وطن و اعاده تاج و تخت به کرورها افغانی مصرف میکنند. بعد از نجات وطن این مصارف محاسبه و از خزانه حکومت به بزرگان لشکر پرداخته شود.

14 - به همین ترتیب تمام طرفداران حبیب الله مورد عفو و بخشایش اعلان شوند.

15 - اسرای جنگ تا نجات وطن در قید نگهداشته شوند و بعد از حصول نجات آنها به عزت و احترام رخصت شوند. (پایان پیمان علی خیل، صفحه 259 - 261 کتاب خاطرات)

جرنیل و زیری می افزاید: بعد از تصویب و فیصله جرگه، سپهسالار محمدنادرخان بسیار پریشان و نآرام بود و از بزرگان ما بار دیگر تعهد گرفت تا اشغال کابل و محو قدرت حبیب الله همه باید در کنار هم باشیم. ما که برای بجا کردن ننگ و غیرت افغانی کمر بسته بودیم، با محمدنادرخان عهد و پیمان کردیم که در راه نجات وطن می جنگیم و جانهای خود را قربان می کنیم و همین حالا که در دامنه کوه های علی خیل جاجی هستیم که بنام "کوه سفر" یاد میشود، بزرگان ما با نادرخان در قرآن مجید امضاء کردیم که تمام مواد مصوبه و فیصله های جرگه را به نمه میگیریم و با حبیب الله هیچگاه مصالحه نمی کنیم.»

وقتی به "گل غندی" جائیکه لشکر ما اطراق کرده بودند، برگشتیم، فقیر محمدخان رئیس جنگلات جنوبی که از حامیان صادق و وفادار اعلیحضرت غازی امان الله خان بود، برایم گفت: «یار محمد خان مریانی! دوستی من و شما با اعلیحضرت در دل ما است. اینکه لشکر وزیر و میسود را

برای نجات افغانستان و حمایت از اعلیحضرت به میدان کشیدی، متوجه باش که در این کار بزرگ و خدمت مهم فریب بازی های سیاسی را نخوری و به عهد و پیمان محمدنادرخان باور نکنی.» (صفحه 263 - 264 کتاب خاطرات)

بتاریخ 24 ربیع الثانی [2میزان] درگل غوندی درحضور همه لشکر و بزرگان سپهسالار گفت که به کرنیل شاه ولی خان ازاینکه لشکر وزیر و میسود آماده حرکت هستند، اطلاع داده ام و من به سپهسالار اطمینان دادم که ان شاءالله بزودی رزمندگان ما پا به کوچه ها و بازارهای کابل می گذارند. در این حال سپهسالار پیمان را که بقلم سرخ در آن امضاء کرده بود، درحضور لشکر و بزرگان به من داد و در ذیل آن علاوه کرده بود که: «عزیزم یارمحمدخان آدم لایق و خدمت های درست نموده ان شاءالله خدمت های او به دین و دنیا ضایع نمیشود. امضاء: محمدنادر» (صفحه 266 کتاب خاطرات)

همان بود که لشکرما بتاریخ 27 ربیع الثانی 1347 که اوایل میزان [6 میزان 1308-24 سپتمبر 1929] بود، گل غوندی علی خیل را ترک کرده و همه بصوب کابل براه افتادیم. (شرح مزید- صفحه 267 کتاب)

مبحث نزدهم

حرکت قواء از علی خیل به مقصد فتح کابل

کتاب خاطرات جرنیل وزیر و وزیر دربار چگونگی فتح کابل یک مأخذ با ارزش و جدید است که محتوای آن با کتب و مأخذ قبلی تفاوت بسیار دارد. اعتبار این اثر تاریخی برمیگردد به دو دلیل: یکی اینکه موصوف از آغاز تا انجام این رویداد نه تنها حاضر میدان جنگها بود، بلکه مزید بر آن قیادت قوای تحت اثر خود را نیز بعهدہ داشت و دیگر اینکه تعداد رزمندگان وزیر و مسیود بیش از 4500 نفر میرسید و به مقایسه تعداد قوای قومی تحت قیادت شاه ولی خان تقریباً پنج چند اضافه تر بود و باید نقش آنها در فتح کابل نیز منطقیاً به همان اندازه بیشتر بوده باشد و لذا آنچه در این مورد جرنیل و وزیر در کتاب خود بیان میکند، بیشتر قرین به واقعیت پنداشته میشود. در این مبحث برای جلوگیری از طوالت کلام، فقط به ذکر اهم نکات مندرج این کتاب به مقصد روشن شدن حقایق تاریخی راجع به چگونگی فتح کابل پرداخته میشود:

جرنیل وزیر می نویسد: «روزیکه از علی خیل بطرف دوبندی - لوگر حرکت میکردیم [5 میزان 1308]، اگرچه تعداد کمی اسب با خود داشتیم، بر بالای آنها توپها و دیگر جبهه خانه خویش را که از اورگون و خوست از قوای حبیب الله بدست آورده بودیم و هم غندمشر نورمحمد خان گردیزی در اختیار ما قرار داده بود، بار کرده و لشکر با سلاح دست

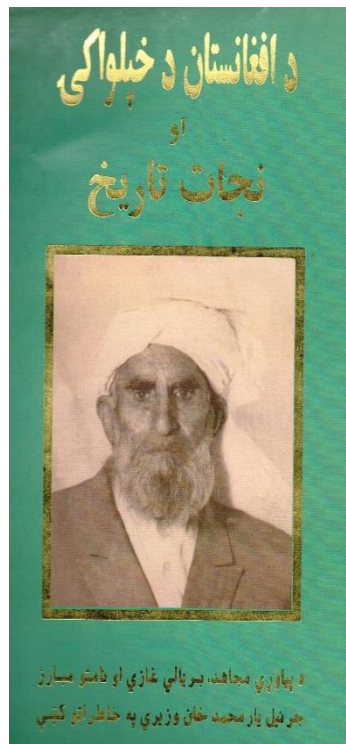
داشته خود [درحالیکه محمدنادر خان و شاه محمود خان برای خداحافظی حاضر بودند] روانه شدیم. لشکر منگل و جاجی که تعداد شان به 150 نفر میرسید، با تفنگ های خویش با ما همراه شدند؛ آنها نه ماشیندار داشتند و نه توپهای 6 پون و 9 پون. حاجی صاحب نواب خان کاکا و مولوی صاحب الله نواز خان ملتانی که نه تفنگ و نه قطار کارتوس برشانه ها داشتند، به اساس سفارش سپهسالار صاحب با ما همسفر شدند. درطول سفر به حیث مهمان معزز ما با کمال احترام و عزت در خدمت شان بودیم.... وقتی به دوبندی رسیدیم شاه ولی خان با لباس جاجی از ما صمیمانه استقبال کرد. در این موقع لشکر ما با ابراز شادمانی به فیرتفنگ پرداختند. شاه ولی خان گفت که باید از مصرف بیجای کارتوس جلوگیری کرد و اما من برایش گفتم که این گلوله ها را رزمندگان ما برای فتح کابل به قیمت خونهای خود بدست آورده اند؛ امروز نه من و نه هیچکس دیگر حق دارد که به لشکر وزیر و میسود بگوید از فیرتفنگ خودداری نمایند... این رزمندگان با تفنگ بزرگ شده اند و با آن می میرند... لشکر در همواری های خاکی دوبندی خیمه های خود را برافراشتند و به تهیه غذای معمول جنگی "کاکونه" پرداختند. شب را همه به پهره و نظم کامل در آنجا سپری کردیم، درحالیکه الله نوازخان و حاجی نواب خان برای گذشتاندن شب با کرنیل شاه ولی خان به اقامتگاه او رفتند. (شرح مزید: صفحه 268 - 272)

فردا کرنیل شاه ولی خان و همه باهم فیصله کردیم که از راه کوتل "شترگردن" بطرف "خوشی" حرکت کنیم. شاه ولی خان گفت که: به تعداد ده هزار از طرفداران سقوی درگردیز و ده هزار درکاریز درویش و 50 هزار دیگر مجهز با سلاح

درخواستی کابل در برابر ما قرار دارند.....من برایش اطمینان دادم و گفتم: ان شاءالله طوریکه درجنگ های اورگون و خوست وچمکنی آنها را شکست دادیم و بزرگان شما حاضر و شاهد آن بودند، باز هم اینکار را خواهیم کرد. همان بود که براه افتادیم و شام 6 میزان درخواستی خوشی رسیدیم و لشکر بار دیگر در دشت بیرون شهر اطراق کرد.

هنگام رسیدن به خوشی لشکر قومی همراه با شاه ولی خان در حدود 400 نفر بودند که به مقایسه لشکر ما یک فیصدی کم را تشکیل میدادند. در خوشی "خوشی" من به لشکر همراه خود هدایت دادم که هیچکس حق ندارد بدون اجازه بزرگان از محل معین به جایی دیگر برود و با مردم محل به تماس شود. لشکر منگل و جدران با ما ماندند و شاه ولی خان با قوای همراه خود به شهر خوشی رفتند و مهمان مردمان آنجا بوده شب را نیز با آنها گذشتانند. ما دو

روز و دو شب در خوشی ماندیم و نقشه جنگی خود را طرح کردیم.



بتاریخ 8 میزان طبق پلان فیصله شد که به "تنگی واغجان" حمله را آغاز کنیم. من با 1200 نفر از همراهان خود حوالی ساعت پنج بجه بطرف تنگی حرکت کردیم و باقی لشکر را به حال آماده باش درخوشی گذاشتیم. قوای سقوی در تنگی واغجان تحت قیادت سپهسالارپردل خان و جرنیل محمد عمرخان ناصری استحکام و سنگر گرفته بودند. بروز 9 میزان صبح وقت جنگ و تعرض را آغاز کردیم و از طرف مخالفان با فیرتوپ و باران گلوله مواجه شدیم، اما رزمندگان ما کوشیدند تا خود را به سنگرهای آنان نزدیک سازند و تا حوالی چاشت قوای دشمن از سنگرهای خود به جنگ ادامه دادند و جنگ قدم بقدم در نزدیکی سنگرهای شان شکل جنگ تن به تن را به خود گرفت و اما ساعتی بعد قوای حبیب الله پس از تلفات سنگین به شکست مواجه شدند و راه فرار را در پیش گرفتند. در این جنگ بیست تن از جوانان ما شهید شدند، در حالیکه تعداد تلفات مخالفان زیاد بود و تعداد 500 نفر هم در اسارت ما درآمدند. پس از غلبه بر تنگی، قوای ما بطرف زرغون شهر حرکت کرد و به متباقی لشکر درخوشی هدایت داده شد تا هرچه زودتر بطرف زرغون شهر روانه شوند. (شرح مزید: صفحه 272-281 کتاب خاطرات جرنیل وزیری)

جرنیل یارمحمد خان وزیری اعتراف میکند که پس از فتح تنگی بر طبق فیصله بزرگان همه قواء را بطرف زرغون شهر حرکت دادیم و برای حفظ تنگی به دلیل کمی قوای خود هیچ قوتی را مستقر نساختم. ما حوالی شام به زرغون شهر رسیدیم و بعداً متباقی لشکر از خوشی نیز به آنجا مواصلت کردند. شاه ولی خان از رسیدن به زرغون شهر آنقدر

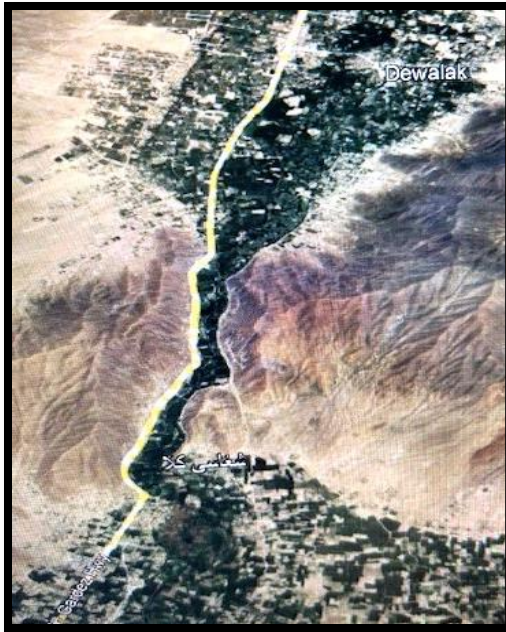
خوشحال بود و چند بار گفت که گمان نمی‌کرد با قوای خود بتواند به این شهر برسد. با وجود استقبال گرم و مهمان نوازی مردم آنجا، به لشکر خود هدایت دادم که از رفتن به مهمانی‌ها و اشتراک به آن جداً خودداری نمایند، زیرا در صورت یک حمله غیرمترقبه دشمن، جمع آوری فوری لشکر به میدان محاربه کار دشوار می‌باشد.

شب که فردای آن 10 میزان 1308 بود، آواز فیر توپها از دورشنیده می‌شد و همه گمان می‌کردند که قوای سقوی از گردیز بدانسو آمده و جنگی سخت در راه خواهد بود. در همان شب سرد در حالیکه شاه ولی خان با همراهان خود در منازل زرغون شهر مهمان و شب در آنجا اقامت داشتند، لشکر ما شب را در سرما در دشت سپری کرده و آماده هر نوع حمله احتمالی قوای دشمن بودند. همان بود که شاه ولی خان با چند نفر همراهان خود از جمله عبدالغنی خان گردیزی، الله نوازخان، حاجی صاحب نواب خان، ملک جانخان جاجی و یکی دوفرد دیگر سوار بر اسب‌ها به محل اقامت لشکر آمدند و وقتی ترتیبات عسکری ما را مشاهده نمودند، به اصطلاح "هک و پک" ماندند. شاه ولی خان از فیرهای چند ساعت قبل که از سمت محمد آغه صورت گرفت، یاد کرد و با ناراحتی گفت که قوای سقوی تنگی و اغجان را دوباره اشغال نموده و آنها می‌خواهند با اعزام قوا از گردیز و دیگر جاها، قوای ما را از چندطرف زیر محاصره قرار دهند. برایش گفتم که لشکر ما در حال آماده باش بوده و حاضر به مقابله هستند. در این اثنا عبدالغنی خان و شاه ولی خان خواستند مسئولیت سقوط تنگی را بدوش قوای ما بیندازند و در این موقع حساس قریب بود بین ما دو دستگی بوجود آید. من به جواب شان

گفتم که لشکر ما صرف به هدف نجات افغانستان آمده و نه از کسی پول دریافت داشته و نه نوکر کسی است. ما به قیمت جان جوانان خود تنگی را از قوای پردل و محمد عمرخان ناصری گرفتیم، اما شما چرا آنرا محافظت نکردید و حالا وظیفه شماست که بروید و تنگی را دوباره اشغال کنید.

در اینجا واضح شد که شاه ولی خان و همراهان نزدیکش میخواستند نقش قیادت لشکر ما را بدوش خود بگیرند و فتح کابل را بعداً به نام خود ختم نمایند. من برای شان گفتم: این ما بودیم که در جنگ استقلال پنجاه و پنج چونی دشمن را گرفتیم و از سپهسالار محمد نادر خان خواستیم تا به چونی قدم بگذارد و فتح جنگ به نام او یاد گردد، ولی این بار بزرگان ما نمیخواهند که عین اشتباه را تکرار نمایند.

جرنیل وزیر در اینجا اشاره به ترکیب لشکر قومی کرده می افزاید که تعداد لشکر وزیرومیسود به 4500 نفر بر علاوه 300 نفر از اقوام تنی و غیره تحت قیادت من بودند، در حالیکه لشکر قومی همراه با شاه ولیخان جمعاً به کمتر از 850 نفر میرسیدند: از جمله 70 نفر از قوم منگل، 80 نفر از قوم جدران به قیادت زمرک خان، 400 نفر از قوم جاجی و 300 نفر از اقوام سلیمان خیل، موسی خیل و دیگران که بعد از تصرف تنگی با ما در زرغون شهر یکجا بودند و همه معترف به این نظر شدند که تنگی بوسیله قوای تحت قیادت من بار اول اشغال گردید. (شرح مزید: صفحه 281-293)

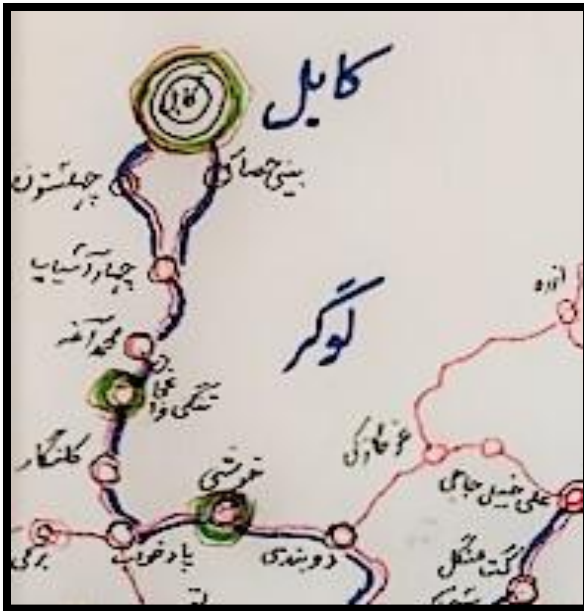


نمای از تنگی و اغجان - یگانه عبورگاه به سمت محمد آغه و از آنجا
بطرف موسهی لوگر و نیز بطرف چهارآسیاب

سقوط تنگی و اغجان بدست قوای سقوی موجب ناراحتی
بعضی ها شد و در نتیجه همه فیصله کردند که اشغال دوباره
تنگی و وظیفه لشکر وزیر و میسود میباشد، چون تعداد شان
زیاد است و نیز بر علاوه تجارب جنگی، لشکرشان در حال
آماده باش قرار دارند، در حالیکه تجمع قوای معیتی شاه ولی
خان به دلیل پراگندگی در وقت کم مشکل بود. طبق همین
فیصله بزرگان، به "دهل نوازاها" هدایت نواختن داده شد و
چنانکه معمول بود همه به سرعت آماده رفتن به جنگ شدند
و برای شان گفتم که تنگی راه ورود به کابل است و نجات

وطن از دست سقویها و اعاده تاج و تخت به مالک اصلی و وارث مستحق آن اعلیحضرت غازی امان الله خان فقط از طریق فتح مجدد همین راه میسر است، لذا باید آماده حمله بود. همه به یک صدا موافقت کردند. من وظیفه سرپرستی و آماده گی یک قسمت دیگر لشکر را در زرغون شهر به عهده چند نفر از بزرگان خود گذاشته، به معیت دو هزار رزمنده خویش بسوی محمدآغه حرکت کردیم.

ز محمد آغه به بعد راه به دو شاخه منقسم میشود: یکی بطرف از مسیر چهارآسیاب به چهلستون و دیگری بطرف بینی حصار که در بین



آن کوه شیردروازه قرار دارد و هر دو راه به سمت شهر کابل منتهی میشوند. با نزدیک شدن به محمدآغه توپ های دشمن به آتشباری آغاز نمودند. اگر کسی دیگری در راس قوا با چنین وضع

مواجه می شد، به یقین تحمل نتوانسته از میدان فرار میکرد[این اشاره به شاه ولی خان بود که در گردیزبا چنان حالت گرفتار شده بود]. فاصله بین قوای ما و سنگرهای دشمن چهارتا پنجصد قدم بیش نبود. من امر حمله را در تاریکی صبح مورخ 11 میزان 1308 از سه جانب بر قوای دشمن صادر کردم. جنگ آغاز شد و اما قوای دشمن به شدت به مقاومت پرداختند. قوای آنها در بلندی های تنگی واغجان موقعیت داشتند و ما در ساحات هموار در سنگرهای خود جا گرفته بودیم. با طلوع آفتاب لشکر ما آهسته آهسته از سنگرها بیرون شدند، زیرا دوام جنگ از سنگرها نسبت مشکلات موقعیت به نفع ما نبود. لشکر ما از سه جانب قدم بقدم بسوی سنگرهای قوای دشمن نزدیک می شدند و تصادف که یکی از مرمی های توپ ما به جبهه خانه دشمن اصابت کرد و مرمی دوم توپ ما در نزدیکی اسپ حبیب الله که خود در میدان جنگ آمده بود، منفجر شد و حبیب الله میدان جنگ را ترک کرد.

با این رویداد روحیه قوای دشمن بر هم خورد و فیرتوپ و ماشیندارهای دشمن خاموش گردیدند. در این اثنا به دهلچی ها اشاره شد که دهل را بشکل خاصه برای تعقیب دشمن بنوازند. لشکر ما از سه طرف در تعقیب قوای فراری دشمن تا محمدآغه پرداختند. لشکر دیگر ما در عین زمان بر قوای سقوی در محمدآغه نیز بر قوای دشمن غلبه یافتند و در حدود سه صد نفر را اسیر گرفتند که یکی از آنها غندمشر عبدالغیاث خان قومندان دشمن بود که در جنگ اورگون نیز بدست ما اسیر شده و بعد از تسلیمی قلعه نظامی اورگون، او را سلامت به محل مطلوبش رسانیدیم و چون یکبار او را عفو کرده

بودیم، بار دوم وقتی اسیر شد، او را به زرغون شهر فرستادیم که در آنجا او را اعدام کردند[البته به امر الله نوازخان به اعتراف خودش].

من یک روز دیگر در محمد آغه ماندم و منتظر حمله مجدد قوای سقوی بودم، اما بروز 12 میزان وقتی متیقن شدم که دیگر حمله براه نمیباشد، از محمد آغه بسوی تنگی واغان حرکت کردم و پس از آن تا سپیده دم صبح 11 میزان حتی یک گلوله بر ما فیر نشد. در این موقع دو نفر جنرالان سقوی در کاریز درویش یکی پردل خان به کابل رفته بود و دیگر محمد عمر خان ناصری که قومندانی قواء را بدوش داشت، از ادامه جنگ منصرف شده و برای نجات جان خود روبه فرار گذاشته بود. وبا این ترتیب راه ما بسوی کابل باز گردید. (شرح مزید: صفحه 293 - 301)

مبحث بیستم

فتح کابل و سقوط حکومت "سقوی"

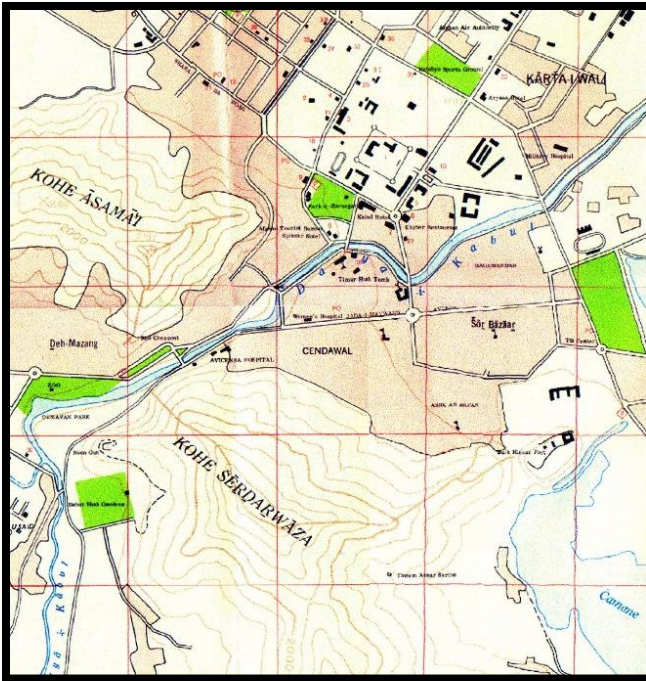
(بروایت جرنیل وزیری)

جرنیل وزیری می نویسد: پس از شکست قوای حبیب الله و رفقاییش برای بار دوم از تنگی به زرغون شهر رسیدیم و در همان روز حوالی چاشت محمد گل خان مومند یکه و تنها به زرغون شهر رسید و با لشکر ناجی همراه گردید و همان روز همه باهم فیصله کردیم که باید هرچه زودتر تمام رزمندگان قومی را برای فتح کابل بدانسو سوق دهیم. در این موقع سپهسالار پردل خان برای تدارک قوای جدید به سمت

شمالی رفته بود و محمد عمر خان ناصری "سورجر نیل" تغییر موقف داده و همکاری خود را به شاه ولی خان ابلاغ کرده بود که من از آن خبر نداشتم. حرکت از زرغون شهر بسوی کابل بساعت 2 بجه بعد از ظهر آغاز گردید و فیصله شد که محمد گل خان مومند با قوای کوچی های احمدزی و دیگر احمد زائی ها از راه موسهی لوگر بسوی کابل حرکت کند و ما از طریق چهار آسیاب بطرف کابل روانه شویم. در این وقت سردار شاه ولی خان مهمان جرنیل غلام حیدر خان بود و صبحانه را با او نوش جان میکرد.

بروز 14 میزان 1308 من با رزمندگان خود از راه چهار آسیاب عازم هندکی [چهلستون] شدیم و بدون وقفه به جنگ آغاز کردیم. طرفداران حبیب الله نیز به جنگ با ما پرداختند و توانستیم چهار سنگر آنها را تصرف نماییم. مشکل در آن بود که آنها از سنگرهای مستحکم خود دفاع میکردند و ما مجبور به تعرض بر آنها بودیم، اما با آنها آهسته آهسته روحیه مقاومت آنها ضعیف شده و از سنگرهای خود به عقب میرفتند. در روز دوم یعنی 15 میزان تمام روز و شب را در جنگ با قوای مقابل گذشتادیم و از هر دو طرف فیرهای توپ و تفنگ جریان داشت. شاه ولی خان در چهلستون به تدویر دربار پرداخته بود و سپهسالار محمد نادر خان در علی خیل جاجی انتظار خبر ظفر و شکست ما را می کشید و تا همین وقت که ما تا کابل رسیده بودیم، محمد نادر خان و برادرانش حتی یک افغانی بمانده بودند و در هندکی شخصاً مبلغ 500 افغانی را برای خرید آب آشامیدنی، نان و توت خشک از بازار "لندر" پرداخت کردم و آنرا به شکل جیره بین لشکر تقسیم نمودم.

در همین شب و روز افتخار بزرگ برای لشکر ما بلند شدن بر فراز کوه آسمائی و کاسه برج در کوه شیردروازه و نیز رسیدن قوا از طرف بینی حصار به قیادت محمدگل خان مومند بود که تا آنوقت آن جا ها در تصرف قوای دشمن قرار داشتند و آنها از سنگرهای مستحکم خویش در تپه مرنجان بر قوای ما با فیر توپ مقاومت میکردند. جنگ از هر دو سو در حواشی شهر به شدت در جریان بود که در این موقع کرنیل صاحب شاه ولی خان به همراهی بزرگان اقوام منگل (زلمی خان)، جدران (زمرک خان)، جاجی (ملک جانخان) سوار بر اسپها از چهلستون بسوی ما آمدند و بعد احوال پرسى گفتند که: معلوم میشود جبهه خانه شما رو به اتمام است و دشمن نیز مقاومت میکند، نشود که خدا ناخواسته مواجهه به شکست شوید. این گفتار او در همچو موقع حساس بجای تحسین از مقاومت ما، در واقع تلقین مایوسی را افاده میکرد، بر من سخت گران تمام شد، اما این احساس درونی خود کرنیل صاحب بود که میداد فتح از دست برود و توقعات او برآورده نشود. در این اثنا کرنیل شاه ولی خان در ضمن از قول محمد عمر خان سورجرنیل که خصوصى پیوستن خود را به او اعلام کرده بود و من تا آنوقت از آن اطلاع نداشتم، علاوه کرد که بر طبق اطلاع سورجرنیل قوای سقوی از اورگون، خوست، چمکنی، تتگی و محمدآغه همه یکجا به مقابل لشکر وزیر و میسود در کابل جمع شده و به مقاومت و جنگ خواهند پرداخت. با شنیدن این حرف غندمشر عبدالله خان احمدزی وزیرى که شخص بسیار حاضر جواب بود، به مقابل کرنیل صاحب شاه ولی خان ایستاد و برایش گفت: ما موسپیدان و جوانان وزیر و میسود اینجا آمده ایم، همانطوریکه



(شرح مختصر در باره دو نقشه فوق که خط السیر قوای قومی را از دو سمت نشان میدهد: پس از عبور از محمد آغه و نارسیده به چهار آسیاب راه به دو شاخه منقسم میشود: یکی بطرف شمال شرق به سمت "بینی حصار" و دیگری بطرف شمال غرب بسوی "چهار آسیاب" و هر دو راه به شهر کابل منتهی میشوند که در وسط آن کوه شیردروازه قرار دارد. بملاحظه دو نقشه فوق دیده میشود که در دامنه شرقی کوه شیردروازه پس از محل "بینی حصار" شهدای صالحین و درجوار آن "کول حشمت خان" و سرک عمومی از کنار بالا بحصار عبور نموده داخل ساحه شرقی شهر میگردد، و اما از سمت غربی کوه شیردروازه متصل به قریه هندکی "چهلستون" در ادامه کوه پس از عبور از "باغ بابر" و تنگنا "گذرگاه" موازی به

دریا طرف راست ساحه قدیم شهرکابل "چنداول" آغاز میگردد. از دامنه شمالی کوه شیردروازه تا همواری های دریای کابل شهر قدیم کابل از چنداول تا بالاحصار قرار دارد. ارگ شاهی به فاصله کم آنطرف دریا واقع است. قسمت دیگر شهر قدیم کابل در دامنه کوه آسمائی بطرف شمال غرب محله قدیمی "ده افغانان" موقعیت دارد)

در همین روز سردار صاحب شاه ولی خان دوباره به قصرچهلستون روانه شدند و من در همان وقت سران لشکر و بزرگان را برای مشوره جمع کردم و همه به اتفاق نظر فیصله نمودیم که همین امشب قبل از آنکه طرفداران حبیب الله از مشرقی، جنوبی، قندهار و شمالی به کابل برسند، باید به شدت جنگ بیفزائیم. همان بود که لشکر ما با بزرگان خود دوباره به سنگرهای خود رفتند و آماده اعلام آغاز جنگ از طرف من و دیگر بزرگان اقوام بودند. بعد از ادای نماز خفتن به دهلچی ها هدایت نواختن آغاز جنگ و حمله را دادم و جنگ به شدت تمام تا حوالی ساعت هفت صبح دوام کرد و قوای ما از سنگرهای خود بسوی دروازه لاهوری، بالاحصار، بالاکوه و درخت سنگ بطرف شهرکابل به تهاجم پرداختند و قوای حبیب الله را از سنگرهای شان به فرار و شکست مجبور ساختند. قوای ما قدم بقدم بسوی شهر نزدیک می شدند و حوالی ساعت ده بجه رزمندگان ما به جوار ارگ رسیدند و ارگ را در محاصره گرفتند. بعد از آن به رزمندگان خود هدایت دادم تا برای تأمین امنیت شهر و نمایندگی های سیاسی دولت های خارجی بپردازند.

بتاریخ 18 میزان سردار شاه ولی خان با همراهی دوستان خود و تعداد از پهره داران جاجی و گردیزی براسپ ها سوار از چهلستون به شهر آمدند و برای ما تبریگی فتح کابل

را دادند و آنقدر خوشحال بودند که از خوشی زیاد روی و ریش بزرگان ما را بوسیدند. در همان ساعات یکنفر از پیش خدمت های ارگ دو فرزند خوردسال شاه ولی خان را هریک عبدالولی جان دوساله و برادر دیگرش را نزد پدرشان آورد که خوشی کرنیل صاحب صد چند گردید. مردم کابل با ما شناخت نداشتند و هم نمیدانستند که وزیر و میسود و سران شان کی ها هستند و به جهت انتقال از فتح کابل تنها به این شعار اکتفاء میکردند که "زنده و پاینده باد فاتحان کابل" و در بعضی جا این آواز هم بلند بود که "زنده باد غازی امان الله خان".

با رسیدن شاه ولی خان از چهلستون به کابل بزرگان و سرشناسان و سردارهای کابل از خانه های خود بیرون شده و به دور اسب شاه ولی خان حلقه زده و قدم بقدم او را استقبال کردند و کسی متوجه پاهای آماسیده و سران برهنه ما نشدند که ما کی و چکاره هستیم. در آنوقت یک بار دیگر بر من این احساس پیدا شد که اعلیحضرت غازی امان الله خان از دست همین سرشناسان و سرداران مجبور شد تاج و تخت پدري خود را به یک دزد و قطاع الطریق واگذار شود و او بتواند تمام افغانستان را در قبضه خود درآورد. (برای شرح مزید: صفحه 301 - 314)

بروز 18 میزان سردار شاه محمودخان دریکی از سنگرها که من در آنجا حاضر بودم، براسب سوار با یک تعداد پهره داران خود آمد و بعد از معرفی ابرازنگرانی کرد که قرار مسموع سپهسالار پردل خان با شش هزار سپاه به کوتل خیرخانه رسیده تا ارگ را از محاصره نجات دهد و نیز سیدحسین با قوای خود از مزار بسوی کابل حرکت کرده

است. بجوابش گفتم: جرنیل صاحب شماغم نخورید، حبیب الله فعلاً در ارگ تحت محاصره است، با وجود همه مشکلات خدای پاک راه نصرت را باز میکند. در حضور شاه محمود خان به دهلچی های دستور دادم که دهل آغاز جنگ را بنوازند و سرعت به تعداد 1500 نفر را آماده جنگ با سپاه پردلخان ساختم و همچنان با فیرتوپ و ماشیندار فشار را برمحصاره ارگ بیشتر کردم. عاقبت معلوم نبود که چه میشود، بعضی ها فکر میکردند که شهرکابل در این جنگ غرقه درخون خواهد شد. قوای پردل خان در کوتل خیرخانه به جنگ آغاز کردند و ما یک دسته از قوای خویش را از سمت بی بی مهر و گماشتیم تا به قوای دشمن به مقابله بپردازند. جنگ شدت گرفت و به حواشی شهر رسید و آنها سعی داشتند تا ارگ را از محاصره خارج سازند. در این اثنا سپهسالار پردل خان از طرف یکی از قوای ما کشته شد [میگویند کسی از عقب بر او فیرکرد] و با مرگ او نظم قوایش سرعت از هم پاشید و همه راه فرار درپیش گرفتند. کسانی که میگویند جنگ با پردل در شهر آراء واقع شده بود [اشاره به ادعای شاه ولی خان است] آنها از جنگ واقف نبوده و نه در جنگ اشتراک داشتند.

برگشته شدن پردل فوراً در شهر پیچید و کسانی که با ما در جنگ اشتراک نکرده و مصروف دیدار با دوستان خود در شهر بودند، فوری خود را به محل جنگ رسانیده و حتی از دیدن ابهت جسد پردل با لباس سپهسالاری می ترسیدند. در اثر اصرار شاه ولی خان و شاه محمودخان که می گفتند برای ضعف روحیه و عبرت طرفداران حبیب الله باید جسد پردل خان را برای مدتی در چوک کابل آویزان کرد، موافقه

کردیم. رزمندگان ما قوای فراری دشمن را تا قلعه مراد بیگ و حسین کوت تعقیب کردند و اما پس از دفع دشمن سعی ما بیشتر بر محاصره ارگ متمرکز گردید. بعد از مشوره با بزرگان از جمله محمدگل خان مومند و زمرد خان جدران تصمیم گرفته شد که باید هرچه زودتر حمله بر ارگ را آغاز کرد.



منظر آویزان کردن جسد پردل در چوک کابل

همان بود که صبح زود 20 میزان بر طبق تصمیم مشترک بر ارگ حمله شروع شد و توپهای ما که در دامنه کوه های

آسمائی و شیردروازه تعبیه شده بودند، با آنکه شاه ولی خان و شاه محمودخان به دلیل زندانی بودن خانواده های شان در ارگ موافق نبودند، به جانب ارگ شروع به انداخت کردند. تبادلۀ فیرهای توپ از هر دو طرف به شدت ادامه داشت، دفعتاً آواز مهیب انفجار از داخل ارگ شنیده و متعاقباً دود سیاه از آنجا بلند شد. معلوم شد که یکی از گلوله های توپ به مخزن بزرگ جبه خانه ارگ اصابت نموده و آنرا منفجر کرده است. (شرح مزید: صفحه 314-323)

در همان شب 19 میزان حوالی ساعت 9 بجه بعد از نماز خفتن حضرت گل آغا مجددی [محممصداق خان] برادر نورالمشایخ صاحب با دو نفر مالاها به معیت سردار علیشاه خان با یک پیام شفاهی از جانب حبیب الله بوسیله موتربه محل اجتماع بزرگان قومی آمدند. مقصد از پیام او همانا طلب امن برای جان خود و اطرافیانش بود که میخواست ارگ را ترک کند، به شرطیکه او را بگذارند بجای امن برود. ما سران قوم به شمول شاه ولی خان و شاه محمودخان به تدویر جرگه پرداختیم و فیصله کردیم و به حضرت صاحب ابلاغ نمودیم که مختصر آن چنین بود: جنایاتی که حبیب الله در ظرف 9 ماه سلطنت خود مرتکب شده، به همه معلوم و آشکار است و ما مجبور شدیم تاج و تخت را بزور تفنگ از او پس بگیریم و به مالک و وارث اصلی آن بسپاریم. چطور امکان دارد که ما قاتل ملت را امن دهیم و بگذاریم فرار کند. حکم شریعت آن نیست که به قاتل ملت امان داد و در این راه 210 نفر از رزمندگان ما جانهای خود را قربان کرده و 50 نفر معلول و زخمی شده اند. ما ارگ را بزور تفنگ اشغال خواهیم کرد و ترا با یارانت دست

بسته خواهیم گرفت. از شما حضرت صاحب و همراهان می خواهیم شب با ما باشید تا فردا صبح حبیب الله را با زنجیر دست بسته در اینجا حاضر خواهیم کرد.

این نظر بزرگان قومی بود که ابراز گردید، و اما سردار شاه ولی خان در حضور بزرگان عاجزانه شروع به سخن کرد و مرا مخاطب قرار داد که اگر شما به ارگ حمله کنید، خانواده ما در آنجا زندانی هستند و حیات شان در خطر می افتد. در این موقع محمدگل خان مومند از بزرگان خواست به دلیل زندانی بودن خانواده باید حق تصمیم را به شاه ولی خان و شاه محمود خان داد و همه نظر او را پذیرفتند. آنها به جواب گفتند که: حبیب الله ملت را پارچه پارچه کرده و حالا امن می خواهد، از طرف ما برایش امن داده میشود که با آل و عیال خود از راه شمالی ارگ به کوه دامن برود و در جبهه خانه دست نزند. این جوابیه را همدست حضرت صاحب ارسال داشتیم و آنها بساعت ده بجه شب دوباره بطرف ارگ رفتند و ساعتی بعد اطلاع یافتیم که حبیب الله قبل از رسیدن این پیام با استفاده از فرصت از راه برج شمالی ارگ بطرف کوه دامن فرار کرده و ساعتی بعد رزمندگان ما به ارگ داخل شده و ارگ را تصرف کردند و همه زندانی ها را به شمول خانواده منسوب به محمدنادرخان و برادرانش از زندان آزاد کردند و خانواده را به جای محفوظ انتقال دادند و با این ترتیب فتح ارگ در همان شب صورت گرفت و مردم مظلوم افغانستان از شر و فساد حبیب الله و رفقاییش آزاد گردیدند و رزمندگان ما که برای سرنگونی حکومت سقوی عهد بسته بودند، آنرا موفقانه ایفاء کردند. (شرح مزید: صفحه 323 - 329)

مبحث بیست و یکم

ارگ چگونه سقوط کرد؟

(خاطراتی از داخل ارگ)

خاطره سردار اسدالله خان سراج:

اسدالله خان سراج (پسر امیر حبیب الله خان شهید - یگانه خواهرزاده محمدنادرخان) که در آنوقت 19 سال داشت، بعداً در کتاب: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید" شرحی دارد از خاطرات ایام زندان خود که ذکر مختصر آن در ارتباط با موضوع سقوط ارگ بدست قوای قومی و فرار حبیب الله و یارانش در آن شب و روز بسوی شمالی خالی از دلچسپی نخواهد بود. او می نویسد: «در آنزمان من به ارگ محبوس بودم، هفت نفر از خانواده محمد اکبرخان قوماندان که از ارغندی [لوگر] بودند، وزیرمالیه مرحوم میرهاشم خان، غندمشرعلیشاه خان (سلیمان) و محمدنعیم خان (برادرزاده سپهسالارنادرخان) و من در یک اطاق بسر می بردیم. کپتان محبس از باشندگان کلکان بود و از شخص بچه سقاء گرفته تا همه مربوطینش به وی احترام می گذاردند و او را کاکا خطاب میکردند... کپتان بعد از نماز صبح چندبار به اطاق آمد و مضطرب معلوم می شد و گفت که: "آوازه است که نادرخان به چهارآسیاب رسیده است و میخواهد کابل را بگیرد. امیرصاحب بچه های کوهدامن را فرستاده تا دم شان را بگیرد... چندروز قبل امیرصاحب قوای زیاد به مشرقی

فرستاد، اما فکر نکرد که کابل خالی میشود. نادرخان همین که کابل خالی شده شروع به حمله کرد، خدا فضل کند." روز بعد صداهای شلیک تفنگ شنیده شد، یک میل توپ 9پن را بالای دروازه ارگ، جائیکه ما محبوس بودیم، آوردند و شروع به فیر بالای کوه آسمانی کردند. پس معلوم می شد که کوه آسمانی اشغال شده بود. این انداخت دوام داشت و یک توپ 105 فرانسوی از داخل باغچه ارگ نیز بدان طرف آتش میکرد.»

«روز بعد ارگ تماماً زیر محاصره درآمد، از حصه گنبد کوتوالی بالای ارگ فیر می شد، از آنرو ما نمیتوانستیم از اطاق محبس خارج شویم. ساعتهای 2 یا 3 بجه بعد از ظهر بود که یک مرمی به اطاق متصل جبه خانه فیر شد و آنجا را آتش گرفت و به تعقیب آن مرمی دیگری به قسمت جنوبی دیوار ارگ اصابت کرد که خاک و گرد زیادی از آنجا بلند شد. بجه سقاء برای آنکه ارگ از تعرض در امان بماند، عایله سپهسالار را به آنجا انتقال داده بود... در باغ عمومی یک ضرب توپ فرانسوی 105 آماده آتش بود. کندکمش محمد یعقوب خان که از فارغان مکتب توپچی فرانسه بود، توپ را به نشان توجیه کرده میخواست فیر کند، قرار گرفته محمد یعقوب خان سردار شاه ولی خان گفت: میخوام شخصاً امر سپهسالار را اجراء کنم چه عائله خودم نیز در ارگ میباشند و توپ را فیر کرد. رخنه ایکه بدیوار وارد آمد، در اثر همین فیر بود و بعداً توپیکه از "تخت شاه" [محل مرتفع در کوه شیردروازه] فیر شد، باعث آتش سوزی گردید... آتش سوزی بالا گرفت و آتش به اطاق هائیکه مقابل اطاق ما و برای رهایش قلعه بیگی ارگ بود، سرایت کرد. ما را

از اطاق خارج کردند و به صحن سرا آوردند. نمیدانم چطور که خود را تا آشپزخانه رسانیدیم، چه صندوقهای کارتوس که روی سرک گذاشته شده بود، یکی بعد از دیگری آتش می‌گرفت. عصر همان روز در حالیکه ما مشغول عبادت بودیم، مرمی توپ به گوشه آشپزخانه اصابت کرد، اما کدام خساره جانی نرسانید.»

«بعد از ادای نماز عصر شخصی آمد وفت: شما را امیر صاحب احضار کرده، غندمشر علیشاه خان، محمدنعیم خان و من روانه گلخانه ارگ شدیم. در دهلیز گلخانه بچه سقاء ایستاده بود، تا ما را دید گفت: "ببینید با شما پیش آمد خوب شده و عایله تان زنده و سالم هستند"، روبه طرف علیشاه خان کرده گفت: "میخواهم با حضرت [مقصد محمداصادق خان مجددی بود] نزد نائبسالار شاه ولی خان که قوماندان است، رفته و برایش بگوئی که آتش بس کند، ما تسلیم می شویم و باشما جنگی نداریم، باید مسلمان کشی نشود." سپس نعیم خان و مرا مخاطب قرارداد گفت: "شما نزد عایله تان بروید" و به نفر اشاره کرد تا ما را همراهی کند.»

«غندمشر علیشاه خان از دروازه شمالی که بطرف دلکشا واقع است، همراه یک شخص مؤظف با یک بیرق سفیدخارج شد. محمدنعیم خان و من نزد عایله به کوتی باغچه در قسمتی که دواخانه ارگ واقع بود، آمدیم و همه متعلقین را به صحت و عافیت یافتیم. ساعتی بعد، دیگر هم اطاقی های ما را نیز آنجا آورده در عمارتی که مقابل دواخانه واقع بود، جا دادند. هوا تاریک شده بود، کپتان محبس آمده مرا گوشه کرده گفت: "بچه سقاء می گریزد و اگر مرا امان داده میتوانی، با شما می باشم ورنه با او میروم"، گفتم: تا بتوانم از توحامیت میکنم با

ما باش کسی به تو غرض دار نمیشود... بعداً دیگر محبوسین داخل ارگ را که تعداد شان به پنجاه نفر میرسید، به کوتی باغچه آوردند. شب را برای ما نان مکفی از آشپزخانه آوردند و بعد از مدتها طعام لذیذ خوردیم و شکرانه خداوند را بجا آوردیم.»

اسدالله خان سراج در ادامه می نویسد: «ارگ از سقوی ها خالی شده بود و همه رفته بودند. مرحوم میرهاشم خان وزیرمالیه شخصاً رفت تا خزانه را بررسی نماید. در باز بود و هرکدام از سقویها مقدار پولیکه می توانستند، با خود برده بودند. وزیرمالیه در را بسته و قفل زد که در آن اثنا بمی انفلاق کرد، ولی صدمه به وی نرساند. سقوی ها فشنگ و قطارهای کارتوس خود را روی خیابانهای ارگ جا گذاشته بودند، وزیرمالیه آنها را جمع آوری کرده بین یک تعداد از محبوسین و عمله ارگ که از کابل و شش گروهی آن بودند و با سقاء نرفته بودند، تقسیم کرده ایشان را برای مدافعه به برج ها و دروازه ارگ گماشتیم تا مبادا سقاء عایله خود را جابجا نموده و دوباره برگردد. تعداد مدافعین به حدود صد نفر میرسیدند.»

«نیمه شب از دروازه جنوبی بمن اطلاع دادند که شخصی از طرف نائب سالار شاه ولی خان [او تا آنوقت رتبه کرنیلی داشت، نه نائب سالاری] آمده و میخواهد عایله را با خود ببرد، امر شما چیست؟ شخصاً رفتم و با آورنده پیام از عقب دروازه صحبت کردم، موصوف فرقه مشر محمدهاشم خان کاکر [مشهور به زوزو] بود که با یک تعداد محافظ برای بردن عایله مؤظف شده بود. چون او را می شناختم، عایله و دیگر محبوسین را از ارگ خارج کرده پیاده راه افتادیم و تا

مقابل وزارت خارجه رسیدیم. در آنجا خود سردار شاه ولی خان انتظار داشتند. عایله بطرف خانه محمدهاشم خان کاکر واقع قلعه هزاره های چنداول روانه شدند و دیگر محبوسن را نائب سالار شاه ولی خان به محل قوماندانی خود فرستادند تا شب را آنجا بسر برده و فردای آن به خانه های خود برگردند. کپتان محبس نیز شامل آنان بود و بچه سقاء از فرستادن غندمشر علیشاه خان استفاده کرده با عایله خود جانب جبل السراج گریخت.» (شرح مزید کتاب: "رویداد های مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادر شاه شهید"، نوشته سردار اسدالله خان سراج، صفحه 93 - 98)

یادی از میرهاشم خان وزیرمالیه امانی در زندان سقوی:

میرهاشم خان یکی از شخصیت برجسته و نامدار عصر امانی بود که از ماه سنبله سال 1301 شمسی تا سقوط سلطنت شاه امان الله غازی مدت هفت سال به حیث وزیر مالیه با جدیت خاص ایفای وظیفه کرد. او بنیان گذار نظام مالی جدید افغانستان و یکی از حامیان سرسپرده شاه امان الله و اصلاحات اداری آن عصر بود.

پس از آنکه حبیب الله کلکانی اعلام سلطنت کرد (28 جدی 1307)، دست اندرکاران رژیم، جمعی از بزرگان دوره امانی به شمول میرهاشم خان را در یک محفل بزرگ درارگ احضار کردند تا سندی را که قبلاً تهیه شده بود، ناخوانده به امضای آنها برسانند. حبیب الله با هریک از مدعوین کوتاه سخن می گفت و جهت امضای کاغذ هدایت میداد، تا آنکه نوبت میرهاشم خان رسید و پس از مکالمه کوتاه ولی خشن، امیر حبیب الله کلکانی به او گفت: "برو با

مانان و نمک شو! وزیر دربار برای تان یک کاغذ را میدهد و شما باید به آن امضا کنید.» (ریه ستیوارت، کتاب: "آتش در افغانستان"، ترجمه یار محمد کوهسار کابلی، چاپ پشاور، 1380 ش، صفحه 117) این همان کاغذ طومار گونه بود که ناخوانده از طرف 75 نفر حاضرین مجلس امضا شد و اولین فرمانی بود که بغرض بطلان همه اجراءات دوره امانی تهیه و به نشر رسید (متن مکمل اعلامیه دیده شود در کتاب: "از عیاری تا امارت - امیر حبیب الله کلکانی"، نوشته عبدالشکور حکم، صفحه 304 تا 310)

میرهاشم خان متعاقب این جلسه از کوشش های خود جهت اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله خان دست نکشید و خواست به شاه که هنوز در قندهار بود به نحوی در برگشت به کابل کمک کند، اما وقتی شاه امان الله غازی پس از شکست غزنی تصمیم به ترک وطن گرفت و بتاريخ 2 جوزا 1308 (23 می 1929) سرحد کشور را بطرف هند برتانوی به قصد ایتالیا ترک کرد، بر میرهاشم خان سخت تمام شد و نا امید گشت. در همین موقع محمدنادرخان برای جلب همکاری میرهاشم



خان نامه ای عنوانی او نوشت و به کابل ارسال کرد. این نامه قبل از آنکه بدست موصوف برسد، در دست سقوی ها افتاد و همان روز عسکر سقوی به خانه او هجوم آوردند و پس از چوروچپاول خانه اش، او را با خود بردند و در ارگ زندانی ساختند.

علامه فیض محمد کاتب در کتاب "تذکر الانقلاب" در این باره می نویسد: «روز جمعه چهارم صفر مطابق بیستم سرطان 1308 (11 جولای 1929) از وصول مکتوب محمد نادرخان به وزیرمالیه عهد اعلیحضرت امان الله، میرهاشم که از قرب رسیدن خود در کابل نوشته و تسلیت به او داده، ضمناً اشارتی کرده بود که به ذریعه تبلیغات و هدایت اگر بتواند اهالی کابل و اطراف قریبه آنها که از سالاراهل ضلالت و شقاء پسر سقاء متنفر و جگرخون بودند، برخلاف او برانگیزد، به ذریعه تلیفون به قوماندانی امر حبس و توقیف او و برادرش را کرد.» (کاتب، فیض محمد: "تذکر الانقلاب"، به اهتمام: علی امیری، چاپ جرمنی، 2013، صفحه 309)

میرهاشم خان وزیرمالیه (عکس بالا) از تاریخ 20 سرطان تا سقوط کابل و فرار حبیب الله کلکانی در ارگ زندانی ماند، ولی برادرش سیدحبیب خان پس از چند روز از زندان رها گردید. او در این مدت که با سه عضو خانواده محمدنادرخان در یک اتاق زندانی بود، با آنها ملاطفت زیاد داشت و در تهیه ضروریات شان از هیچ نوع کمک دریغ نکرد، حتی یک بار که سقوی ها میخواستند او را به مقصد اعدام یکجا با اسدالله خان سراج و علیشاه خان ببرند، او با دادن پول حیات خود و آن دو جوان را خرید و از مرگ نجات داد.

سردارعلیشاه خان سلیمان و بیان یک خاطره از زندان سقوی:

در این ارتباط می‌خواهم جریان صحبت خود (نویسنده این سطور) را با سردارعلیشاه خان که باهم در بلاک اول زندان پلچرخی مدتی زندانی بودیم، به حیث یک روایت تاریخی بیان نمایم: بعد از کودتای ثور 1357 و شهادت محمد داود اولین رئیس جمهور کشور و بیست تن از افراد فامیل او، حکومت خلقی - پرچمی تصمیم گرفت تا همه اعضای خانواده به اصطلاح خودشان "آل یحیی" را اعم از مرد و زن و پیر و جوان - تاجائیکه توانستند، به زندان نیمه کاره پلچرخی زندانی کردند. دوماه و چندی بعد از کودتا من با جمعی از استادان پوهنتون نیز به آنجا زندانی شدیم. در جمله زندانی های خاندانی یکی هم سردارعلیشاه خان سلیمان - مرد مسن و اغلب مریض بود که بیشتر اوقات را با پسرش (ولی شاه) و دوسه نفر دیگر از اعضای خانواده در اتاق کوچک محبس می گذشتاند. پس از یکسال که تاحدی شرایط در داخل دهلیزهای زندان از شدت اولی بازمانده بود و زندانی ها میتوانستند یکی به اتاق دیگر درعین دهلیز بروند، من هم روزی برای احوال پرسی به اتاق سردارعلیشاه خان رفتم و باهم برای یک ساعت از هرطرف صحبت کردیم. او که میدانست من نواسه میره‌اشم خان مرحوم هستم، ضمن تعریف و تمجید از کمکهای او هنگام حبس شان در زمان سقوی (چنانچه از قول سردار اسدالله خان سراج فوقاً تذکر رفت) به بیان مختصر خاطرات خود از همان دوره سقوی پرداخت و گفت: روزهای دشوار را در آنوقت گذشتانیدیم، وقتی سپهسالار و برادران شان همه به خارج و بعضی به

اطراف کشور بودند و بچه سقو کابل را اشغال کرد، مال و منال همه بزرگان کابل از جمله خانواده های ما را چور و چپاول کردند، لذا تعدادی از ما به خانه حضرت صاحب و برخی به بعضی جا های دیگر پناه بردیم. وقتی به سقوی ها از ورود سپهسالارمحمد نادرخان به هند و متعاقباً به خوست اطلاع رسید و مقابله با آنها آغاز شد، بچه سقو امر کرد تا همه افراد خانواده اعم از زن و مرد و طفل و پیر و جوان را در ارگ زندانی نمایند. از مرد ها تنها من و سرداراسدالله خان بودیم که هر دو تازه پا به جوانی گذاشته بودیم.

سردارعلیشاه خان افزود: در زندان از جمله بزرگان دوره امانی یکی هم جناب وزیر صاحب مالیه میرهاشم خان با ما بود که از زهر ناحیه با خانواده ما در آن وقت دشوار کمک و استعانت میکرد. تقریباً ماه های اسد 1308 بود که صبح وقت من و اسد الله خان را نفری سقوی زنجیر و زولانه کردند و از اتاق بیرون بردند و وقتی بیرون شدیم، چشم به وزیر صاحب افتاد که او را نیز زنجیر و زولانه کرده و اطرافش را چند عسکر گرفته بودند. دیدم وزیر صاحب با یکی از کلانترهای سقوی به تنهائی صحبت میکند. در این وقت احساس کردیم که ما هر سه را برای اعدام می برند. بهر حال آن شخص بعد از صحبت با وزیر صاحب رفت و پس از دقایقی برگشت و وزیر صاحب را بسوی یک دفتر با خود برد. ما دونفر فکر کردیم که تا چند دقیقه دیگر نوبت ما نیز میرسد. پس از تقریباً نیم ساعت دیدیم که وزیر صاحب را دوباره آوردند، ولی زولانه در پا نداشت و امر شد که زولانه های ما را نیز باز کنند و ما را دوباره به اتاق ما بردند که از این معما هیچ نفهمیدیم.

بعداً از وزیر صاحب مالیه جریان را پرسیدم که چه شد؟ مختصر گفتند که پول کار خود را کرد و ما فعلاً از خطر فوری بدور ماندیم و سرش را شور داد و آهی کشید و چیزی دیگر نه گفت. دلم بسیار نا قرار بود، چند روز بعد با استفاده از فرصت بار دیگر از وزیر صاحب خواهش کردم که کمی در باره برایم معلومات دهد و پس از اصرار من گفت: آنروز که ما سه نفر را برای اعدام می بردند، پیامی به قلعه بیگی سقو فرستادم که قبل از اعدام میخواهم یک رمز را برایش بگویم. او مرا نزد خود خواست و باهم خصوصی صحبت کردیم و برایش گفتم که پولهایم نزد چند نفر است، اگر مرا اعدام کنید، آن پولها همه به هدر میروند. میخواهم شما این پولها را به نحوی از آن اشخاص حصول نمائید و بعد هرچه تقدیر من باشد، به آن راضی هستم. با اینکار موافقه نمود و امر کرد که زولانه ها را از پاهایم باز کنند و کاغذی داد که عنوانی یکی از آن اشخاص بنویسم و طلب امانت خود را نمایم که بدست آورنده پرزه هذا تسلیم دارد.

علیشاه خان گفت: هنوز کلام وزیر صاحب مالیه تمام نشده بود که پرسیدم با برگشتن شما چرا زولانه های من و اسدالله خان را باز کردند و از اعدام ما منصرف شدند؟ در جواب گفت که خدا کمک کرد و شما نیز نجات یافتید! همینقدر به قلعه بیگی سیدمحمد گفتم که این جوانان چه گناه کرده اند و چرا با اعدام آنها برای خود دشمن می خرید؟ این گفته اثر بخشید و به نفر مؤظف خود امر کرد تا هر سه ما را دوباره به زندان آوردند. روزها گذشت و اواسط ماه میزان بود و شنیدیم که گروه های مخالف سقوی در حاشیه شهر نزدیک شده اند و ارگ در محاصره قرار دارد. آواز فیرهای توپ

از داخل ارگ به بیرون به شدت ادامه داشت و در داخل ارگ یک نوع بی نظمی به مشاهده میرسید و عساکر سقوی در حال حمله و قسماً گریز بودند. حوالی شام بود که وزیر صاحب مالیه اطلاع یافته بود و آهسته به من گفتم که امر شده شما یک نامه امیر را به طرف مقابل برای مصالحه بین طرفین ببرید. با شنیدن این حرف ترسیدم که مبادا این یک دام باشد، ولی چاره دیگر نداشتم. همان بود که ساعتی بعد عسکر آمد و زولانه مرا شکست و مرا با خود برد به محوطه سرا که در آنجا موتری انتظار مرا داشت؛ وقتی مرا سوار موتر کردند، چشمم به حضرت صاحب محمد صادق جان افتاد، به من گفتم که در کنارش بنشینم. در تاریک شب با سواری موتر همراه چند عسکر از ارگ بیرون شدیم و به سمتی رفتیم که ندانستم کجا بود. موتر توقف کرد و جمعیتی از مردان مسلح در آنجا بودند و ما را بردند نزد یک تعداد کسانی که هیچ یک آنها را نمی شناختم، ولی معلوم شد که از جمله بزرگان و سران مخالفین حکومت بودند. پس از احوال پرسی نشستیم و حضرت صاحب کاغذ را از دستم گرفت و به یکی آنها داد و گفتم که منتظر احوال هستم و هر دو خداحافظی کردیم و دوباره مرا به ارگ آوردند. سردار علیشاه خان پس از مکث ادامه داد و گفتم: همان شب خبر فرار حبیب الله و اراکین او از ارگ به ما رسید و وزیر صاحب مالیه به ما گفت که همین حالا به شاه ولیخان پیغام فرستادم که حبیب الله از ارگ فرار کرده و در ارگ جز زندانی ها کسی دیگر نمانده و هرچه زودتر به اینجا آمده و ارگ را تسلیم شود و گفتم که تا آمدن آنها من اینجا می مانم و بعد تسلیمی ارگ به خانه میروم.

علیشاه خان این رویداد را در زندان پلچرخی در حالی برایم بازگو میکرد که در روی زمین در بستر خود پاها را دراز کرده و دور چشمانش اشک حلقه زده بود و با یاد آن روزها آهی کشید و گفت: رضای خدا نبود که بمیرم و زندگی من و اسدالله خان در عالم اسباب مرهون لطف پدرکلانت است که خداوند بزرگ او را رحمت کند و هر وقت آن روزها یادم می آید، درحقتش دعا میکنم.

درارتباط با نکات متذکره فوق قابل یادآوری است که: وقتی میرهاشم خان ارگ را به شاه ولی خان تسلیم داد، سپهسالارمحمد نادرخان به چهلستون رسیده بود و روزبعد جمعی از شخصیت ها به دیدن شان در قصرچهلستون رفتند. سید قاسم رشتیا درکتاب خاطرات خود دراین ارتباط می نویسد: «سپه سالارقبل ازداخل شدن به کابل، درچهلستون توقف نموده و اشخاص روشناس کابل به ملاقات شان شتافتند که پدر و کاکای من [میرهاشم خان] هم درمیان آنها بودند. بطوریکه از زبان پدرم وعده دیگری از اشخاص حاضر مجلس شنیدم، سپه سالارازاهل مجلس درباره موقف خود راجع به زعامت آینده کشوراستفسارنمود واکثرحاضرین ایشان را مناسبترین شخص برای احرازمقام سلطنت وانمود کردند. اما چند تن محدود که درجمله آنها محمد ولی خان وکیل، شیراحمد خان رئیس شورا [شوهرخواهرمحمد نادرخان] ومیرهاشم خان وزیرمالیه شامل بودند، چنین نظریه دادند که مناسبترآن است که فعلاً سپه سالاربه حیث وکیل سلطنت شناخته شده و فیصله موضوع پادشاهی را به لویه جرگه واگذار نمایند.» (کتاب :

خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا - 1311 تا 1371، چاپ اول، 1376، صفحه 9)

میرهاشم خان روز قبل از ورود محمدنادرخان از چهلستون به سلام خانه ارگ، به دیدار شاه ولی خان و شاه محمودخان به مرکز مؤقت آنها منزل شخصی غلام نبی خان در جوار مسجد شاه دوشمشیره (ع) رفت و ضمن صحبت از مشکل گوش خود که هنوز صدای های انفجار در ارگ او را اذیت میکرد، یادآور گردید و برایش گفته شد که جهت تداوی فوری داکتر را می فرستند. شب داکتر قریشی به خانه آمد و چند قطره دوا در گوشش چکانید و رفت. نیمه های شب میرهاشم خان دچار ضیق النفس شدید گردید و با مشکل سر به بالین گذاشت و به خواب رفت، خواب ابدی که دیگر هرگز بیدار شد و با این حال خاموشانه صبح زود 24 میزان 1308 جان به حق سپرد. روحش شاد و یاد این فرزند خدمتگار واقعی وطن گرامی بادا! (برای شرح مزید دیده شود: مقاله "برگی از تاریخ و یادى از رجال نامدار کشور- میرزا میرمحمدهاشم خان وزیر مالیه"، از این قلم، منتشره وبسایت افغان جرمن آنلاین، مورخ 30 جون 2020)

مبحث بیست و دوم

گزارشی از فتح کابل و گریز امیر بسوی شمالی

(بروایت رئیس ضبط احوالات سقوی)

خواجه جان خان صاحبزاده که یکی از معاریف سرشناس پروان بود، چهارپسرداشت و همه به دلیل اقامت تبعیدی پدرشان در زمان امیر عبدالرحمن خان درپشاور، با تعلیم بارآمده و پس از برگشت به وطن در عصر سراجیه و امانی صاحب مقام در دولت گردیدند، اما به دلیل اختلاف نظر با اصلاحات امانی همه آنها در ردیف همکاران و معتمدان خاص امیر حبیب الله کلکانی قرار گرفتند و هر یک به مقامهای ارشد و حساس سقوی مقرر شدند، چنانچه برادر بزرگ عطاالحق وزیر خارجه، برادر دومی نایب سالار محمد صدیق خان قوماندان عمومی قوای سقوی در سمت جنوبی، برادر سومی شیرجان خان به حیث وزیر دربار و در واقع صدراعظم و برادر چهارمی محمد کریم خسروی به حیث رئیس ضبط احوالات رژیم سقوی ایفای وظیفه میکردند.

محمد کریم خسروی صاحبزاده که شخص صاحب قلم بود، بعداً در سالهای اخیر سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به نویسندگی پرداخت و مقالاتش در روزنامه کاروان به نشر میرسید، از جمله یکی هم سلسله مقالاتی درباره رویدادهای مربوط به دوره امیر حبیب الله کلکانی میباشد که در شماره

های متعدد سال چهارم (1351) آن روزنامه به نشر رسیده است. در اینجا با استفاده از آن نوشته ها میخوایم به نکاتی مهم گزارش محمدکریم خسروی رئیس ضبط احوالات رژیم پیرامون چگونگی سقوط ارگ و فرار امیرحبيب الله و یاران نزدیکش بطرف شمالی مختصراً مطالبی را خدمت تقدیم داریم، البته با این اشاره که سلسله مقالات او در این باره در اخیر دوره سلطنت و آنهم با رعایت شرایط و الزامات آنوقت محتاطانه تحریر و به نشر رسیده است.

اومی نویسد: «اینکه شاه ولی خان به همکاری شاه محمودخان حسب هدایت نادرخان به سنگرهای دهقانان [او قوای سقوی را در نوشته خود بنام "دهقانان و یا قوای دهقانی" و قوای مخالف را بطورکل بنام "قوای مزدور" می نامد که برای رعایت امانت نقل قول در اینجا عین دو نام ذکر میگردد] هجوم آورده، محاذ بعد محاذ با دادن تلفات تسخیر می نمود، تا اینکه به اطراف کابل رسیدند. قوای دهقانی از کاسه برج بالاحصار و تپه مرنجان بر قشون مزدور با شلیک های توپ اقدام نمودند که تلفات بر قوای مزدور وارد آوردند و قوای مزدور متفرق گردید. امیر [حبيب الله] با عده پیروانش، مزدوران را از تپه شکست داده زیر تپه راند و خودش با نفرش بسلامت رسید، اما گفت: "مزدوران بسیار است و عده ما هم محدود است که از پیشروی آنها جلوگیری شود، ساعتی بعد باز هم هجوم می آوردند و تپه و قلعه [بالاحصار] را تصرف میکنند. چون نفر قلعه همه با حمیدالله [برادرش ملقب به سردار علی] به مشرقی رفته بودند، قلعه با اسلحه و جبه خانه و عده محدود محافظ سپرده شده بود. آنها تا آخرین فرد در مقابل قوای مزدور جنگیدند تا

همه آنها کشته و قلعه بدست مزدوران افتاد، خلاصه امیر با عده از همکارانش به موترسوار و داخل ارگ شدند و عده مامور گردید تا توپچی ها را با توپ ها داخل ارگ آورند، چنانچه تا شام توپها و توپچی ها داخل ارگ آورده شد، در خود ارگ هم 220 نفر موجود بود که 80 نفر آن کوهدامنی و کلکانی و باقی ملازمین خوانین بودند که در ارگ وجود داشتند.»

محمد کریم خسروی در ادامه می افزاید: «ارگ از طرف امیرحبیب الله امرقلعه بندی داده شد؛ صدای فیرها از هر طرف بگوش رسیده و نزدیک شده رفت تا اینکه افراد پردل سپهسالار در "وزیرآباد" رسید و نعره ها بگوش ها رسید که خاطر جمع باشید، رسیدیم. امیرامربازکردن دروازه های ارگ را داد... صدای تفنگ عساکرپردل با نعره های الله اکبر که خیلی نزدیک شده میرفت، بگوش رسید و دلهای محاصره شدگان تازه قوت گرفته بود که ناگهان صدای فیرهای تفنگ ها خاموش گردید. همه متحیر و سراسیمه یکی بطرف دیگر دیده با اشاره می پرسیدند که علت این خاموشی چیست، اما کس نمی فهمید تا نفر از میدان جنگ رسیده و به حبیب الله گفت: پردل توسط شخصی از پشت سر زده شده و لشکرش سراسیمه شده، خود سرانه راه کوهدامن را در پیش گرفتند. این خبر ناامیدی زیادی بار آورد و دروازه های ارگ دوباره محکم گردید... بعد از طعام شب تلفونی از بالا حصار رسید که در آنجا 43 نفر مانده و دیگران کشته شده، اگر کمک نرسد، مزدوران از راه دروازه خونی داخل شمال بالا حصار شده آنجا را محاصره خواهند کرد و جبهه خانه از دست میرود...»

او در ادامه می‌نگارد: «صبح بعد از طلوع آفتاب به روی قلعه برآمدیم، ناگهان برسرما از کوه آتش باری صورت گرفت. افراد تحت امر ما به مقابله پرداختند و بعداً معلوم شد که همه شهید شده بودند و مواضع شان توسط قوای مزدور اشغال شده بود.... دیگر صدای تفنگ از قلعه [بلااحصار] نبرآمد، اما از طرف جنوب (چمن حضوری و قلعه حشمت خان) حمله شدید لشکر مزدور رسید و تمام روز با مزدورگشی گذشت. بعداً خبر رسید که ارتفاعات همه کوه ها بدست مزدوران افتاده و مزدوران قدم بقدم نزدیک شده میرفت. ... من قبل از دمیدن شفق با عده از بلااحصار پایان شده از راه سیاه سنگ خود را به تپه مرنجان انداخته به تپه بی بی مهر و رسانیده و از آنجا خود را به دروازه شمالی ارگ رسانیدم و امیر را زیارت کردم. امیر از وضع بیرون پرسید، گفتم که مردم جنوبی به جمع آوری ولجه [غنایم جنگی] گرفتار اند.»



عکس پایان از راست به چپ: امیر حبیب الله کلکانی، شیرجان خان صدراعظم و وزیر دربار، حمیدالله سردار اعلی - برادر امیر

محمد کریم رئیس ضبط احوالات رژیمن سقوی علاوه میکند که: «ارگ تقریباً محاصره شده بود. رسیدن عساکر پردل و کمک والی محسن و برادرانش و هم جنرالهای براننده که قوماندانی محاذات دور و نزدیک و مخصوصاً قلعه های کوه بودند، به نا امیدی مبدل گردید، زیرا همه کشته و یا زخمی و یا به شمالی رفته بودند. قاصدی هم از شمالی نمیرسید که از گزارشات کوهدامن آگاهی دهد که در آنجا چه می گذرد. تنها آوازه رسیدن جنرال خان محمد نجربی و عسکر او بلند بود که از مشرقی باید میرسید، اما این امیدهم به نا امیدی مبدل گردید، زیرا اوبطرف نجراب رفته بود. حمیدالله برادر امیرهم درجنگ با خوگیانی زخمی شده و از حرکت نبود و او را مخفیانه به ارگ آورده بودند و چهارنفر از خواهرزاده های امیر نیز زخمی شده بودند...».

او می افزاید: «از کنج کوچه شرقی ارگ بسمت جنوبی کوچه در حرکت بودم که یک گلوله توپ 36پن به دیوار جنوبی ارگ خورد و منفجر شد و بعد فیردوم و سوم صورت گرفت که بر اثر آن جبهه خانه آتش گرفت و آتش به گدامها سرایت و همه را طعمه حریق ساخت. امیربه نفرهای خود امرکرد سنگرهای بالا را ترک گفته و درسنگرهای دیوار زیرین ارگ جا بگیرند. سنگرهای دفاعی همه از دست رفته، چنانچه نان برای شب موجود شده نمی توانست، برق هم قطع شده بود... اما روحیه قوی بود، نه پروای نان داشتیم ونه از چراغ را؛ یک خاموشی مطلق حکمفرما بود و صدای های مدش انفلاق های بم برای ما یک سرگرمی شده بود. امیرفرمان داد مجلس اضطراری در داخل ارگ صورت گیرد و مجلس فیصله کرد که مقدار زیاد کارتوس با تفنگ ها و بم ها در نقاط

حساس جابجا و کمین گیرند و به جنگ ادامه دهند... وفدائیان از امیر خواهش نمودند که با فامیل های دهقانان و ارکان دولت دهقانی بسمت شمالی حرکت نمایند. پس همه از زن و مرد مسلح آماده حرکت بطرف شمالی شدند تا هر چه زودتر غرض حمله دوباره بکابل اقدام فوری نمایند و در این مجلس فیصله گردید که اولاً یک وفد به نادرخان فرستاده شود که لویه جرگه را تشکیل نماید و هرکس را قوم به پادشاهی انتخاب کرد، همه به او بیعت کنند و تا جمع شدن سران قوم در لویه جرگه جنگ معطل و هرجانب آتش بس را رعایت کند. دو عضو هیئت عبارت بودند از سردار علیشاه خان که با فامیل درارگ توقیف بود و یک نفر از قابچی باشی های تره خیلی بنام محدخان [او از حضرت محمداصاقد خان نام نمی برد]. هیئت از دروازه ارگ خارج گردید و هدایت داده شد که در بازگشت آن کسی مزاحم نشود. در حدود ساعت دوازده شب از اعضای هیئت تنها قابچی بازگشت، علی شاه خان هنگام برآمدن از ارگ درپایش گلوله خورده بود [حقیقت ندارد]. قابچی باشی گفت: شرط لویه جرگه را قبول و امر داده شد تا آنوقت از حمله بزرگ خودداری بعمل آید و از طرف ارگ هم باید فیر معطل گردد... فیر هردو طرف خاموش گردید، اما جبه خانه ارگ در گرفته یک محاربه شدید در داخل ارگ جاری بود که گوشها را کر می ساخت.»

به قول محمد کریم خسروی رئیس ضبط احوالات سقوی: «فامیل های حبیب الله و حمید الله و والی محسن و منصبداران کوهدامن و کلکان خورد و کلان به چهل نفر میرسید، برای حمل و نقل ایشان بیست اسب و سی یابو بکار داشت. کمندهای اسب خاصه درارگ بود و همه آماده حرکت شدند. سرپرست

این کاروان امین الله پدر امیر تعیین گردید و کاکاهایش محافظین دوطرف این کاروان تعیین شدند. امیر با یکایک فدائیان خداحافظی کرد و ایشان را به پایداری درجدال با مزدوران تشویق و آمادگی دوباره اشغال کابل را به ایشان به زودترین وقت نوید میداد و خودش با کاروان یکجا عازم کوه‌دامن گردید. ارگ کابل بتاريخ 25 میزان 1308 خلاف پیمان حمله عمومی عساکر که با مقاومت فدائیان مواجه شدند تا وقتی ادامه یافت که همه آنها جام شهادت نوشیدند و در هجوم بعدی دیگر مدافع وجود نداشت و مزدوران از بالای اجساد شیرمردان بخون خفته گذشتند و به چپاول ارگ پرداختند. این فتح از نادرخان نبود، بلکه فتح از انگلیس و روس بود که نگذاشتند آزاده ای را براریکه قدرت ببینند.» (متن فوق از نوشته محمدکریم صاحبزاده خسروی، تحت عنوان "علل ظهور حبیب الله و سیدحسین و سقوط حکومت امانی"، منتشره روزنامه کاروان، سال چهارم نشراتی، 1351، شماره های 210، 212 و 213 برگرفته شده و در کتاب "از عیاری تا امارت امیرحبیب الله کلکانی"، تألیف: عبدالشکور حَگم، چاپ اول، پشاور، 2002، صفحه 444 تا 453 با اختصار اقتباس گردیده است.)

از گزارش فوق معلوم میشود که قوای سقوی شکست های پیهم را در ارتفاعات کوه شیردروازه و در ادامه در بالا حصار متحمل شدند و تعداد بسیار زیاد قوای سقوی در این جنگ کشته شدند. طوریکه حبیب الله خودش اذعان داشت: تعداد آنها بسیار زیاد و تعداد ما بسیار کم بود. از این گفته واضح میشود که این ساحه در دست قوای چهار هزار نفری وزیر و میسود تحت امر جرنیل وزیری بود که از سمت

چهلستون خود را بسرعت به ارتفاعات شیردروازه رسانیدند و بر قوای سقوی دربالاحصار مسلط شدند. درعین زمان تعدادی از این قوا موفق شدند حین ورود در تنگناه "گذرگاه" بر کوه آسمائی نیز تسلط یابند و ارگ را از سمت دیگر زیر فشار قرار دهند.

به این متن رئیس ضبط احوالات سقوی که دربالا تذکار یافت، دقت شود که او به وضاحت می نویسد: «بعد از طعام شب تلیفونی ازبالاحصار رسید که در آنجا 43 نفر مانده و دیگران کشته شده، اگر کمک نرسد، مزدوران از راه دروازه خونی داخل شمال بالاحصار شده آنجا را محاصره خواهند کرد و جبه خانه از دست میرود...صبح بعد از طلوع آفتاب به روی قلعه برآمدیم، ناگهان برسرما از کوه آتش باری صورت گرفت. افراد تحت امر ما به مقابله پرداختند و بعداً معلوم شد که همه شهید شده بودند و مواضع شان توسط قوای مزدور اشغال شده بود...دیگر صدای تفنگ از قلعه [بالاحصار] نبرآمد، اما از طرف جنوب (چمن حضوری و قلعه حشمت خان) حمله شدید لشکر مزدور رسید و تمام روز با مزدور گُشی گذشت. بعداً خبر رسید که ارتفاعات همه کوه ها بدست مزدوران افتاده و مزدوران قدم بقدم نزدیک شده میرفت...»

از این متن برمی آید که اساساً فتح کابل بیشتر حاصل دست رزمندگان وزیر و میسود بود تا قوای قومی سمت جنوبی تحت قیادت شاه ولی خان، چنانکه جرنیل وزیر می نویسد: «بتاریخ 18 میزان سردار شاه ولی خان با همراهی دوستان خود و تعداد ازپهره داران جاجی و گردیزی براسپ ها سوار از چهلستون به شهر آمدند و برای ما تبریگی فتح کابل را دادند و آنقدر خوشحال بودند که از خوشی زیاد روی و ریش

بزرگان ما را بوسیدند.....مردم کابل با ما شناخت نداشتند و هم نمیدانستند که وزیر و میسود و سران شان کی ها هستند.....بارسیدن شاه ولی خان از چهلستون به کابل بزرگان و سرشناسان و سردارهای کابل از خانه های خود بیرون شده و به دوراسپ شاه ولی خان حلقه زده و قدم بقدم او را استقبال کردند و کسی متوجه پاهای آماسیده و سران برهنه ما نشدند که ما کی و چکاره هستیم...» (برای شرح مزید: صفحه 301 – 314 کتاب خاطرات جرنیل وزیری)

به این ترتیب فتح کابل بعداً به فرمان محمد نادرشاه و نیز با اعطای رتبهٔ مارشالی به نام سردار شاه ولی خان "فاتح کابل" در تاریخ ثبت گردید.

مبحث بیست و سوم

علل و موجبات سقوط سلطنت حبیب الله کلکانی

یکی از مهمترین دلایل سقوط حکومت کلکانی همانا انگیزهٔ اولی رویکار آمدن آن دوره به حیث یک دورهٔ انتقالی کوتاه مدت بود که برطبق پلان تاکتیکی انگلیسها طراحی شده و راه را برای برگشت محمدنادرخان در راس قدرت افغانستان باز میکرد. مسلم بود که در صورت سقوط شاه امان الله، از بین مدعیان قدرت از جمله: علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخی، محمد ولی خان و محمد نادرخان، هیچ یک به اندازهٔ محمد نادرخان مناسبتر برای انگلیس ها نبود. از آنجائیکه محمد نادرخان و دو برادرش برای چند سال از وطن دور و

از حلقه مستقیم قدرت درکشور بیرون بودند و در داخل نیز قدرت لازم را برای سرنگونی رژیم امانی نداشتند و نیز نمیخواستند به چنین اقدامی مستقیماً دست یازند، لذا کارگذاران انگلیس پلان تاکتیکی را برای این منظور طوری طرح کردند که نخست باید به ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت پردازند تا بوسیله آن رژیم امانی سقوط کند و پس از آن برای تطبیق پلان اصلی خود یعنی بقدرت رساندن محمدنادر خان به سلطنت پردازند. اگر حکومت سقوی را رویکار نمی آوردند، محمدنادرخان با کدام داعیه میتوانست به وطن برگردد و برای رسیدن به هدف خود داخل اقدام شود. آنها درفرانسه منتظر فرصت بودند تا نخست شاه امان الله بوسیله حبیب الله کلکانی از قدرت برکنار شود و سپس آنها برطبق پلان مطروحه با شعار نجات کشور از شرسقویان در واقع به قصد رسیدن به سلطنت به وطن برگردند.

حبیب الله کلکانی پس از آنکه حکومتش در چند ولایت مهم کشور استحکام یافت و رقبای قدرت نیز یکی بعد دیگری میدان را برای او خالی کردند، همه توجه خود را به ولایات مشرقی و جنوبی و نیز یگانه رقیب خود یعنی سپهسالار محمد نادرخان متمرکز ساخت و فکر میکرد با سازش و یا شکست او در جنگ میتواند بر تمام افغانستان سلطه خود را پخش کند. اما حبیب الله نمیدانست که دست های زیر پرده او را در آغاز برای هدف دیگر مورد حمایت قرار داده بودند و پس از سقوط دوره امانی و بخصوص وقتی شاه امان الله وطن را ترک کرد، انگلیسها از او روی گشتانند و راه ناسازگاری را با او درپیش گرفتند که اینکار موجبات تضعیف رژیم او را قدم بقدم فراهم میکرد. اگر از این عامل اساسی بگذریم، عوامل

دیگر موجب شد تا بنیاد حکومت سقوی از هم بپاشد و بسرعت مثل برف در زیر باران ذوب گردد، از جمله عوامل ذیل:

1 - دستگاه اداری رژیم سقوی در اختیار دودسته اشخاص قرار گرفت: یکی تعدادی کم از کسانی که در دوره قبلی تجارب ماموریت در ساحت نظامی و ملکی داشتند، از جمله: صاحبزاده شیرجان خان صدراعظم و وزیر دربار و برادرانش هریک عطاءالحق وزیر خارجه، محمدصديق خان قوماندان پکتیا و محمدکریم رئیس ضبط احوالات، همچنان عبدالرحیم خان صافی نائب الحکومه هرات، خلیل الله خان خلیلی مستوفی بلخ، مولوی عبدالحی پنجشیری و بعضی دیگر. اما گروه دیگر مشتمل بر تعداد زیاد کسانی بودند که نه تجارب اداری داشتند و نه از سواد خواندن و نوشتن بهره. این دسته را بیشتر هم‌زمان حبیب الله تشکیل میدادند که بعضی از آنها قبلاً در دزدی و قطاع الطریقی با او شریک بودند و بعداً در راه رسیدن حبیب الله به سلطنت نقش بسیار مهم بازی کردند. این دسته اشخاص که شب در میان از گمنامی به مقام و منزلت و رتب اعزازی سپهسالار، نائب سالار و جنرالی رسیدند، در همان روزهای اول بجای آنکه به حفظ امنیت بپردازند، برعکس باهمان خصلت سابقه خود شان و اطرافیان مادون شان به چور و چپاول خانه ها و تعرض به ناموس مردم دست یازیدند و به حیث قوای فاتح، هریک خویشان را مالک غنیمت های جنگی دانسته هرچه درگیرشان آمد، گرفتند و بین خود تقسیم کردند.

میگویند روزی مردم از سوء اداره این "جرنیل های خود مختار" و ظلم شان بر مردم به امیرشکایت رسید، امیر همه

را در دربار احضار کرد و برای شان گفت که: «اگر اصلاح نشوید و دست خود را بطرف کوه و به سمت قندهار کرد، آنوقت پشت این کوه میروم و بچه بیوه [مقصودش شاه امان الله بود] را از قندهار میطلبم که سلطنت خوده بیگیره و آنگاه خوده غرغره میکنم.» اما این توصیه و تهدید از یک گوش درآمد و از گوش دیگر آنها برآمد و همان آش بود و همان کاسه. (آدامک: "روابط خارجی افغانستان...", ترجمه م. فاضل صاحبزاده، صفحه 214)

2 - از آنجائیکه اکثریت لشکر سقوی مشتمل بر مردمان کوه دامن و حواشی آن بودند، برخورد مستبدانه و تشدد بیش از حد آنها بر مردم دیگر ولایات به سرعت ماهیت جنگ قدرت را به جنگ قومی مبدل کرد و موجب نارضایتی و عقده مندی دیگر اقوام کشور گردید و بر تعداد مخالفان حکومت سقوی بر علاوه شهر کابل، در دیگر شهرهای ولایات نیز افزود.

3 - بسته شدن مکاتب به روی بچه ها در شهر کابل عامل دیگری بود که نارضایتی بعضی جوانان را بار آورد، چنانچه یک تعداد تصمیم گرفتند حین ورود حبیب الله به مسجد، بمبی را بسوی او پرتاب کنند و این برنامه توسط شخصی بنام قاری دوست محمد به اطلاع ضبط احوالات رسانیده شد و تعدادی را گرفتار و به شمول اطلاع دهنده محکوم به اعدام نمودند و با انفجار همان بمب همه آنها را از بین بردند.

در همین راستا گروه دیگری را نیز به اتهام نقشه قتل امیر اعدام کردند که در آن اشخاص ذیل شامل بودند: سردار حیات الله خان و سردار عبدالمجید خان (برادران شاه

امان الله)، سردار محمد عثمان خان، عبدالغفور خان تگابی وزیر داخله رژیم سقوی، حبیب الله خان معین وزارت حربیه، عبدالحمید خان توخی، قاضی محمداکبر خان. (عبدالشکور حکم: "از عیاری تا امارت"،... صفحه 340)

4 - در اثر ادامه جنگها در هر طرف به تدریج قوای عسکری حکومت سقوی رو به ضعف گذاشت و تلفات انسانی در جنگها شدیداً افزایش یافت که در اثر آن بین خانواده های حامیان حبیب الله در کوهدامن این احساس پدید آمد که تا چه وقت جوانان آنها قربانی این جنگها شوند و در نتیجه خانواده های آنها که همه به زراعت و باغداری مصروف بودند، مواجه با کمبود قوای کار در مزارع و باغهای خود شدند. آنها که عمده ترین حامی حکومت سقوی محسوب می شدند، تدریجاً از اشتراک در جنگها خود را بیرون کشیدند و متوجه امور محلی خود شدند. به این اساس اشتراک در جنگ شور و هیجان خود را در بین جوانان کوهدامن از دست داد و در عین زمان روحیه همکاری با رژیم را تضعیف نمود.

5 - فقدان کارائی اداری در حکومت از یکطرف موجب تقلیل عواید دولت از طریق مالیات گردید و از طرف دیگر با راه اندازی متواتر جنگها مصارف حکومت به سرعت روبه افزایش گذاشت و حکومت دچار یک بحران اقتصادی شدید شد. با وجودیکه حکومت سقاوی مبلغ 750 هزار پوند را از ذخایر اسعاری نظام قبلی که در خزانه موجود بود، تصرف نمود، اما این مبلغ به سرعت به اتمام رسید و حکومت سقوی برخلاف آنچه در اول وعده داده بود تا مالیات را بر مردم تقلیل دهد، پس از مدتی ناگزیر به افزایش مالیات گردید. در عین زمان مجبور شد تا نوبت کاغذی چاپ کند و نیز نوبتهای

کاغذی زمان امانی را که از چلند بیرون کرده بودند، دوباره روی آن مهر زده و به دوران اندازند که اینکار باز هم نتوانست جلو ضعف مالی حکومت را بگیرد، چنانچه در ماه های اسد و سنبله حکومت توان پرداخت معاشات عساکر را نداشت. ازدیاد مالیات درحالیکه وضع اقتصاد مردم شدیداً روبه ضعف بود، موجب نارضائی مزید مردم از اوضاع گردید. (آدامک: مأخذ قبلی...، صفحه 246)



یک تعداد ازاراکین حکومت "سقوی" بعد از سقوط رژیم - از راست به چپ: (ایستاده) - جنرال محمد صدیق، شیرجان خان، امیرحبیب الله، سیدحسین، عطا الحق، نائب سالار عبدالغیاث، حمیدالله برادر امیر؛ (نشسته) - محمد کاظم پسر محمد صدیق، ملک محسن، عبدالستار پسر عبدالغیاث و سید محمد یاورامیر، برادرملک محسن.

6 - مهمترین مشکل حکومت سقوی که در اول به اهمیت آن توجه جدی مبذول نکرد و تصور مینمود که خالی شدن پایتخت از وجود هیئت های دیپلماتیک به نفع شان خواهد بود که گویا موجودیت آنها درکابل احتمالاً در موفقیت اعاده مجدد

سلطنت با شاه امان الله کمک خواهد کرد، لذا حبیب الله نظره‌مفریز سفیربرتانیه در کابل را پذیرفت و به زنان و اطفال خارجی از کابل اجازه خروج داد. به همین اساس سفارت برتانيا از تاريخ 2 جدی 1307 (23 دسمبر 1928) شروع به تخلیه خارجی ها کرد و در ظرف دو ماه به تعداد 586 نفر را در 82 پرواز طیاره به پشاور رسانید و سفارت روسیه نیز اعضای سفارت خود را به شمول یک تعداد آلمانها و ترکها از کابل بیرون کرد.

آدامک در این باره می نویسد: «حکومت حبیب الله به این حقیقت پی نبرده بود که برتانيا در واقع نه تنها تبعه انگلیس را، بلکه جمیع اعضای دیپلماتیک را از کابل بیرون می کشد و کابل را از وجود خارجیان تخلیه میکند. بنابراین همفریز تمام اعضای سفارتخانه ها را تشویق کرد که ازین فرصت استفاده کنند و برای سفر حاضر و آماده باشند و سفارتخانه های خود را در افغانستان بسته کنند.....»

این اقدام همفریز «شک و تردیدی را درباره تخلیه افغانستان از وجود خارجیها ایجاد میکرد که این خود چال ونیرنگ دیگر برتانوی ها است. شک و تردید هیئت خارجیان زمانی تحقق پذیرفت که حکومت هند برتانوی مشتاق بود تا هرچه زودتر و به عجله آنها را از هند بیرون کشد و به مجردی که آنها از کابل به پشاور رسیدند، علی الفور باید به جانب اوطان خود رهسپار شوند.»

آدامک در ادامه می نویسد: «حکومت حبیب الله به زودی به این حقیقت مسلم پی برد که از دست دادن جمیع اتباع خارجی، آن حکومت را از سعی در راه شناسائی دیپلماتیکی اش باز

میدارد.... عطاءالحق وزیر امور خارجه به عموم سران هیئت دیپلماتیک رسماً اطلاع داد که حکومت او جمیع قراردادهای بین المللی را شناخته و به آن احترام میگذارد و از ایشان جداً خواهش میکند که کابل را ترک نکنند. مگر برتانیای دراینکار اصرار ورزید و نقش خود را پخته بازی کرد و در آخر حکومت افغانستان در مساعی خود ناکام شد. « (برای شرح مزید دیده شود - آدامک: "روابط خارجی افغانستان...، صفحه 227 تا 230)

با تمام این توضیحات آدامک این سؤال مهم را مطرح میکند که: «اگر حبیب الله توسط انگلیسها به سلطنت میرسید و دست نشانده آنها می بود، چرا اول او را به رسمیت نشناختند و ثانیاً چرا زمینه به رسمیت شناختن او را توسط کشیدن جمیع خارجیان از کابل برهم زدند؟»

جواب به این سؤال بسیار ساده و واضح است، طوریکه فوقاً ذکر شد: هدف انگلیسها از عروج حبیب الله به سلطنت یک مرحله انتقالی و هدف آن فقط سقوط سلطنت شاه امان الله بود تا نخست او را بوسیله حبیب الله کلکانی از سلطنت براندازند و پس از آن سقوط رژیم سکوی برای آنها چندان دشوار نخواهد بود تا نفر مطلوب خویش یعنی سپهسالار محمدنادرخان را برسریر سلطنت در افغانستان جابجا سازند. اگر حکومت سکوی را رویکار نمی آوردند، محمدنادرخان و برادرانش با کدام داعیه میتوانند به وطن برگردند و دلیلی نداشتند تا حمایت مردم را بسوی خود جلب نمایند. همچنان دوره انتقالی با این مقصد مهم بود که در صورت شکست سکوی در برابر قوای امانی و رسیدن مجدد شاه امان الله به سلطنت، محمد نادرخان میتواند ادعا کند که مقصد برگشت او به وطن

نیز همین هدف یعنی اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله بوده است و در این حالت محمدنادرخان میتواند مقام از دست رفته خود را در اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله دوباره بدست آورد.

دلیل عمده اینکه چرا همفریز کوشید همه اعضای دیپلماتیک را از کابل خارج کند، نیز از همان بدو مرحله به این مقصد بود تا از شناسائی رژیم سقوی توسط دیگر کشورها جلوگیری شود و مرحله انتقالی یعنی رژیم سقوی به زودی ممکنه متزلزل و مواجه به سقوط گردد. (برای شرح مزید دیده شود: رشتیا، سیدقاسم (سیدال یوسفزی): "نادرچگونه به پادشاهی رسید"، ... صفحه 10-13)

7 - نورالمشایخ که روزی از حامیان رژیم سقوی بود، نیز مخالف حبیب الله کلکانی شد و بتاريخ 14 جون 1929 فتوای شرعی صادر کرد که حبیب الله مسئول ریختاندن خون بیگناهان بوده و کفایت اسلامی ادامه سلطنت را ندارد و با این فتوا، غلجائی های سلیمان خیل را به حمایت محمد نادرخان کشانید. بهتر است شرح موضوع را از قول داکتر سنزل نوید ارائه کرد که بر مبنای اسناد محرمانه آرشیف هندبرتانوی می نویسد: «حضرت نورالمشایخ حریف مقتدر امان الله خان در ماه اپریل [1929] به افغانستان برگشت و مواصلت وی در چنین موقعیت حساس هرگونه چانس برگشت امان الله خان را به قدرت از بین برد. نورالمشایخ قبلاً در اکتوبر 1928 دعوت امان الله خان را برای برگشت به وطن رد کرده و به فعالیت ضد رژیم امانی در خارج ادامه داد... نورالمشایخ که اکنون به افغانستان عودت کرده بود، موقعیت کلیدی حساسی را در اختیار داشت. او به صفت

پیرقبایل غلزائی، یکی از دو قبیله بسیار بزرگ افغانستان و همچنین به صفت رهبر روحانی بسیار متنفذی که در سرتاسر کشور احترام می شد، در موقعیتی بود که میتواندست زعامت سیاسی آینده افغانستان را تعیین کند. ولی حضرت نورالمشایخ فقط یک هدف داشت و آن برانداختن امان الله خان از قدرت بود. وی در نظر داشت که حبیب الله کلکانی را بگذارد تا در سرنگونی رژیم امانی موفق گردد و بعد از آن از شخص مورد نظرش بعنوان رهبر آینده سیاسی افغانستان حمایت نماید. اگرچه وی علناً از هیچیک از مدعیان سلطنت طرفداری نمیکرد، اما روابط نزدیک با سپهسالار نادرخان داشت. اواسط ماه اپریل منابع هند برتانوی گزارش دادند که حضرت نوارالمشایخ با نادرخان که در آنوقت پشتیبانی نقیب صاحب چهارباغ را حاصل کرده و با پاچاگل پسر حاجی ترانگزائی مرآوده قلمی قایم نموده بود، به توافق رسیده است.» (نوید، سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی"، مترجم: محمد نعیم مجددی، هرات، 1388، صفحه 234)

سنزل نوید باز هم به اتکای اسناد محرمانه آرشیف هند برتانوی می نویسد: «تا اواخر ماه می حبیب الله کلکانی بر اوضاع مسلط بود. در این موقع عشایر غلزائی که از دشمنان دیرینه درانی ها بوده و توسط نورالمشایخ رهبر روحانی غلزائی ها تحریک می شدند، در یک حمله ناگهانی پیشرفت قوای مشترک امان الله خان را متشکل از قوای درانی و هزاره در غزنی بود، بطرف کابل جلوگیری کردند. حمایت ظاهری غلزائی ها از قوای حبیب الله در غزنی با تفاهم اینکه

نادرخان فرمانروای بعدی افغانستان خواهد شد، قبلاً صورت گرفته بود.» (مأخذ بالا... صفحه 235)

سنزل نوید می افزاید: «در 14 ماه جون [1929] که هنوز دیری از عزیمت امان الله خان بطرف هند نگذشته بود، حضرت نورالمشایخ باردیگر بر علیه حبیب الله کلکانی فتوایی صادر نمود و طرز حکومت ظالمانه اش را که به جز ناآرامی، بینظمی و خونریزی چیزی به ارمان نیاورده بود، محکوم کرد. فتوای نورالمشایخ بطور قابل ملاحظه موقف نادرخان را تقویت بخشید و حمایت عده زیادی از پیروان نورالمشایخ در ساحات قبایلی را برای نادرخان آنهم درحالتی که انگلیسها مطالبات پیهم افغانها را برای کمک نظریه سیاست عدم مداخله در امور افغانستان رد کرده بودند، به همراه داشت. پس از صدور فتوای نورالمشایخ نادرخان و برادر سومش شاه محمود خان نفوذ و قدرت بیشتری در بین قبایل مهمند، افریدی، جاجی، سران قبایل وزیرستان و علمای مشرق حاصل کردند. در این حال حامیان حبیب الله کلکانی تدریجاً وی را ترک گفته بودند، چنانچه حضرت محمدصادق مجددی که بنابر روایتی از مشاوران حبیب الله بشمار میرفت، وقتی از طرف حبیب الله برای مذاکره نزد نادرخان فرستاده شد، با برادرش حضرت نورالمشایخ بر علیه رژیم سقوی به فعالیت آغاز نمود.» (مأخذ بالا... صفحه 236)

8 - آنچه از همه بیشتر در بی ثباتی رژیم سقوی مهم و جدی تلقی میشد، همانا واقعیتهای بود که قبایل پشتون، بخصوص پشتونهای ماورای سرحد از جمله قبایل میسود، وزیر و افریدی و همچنان قبایل مومند و شینوار مشرقی و قبایل دیگر جنوب کشور و پشتون های قندهار سر مخالفت را

از نظر قومی با رژیم داشتند و نمیخواستند که سلطنت افغانستان بدست یک شخص غیرپشتون باشد، البته در این زمینه تحریک انگلیس ها یک عامل عمده بود که از ماورای سرحد منشاء میگرفت. داکتر نوید سنزل می نویسد: «اشغال تاج و تخت افغانستان توسط حبیب الله کلکانی، علمای ولایات جنوبی و مشرقی را غافلگیر نمود، بطور کلی این گروه علماء، کلکانی را شخص نامناسب برای حکمرانی افغانستان میدانستند و از اینکه مخالفت شان علیه شاه مخلوع [مستعفی] منتج به قدرت رسیدن یک رهن شده بود، ناراحت بودند. اشغال تاج و تخت کابل توسط یک رهن و یک فرد غیرپشتون سران قبایل را نیز سراسیمه ساخت. این مسئله باعث شد که قبایل پشتون در روش قبلی خود بر علیه امان الله خان تجدید نظر نمایند. اینست که افکار عمومی به تدریج به طرفداری امان الله خان تغییر نمود.»

بر اساس اسناد محرمانه آرشیف هند برتانوی داکتر سنزل نوید می نویسد: «در 20 مارچ 1929 حکومت هند برتانوی به لندن گزارش داد که: "از قرار معلومات رسیده از منابع استخباراتی فعالیت و ابراز احساسات بطرفداری امان الله خان در ولایات جنوب و شرق افغانستان توسعه یافته و حتی در بین قبایل مربوط به قلمرو ما در حال گسترش است...." فعالیت به طرفداری امان الله خان در هندوستان نیز در حال جریان بود. فدائیان حزب خلافت در لاهور و پشاور در جلساتی که روی مسئله افغانستان صورت گرفت، حمایت خویش را از شاه سابق افغانستان اعلام داشتند. در 29 جنوری 1929 ویسرای هند گزارش داد که فعالین سیاسی افغان در پشاور با مسلمانان ضد انگلیس هند ارتباط نزدیک برقرار

نموده و با نشر تبلیغاتی که گویا حکومت هند برتانوی درشورشهای ضدشاه سابق دست داشته است، با آنها همدست شده اند. ویسرا مزیداً اطلاع داد که حامیان امان الله کتاب بعنوان "فیصله های شرعی درباره امان الله خان" را نشر کردند و وی را یک مسلمان واقعی و حبیب الله کلکانی را بعنوان یک فردباغی که لایق اعدام است، اعلان کردند.» (مأخذ بالا... صفحه 224 - 225)

«قبایل صافی در منطقه تگاب نیز تصمیم گرفتند یک لشکر قومی بر علیه رژیم سقوی آماده سازند. مردم هزاره، قبایل احمدزائی و خوگیانی، مردم لوگر و اهل تشیع نیز همه طرفدار امان الله خان بودند. تورم اقتصادی، بینظمی و دهشت افگنی مامورین سقوی اهالی شهر کابل را بسرعت بر علیه رژیم سقوی برانگیخته بود. در هنگامی که احساسات عموم به طرفداری امان الله خان بود، نادرخان و برادرانش با صدور این اعلامیه که یگانه هدف شان نجات کشور از جنگ تباہ کن داخلی میباشد، از راه هند وارد افغانستان شدند. اما در این مرحله واضح نبود که آیا نادرخان بعزم حمایت از امان الله خان به وطن برگشته است یا هدف دیگری دارد.... در اواخر ماه مارچ ویسرای هند به لندن اطلاع داد که عده ای از سران قبایل خوست به نادرخان گفته اند تا زمانی که حمایت خویش را علناً بطرفداری امان الله خان اعلان نکرده است، از دادن کمک به وی خودداری خواهند کرد.» (مأخذ بالا ... صفحه 226 - 227)

9 - بینظمی و دهشت افگنی مامورین سقوی، چور و چپاول، اذیت مردم و از همه مهمتر دست درازی به ناموس مردم، احساسات اهالی شهر کابل را بسرعت بر علیه رژیم سقوی

برانگیخته بود. در عین زمان خودسری ها و بی بند و باریهای اراکین رژیم عامل دیگر بود که موجب از هم گسیختگی و بی نظمی شدید در داخل حکومت گردید. این خود سری ها تا جایی رسیده بود که والی کابل ملک محسن می گفت: "کسیکه [مقصدش حبیب الله بود] گاو چران من بود، حاکم من شده نمیتواند" و یا همین ملک محسن به آشپز خود امر کرد که وزیر داخله برحال عبدالغفورخان تگابی را بطور فجیع به قتل برساند و جسد او را پنهانی دفن کند و حبیب الله جرأت نکرد از او بپرسد.

10 - حکومت سفوی طی چند ماه اول توانست بر ولایات قطغن و بدخشان، مزار و بلخ، قندهار و هرات و بعضی نقاط دیگر کشور سلطه خود را با وجود مشکلات زیاد و دادن تلفات در جنگها پخش نماید، ولی بزودی قیامها در هزاره جات، وردک، قندهار، پکتیا و ننگرهار آغاز گردید و لشکر کشتی ها ادامه یافت، اما با آمدن محمدنادرخان به جنوبی و آغاز مبارزات مسلحانه بر علیه رژیم، توجه حبیب الله را به آن سمت و نیز سمت مشرقی متمرکز ساخت که در اثر آن مصارف زیاد گردید، خزانه تهی بود و تهی تر شد، مالیات و عوارض مجدداً تحت تحصیل قرار داده شد و مصادره جایدها بیشتر گردید، راه های تجارتی با خارج از شرق و جنوب و شمال بکلی مسدود شد، نرخها بلند رفت و اوضاع اقتصادی و تجارتی انحطاط نمود، مردم به ستوه آمده و تجار از دولت متنفر گردیدند، خوانین به ترس افتادند، روحانیون از آینده مشوش شدند، فرصت طلبان دست به خیانت زدند و راه مفاهمه را با مخالفان رژیم در پیش گرفتند.

11 - جنگ در شینوار و مومند آغاز گردید، درقندهار قیام براه افتاد و حکومت سقوی مجبور شد از کابل به قندهار و مشرقی عسکرا عزام کند که بدینوسیله بنیه دفاعی کابل شدیداً رو به ضعف گذاشت. در این موقع با ورود قوای بیش از چهار هزار نفری قبایل وزیر و میسود از آنطرف سرحد آزاد حد تحت قیادت جرنیل یار محمدخان وزیری و دیگر بزرگان آن، به هدف سرنگونی رژیم سقوی و اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله در نتیجه عقد یک پیمان مشترک در "علی خیل" به آنجا آمده و همکاری آنها با محمدنادرخان آغاز گردید و قوای مذکور به همراه قوای معدود متشکل از یک تعداد اقوام جنوبی، حمله بصوب کابل را درپیش گرفتند. آنها توانستند در ظرف بیست روز شهر کابل را فتح نمایند. حبیب الله با خانواده و بعضی از اراکین خود به شمالی فرار نمودند و به این ترتیب کابل و در مجموع افغانستان از شرح حکومت سقوی نجات یافت. با ورود محمد نادرخان از جاجی به کابل و اعلام پادشاهی بتاريخ 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) دوره متفاوت دیگر به زعامت محمد نادرشاه و خانواده او در تاریخ افغانستان آغاز شد که مدت تقریباً 44 سال دوام کرد.

مبحث بیست و چهارم

فعالیت دو تن از بزرگان خانواده حضرات شوربازار

قبل از اینکه به بررسی این موضوع پرداخته شود، بيمورد نخواهد بود که راجع به چند شخصیت مهم این خانواده که در جوار مسایل دینی-مذهبی به مسایل سیاسی کشور نیز دست داشتند، بطور بسیار فشرده چند کلمه به عرض برسد: حضرت صاحب قیوم جهان مجددی معروف به حضرت صاحب "شوربازار" که از شخصیت های روحانی کابل بودند، سه فرزند داشتند، هریک: حضرت صاحب فضل محمد مجددی، حضرت فضل عمر مجددی ملقب به "شیرآقا" و حضرت محمدصادق مجددی. شاه امان الله به دلیل اشتراک در جنگ استقلال در جبهه جنوبی حضرت فضل محمد مجددی را به لقب "شمس المشایخ" و حضرت فضل عمر مجددی را به لقب "نور المشایخ" مفتخر ساخت. بعد از آنکه حضرت شمس المشایخ (پدر حضرت میا معصوم مجددی و پدر کلان حضرت صبغت الله مجددی) که مرد بزرگواری بود، در سال 1925 وفات کرد، نور المشایخ ریاست خانواده مجددی و زعامت طریقه نقشبندی مجددیه را بر عهده گرفت. او بر علاوه پیشبرد امور طریقت در مسایل سیاسی بخصوص در ضدیت با شاه امان الله به فعالیت های دوامدار پرداخت و در دوره سقوی نیزگاهی به یک سو وگاهی بسوی دیگر نقش بازی میکرد. او در کابینه اول محمدنادرشاه به حیث

وزیر عدلیه مقرر شد و اما بعد از مدت تقریباً سه سال از آن مقام کناره گرفت و بجایش داماد او فضل احمد مجددی از حضرات هرات که معین آن وزارت بود، به حیث وزیر عدلیه برای مدت چندین سال ایفای وظیفه کرد. نورالمشایخ پس از کناره گیری از وزارت عدلیه تا زمان وفات بیشتر به امور طریقت مصروف بود و در سال 1956 وفات کرد و در قلعه جواد کابل به خاک سپرده شد.

حضرت محمد صادق مجددی مشهور به "گل اقا" که هم‌رمز نورالمشایخ و برخلاف شاه امان الله بود، در آغاز دوره سقوی یکی از حامیان و معتمدان فعال حبیب الله کلکانی محسوب می شد که در دربار نفوذ فوق العاده داشت. اما وقتی انگلیسها از حمایت حبیب الله دست کشیدند و تمام توجه را به طرف محمدنادرخان معطوف ساختند، تدریجاً موقف حضرت محمدصادق مجددی نیز در دربار سقوی ضعیف شد و او از کابل به سمت جنوبی رفت. او در دوره سلطنت محمدنادرشاه به حیث اولین سفیر افغانستان در مصر مقرر شد و برای مدت طولانی در آن مقام باقی ماند و پس از آن به اقامت دائمی در مصر پرداخت و تا آخر عمر در آنجا مقیم بود.

با این مقدمه کوتاه بر می‌گردم به اصل موضوع یعنی نقش این خانواده در دوره سقوی و در این ارتباط نخست نظری می اندازم به آنچه حضرت فضل غنی مجددی (نواسه حضرت محمدصادق مجددی) در کتاب اخیر خود تحت عنوان "صفحه از تاریخ معاصر افغانستان" در زمینه بیان داشته است. اومی نویسد: «مؤرخین خارجی و افغانی روایت میکنند که حبیب الله کلکانی حضرت صاحب محمد صادق المجددی که از جمله مشاورین حبیب الله بشمار میرفت، برای مذاکره نزد نادرخان

فرستاد، اما المجددی با برادرش حضرت نورالمشایخ بر علیه رژیم سفوی به فعالیت آغاز نمودند. این روایت به استناد تاریخی حقیقت ندارد. حضرت محمدصادق المجددی ممنوع الخروج بود و توسط قوای امنیتی حبیب الله در محاصره و اقامت اجباری در منزلش بود.» (مجددی، فضل غنی: "صفحه از تاریخ معاصر افغانستان 1900-1930"، چاپ امریکا، 2020، صفحه 513)

حضرت فضل غنی مجددی می افزاید: «حقیقت تاریخی این است که حبیب الله خان نامه توسط محمد معصوم مجددی [پدر حضرت صبغت الله مجددی] پسر شمس المشایخ صاحب عنوانی نورالمشایخ ارسال داشت و از حضرت نورالمشایخ دعوت بعمل آورد تا به افغانستان تشریف آورده و ملت از برکات شان مستفید شوند. هدف حبیب الله کسب تائید حضرت صاحب بود تا بتواند در حمایت او با امان الله خان مقابله کند... حبیب الله میدانست که بدون تائید حضرت صاحب نورالمشایخ ممکن نیست حمایت قبایل پشتون را داشته باشد. از جانب دیگر حبیب الله از مخالفت بین شاه امان الله خان و حضرت صاحب نورالمشایخ اطلاع داشت، لذا کوشید تا تائید حضرت صاحب نورالمشایخ را در مقابله علیه امان الله خان بدست آورد.» (مأخذ بالا صفحه 512 و 513)

فضل غنی مجددی در ادامه می نگارد: «حبیب الله برای تقویت نفوذش فرمان دومی عنوانی حضرت صاحب محمد صادق المجددی نوشت و از ایشان دعوت کرد تا صدراعظم و وزراء را رهبری و رهنمائی کند، اما حضرت المجددی از این وظیفه معذرت خواست و بجواب حبیب الله خان نوشت که تا تشریف آوری حضرت صاحب نورالمشایخ باید انتظار

کشید.» همان بود که (به قول فضل غنی مجددی) حبیب الله به نورالمشایخ نامه نوشت و از او طلب همکاری کرد. نورالمشایخ در جواب نوشت که: او در ارگون توقف دارد و تعدادی از مجاهدین را برای مقابله در برابر امان الله خان به قندهار فرستاده و تعدادی را بسمت جنوبی فرستاده است، لیکن از فرستادن مجاهدین به جنوبی توضیحات نداد و همچنان برای آمدن خود به کابل وقت تعیین نکرد و بیعت خود را برای حبیب الله نفرستاد. (مأخذ بالا، صفحه 514 به استناد جریده "حبیب الاسلام")

فضل غنی مجددی (از قول داکتر سنزل نوید) علاوه میکند که: «نورالمشایخ که اکنون [آنوقت] به افغانستان عودت کرده بود، موقعیت کلیدی حساسی را در اختیار داشت. او به صفت پیرقبایل غزائی- یکی از دو قبیله بزرگ [پشتونهای] افغانستان و همچنین رهبر روحانی بسیار متنفذی که در سراسر کشور احترام میشد، در موقعیتی بود که میتوانست زعامت سیاسی آینده افغانستان را تعیین کند. ولی نورالمشایخ فقط یک هدف داشت و آن بر انداختن امان الله خان از قدرت بود. حضرت نورالمشایخ علناً از هیچیک از مدعیان سلطنت طرفداری نمیکرد. اما روابط نزدیک با سپهسالار محمدنادر خان داشت.» (مأخذ بالا صفحه 515)

فضل غنی مجددی در ادامه می نویسد: «همکاری بین حضرت نورالمشایخ و محمدنادرخان متین و استوار بود و هر دو طرف را هدف واحد باهم متحد می ساخت. اما واقعیت تاریخی که نادیده گرفته شده این است که حضرت صاحب نورالمشایخ به هدف رسیدن محمدنادرخان به سلطنت کار نمیکرد و از نادرخان عهد و پیمان در قرآن کریم گرفته

بود. عهد و پیمان از این قرار بود که بعد از فتح کابل، نمایندگان مردم زعامت سیاسی کشور را انتخاب میکنند و محمدنادرخان این عهد را با حضرت صاحب بسته بود، اما متأسفانه به آن وفا نکرد.» (مأخذ بالا صفحه 515)

اکنون شرح واقعی موضوع را که استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی در آخرین صفحات کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان" (بخش دوم) بطور مستند نوشته است، به منظور روشن شدن حقایق تاریخی متن مکمل آنرا تحت عنوان "اساس کدورت بچه سقو و محمدصادق خان مجددی



و تصمیم خاندان حضرات در موضوع سلطنت" خدمت تقدیم میدارم: (عکس بالا: حضرت محمد صادق مجددی)

وکیلی پوپلزائی می نویسد: «در برج دلوسال 1307ش سردار محمدنادر خان غازی به همراه سردار محمد هاشم خان و سردار شاه ولیخان از نیس فرانسه وارد بمبئی و لاهور و پشاور و از آنجا بتاريخ روز سه شنبه 8 حوت 1307 مطابق 16 رمضان 1347ق و 26 فبروری 1928م وارد قلعه خوست گردید. محمدصادق خان حضرت پیش از وصول سردار محمدنادرخان تمهیدی سنجید تا سردار شاه محمودخان را از قید نظر بچه سقو رهانیده با یک لک روپیه نزد برادر

بزرگش سردار محمدنادرخان بفرستد و بحکومت بچه سقو تسلیم بسازد و به سردار شاه محمودخان گفت اگر سردار محمدنادر خان عزم ورود به کابل داشت، برایشان بگوئید که این مبلغ را صرف لوازم مخارج سفر خود نمایند و اگر قصد مقابله با بچه سقو در مشرقی و جنوبی میداشت، صرف لوازم حرب نمایند و هم خود را بهمین ذریعه از قید نظر بچه سقو برهاند و اگر مصلحت سردار محمدنادرخان بر این قرار گرفت که بکابل بیایند، هم خوب و اگر نیامد من هم باین حیلۀ که آیا چه مانع در پیش آمد که آنها نتوانستند بکابل بیایند، از بچه سقو رخصت گرفته نزد شما می آیم. و این مبلغ و آنچه قبلاً سردار عبدالعزیزخان و سردار احمدشاه خان برایشان فرستاده شده است، کمک بسیار بهم میرساند. و بروفق همین تمهید حضرت محمدصادق خان به حبیب الله بچه سقو گفت که به شاه محمودخان یک لک روپیه اعطا کرده به استقبال برادرش بفرستید تا بدینوسیله برادران خود را بحکومت شما تسلیم بسازد و هم در سمت جنوبی مردمان سلیمان خیل و دری خیل را براه قندهار برضد قشون امان الله خان تحریک کند و خود ضامن او میباشم.»

وکیلی پولزائی در ادامه می نویسد: «بچه سقو گفت همان قدر روپیه که قبلاً برای محمدنادرخان فرستاده ام کفایت میکند و شاه محمود خان را نمی فرستم، زیرا که تاوقت ورود برادرانش درحق او اعتماد ندارم. و اگر خود شما بروید، موافقت دارم. حضرت محمدصادق خان گفت: اگر خودم بروم سردار محمدنادرخان اعتماد نمیکند و طوری احساس مینمایند که یعنی من او را بدست حکومت شما می سپارم. بچه سقو باور کرد و سردار شاه محمودخان را با یک لک روپیه

نقد از کابل به سمت جنوبی فرستاد و در همان شب و روز سردار محمد نادرخان از پشاور بطرف سمت جنوبی در حرکت بود، خود را به استقبال رسانید. بچه سقو به سردار شاه محمودخان هر چند وعده های بسیار داده بود، همینکه از عودت و تصمیم برادر بزرگ خود خبر یافت، بکابل عودت نکرد و بچه سقو دانست که محمدصادق خان حضرت او [شاه محمودخان] را بهمان حکمت رها کرد و برای کمک برادرش فرستاد. زنان و اطفال سردار شاه محمودخان و سایر افراد آن خاندان را در سرای علی خان واقع باغلیمردان محبوس نمود و حضرت محمد صادق خان را نهایت مقهور و معاتب گردانید و گفت: "ترا به سیاست و سلطنت چکار، اگر فقیر هستی، برو در گوشه مسجد بنشین و تسبیح بینداز!". حضرت را در محبس نفرستاد و در منزل شخصی خودشان در شوربازار کابل مقید نمود، بالای بام خانه او خیمه برپا کرد و پهره مقرر نمود و به اطراف خانه و کوچه حضرت های شوربازار تنگ داران در ظرف یک هفته مقرر ساخت و سپاهیان تا مسجد او را برای ادای نماز محافظت کرده می بردند و می آوردند.»

وکیلی پوپلزائی می افزاید: «بعد از یک هفته حضرت محمدصادق خان به بچه سقو گفت: حتماً برای سردار شاه محمودخان مانعی در پیش آمده و الا درحالی که عیال و اطفال خاندانش در کابل اند، چطور میتواند که به سمت جنوبی اقامت کند و به یقین که مردم سمت جنوبی مبلغ یک لک روپیه او را گرفته اند و خودش را قید کرده اند. بچه سقو باز سخنان او [حضرت محمدصادق خان] را باور کرده اجازه داد که او به سمت جنوبی برود و صورت احوال را

بخود معلوم کرده بفوریت واپس آید. محمدصادق خان حضرت محمد معصوم خان(میاجان) پسرحضرت فضل محمد شمس المشایخ را که برادرزاده اش بود با خود همراه ساخته ازکابل به سمت جنوبی رفت و هردو تن نیزعودت نکردند. بچه سقو به مهرخود و به امضای شیرجان وزیر دربارفرمانی ازکابل به سمت جنوبی برایشان فرستاد تا خلاف عهد نکرده بکابل عودت کنند، اما آنها قبول نکردند و آن فرمان تا حال نزد میاجان حضرت موجود است. بعد از آن بچه سقو به خشم خود نهایت افزود.»

وکیلی پولزائی می افزاید: «قراریکه حضرت میا معصوم مجددی ملقب به "میا جان" با نگارنده این تاریخ حکایت نمود، قبل از نجات کابل سردارمحمدنادرخان غازی درسمت جنوبی با محمدصادق خان حضرت فرمود که: ازسه نفر[یعنی] خود سردارمحمدنادرخان وحضرت فضل عمر نورالمشایخ و حضرت محمدصادق خان هریک را که ملت افغانستان به پادشاهی قبول کند، ما قبول داریم. در روزی که [محمدنادرخان]عازم چهلستون کابل شدند، برای ما فرمودند که: شما تاوقت فتح کابل لزوماً درسمت جنوبی باشید و حینیکه ما درارگ وارد شدیم، به شما خبرمیفرستیم و بعد از ورود شما، در مسئله سلطنت حرف می زنیم و ما به انتظار بودیم که خط شان باین مضمون رسید که: بزرگان ملت مرا به پادشاهی افغانستان قبول کردند و شما مهربانی کرده بکابل تشریف بیاورید. از شنیدن این پیام متحیر شده عزم شهر کابل نمودیم و مطلب را برعکس دیدیم.»

وکیلی پولزائی درپایان این گزارش نظر خود را چنین بیان میدارد و می نویسد: «ازین اشارت معلوم گردید که حضرات

مجددی تصمیم شخصی نیز داشتند و اما از بیم رقبا نمی توانستند بصراحت اظهار این مطلب نمایند و از حق نباید گذشت که مستحق درجه اول امرسلطنت شخص شخیص سردار محمدنادرخان غازی بود و اگر حضرات اعلام این حقیقت می نمودند، سخت مغلوب می شدند، زیرا مردمی که به اعتبار شریعت و مشیخت از اقوال آنها پیروی میکردند، بمحض این اظهار از اطراف آنها بیک سو می شدند.» (وکیلی پولزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش دوم، قندهار، 1396، صفحه 574-576)

اینکه خانواده حضرات مجددی شوربازار در آنوقت چشم برای رسیدن به سلطنت داشتند، اگر از دیگر رویداد های قبلی بگذریم، میتوان آنها را از تذکر مارشال شاه ولیخان در کتاب "یادداشت های من" نیز استنباط کرد، چنانکه اومی نویسد: «هنگامیکه سپهسالار [محمدنادرخان] جانب لهوگرد [لوگر] حرکت میکرد، حبیب الله خبر شد و پینه بیگ جرنیل امانی را که اکنون جرنیل عساکر خودش بود، با تجهیزات مکمل و عساکر زیاد شباشب به شتاب فرستاد. پینه بیگ بطور ناگهانی به همراهان مختصر سپهسالار حمله کرد، اگر فضل خدای متعالی و تدبیر حربی سپهسالار و شجاعت و استقامت او نمی بود، بلا شبهه با آن افراد قلیل ملکی و تجهیزات نامنظم و آن همه بی سروسامانی دستگیر و یا کشته میشد [اشاره به شکست نادرخان در چرخ لوگر است که شح آن در مباحث قبلی ذکر شد]. سپهسالار در حالیکه همه مناطق حاکمه در دست عساکر کابل بود، بیک تدبیر حربی معجزه آسا خود و همراهان خود را از خطر نجات داده و از میان باران گله [گلوله] بسلامت به سجنک رفت.»

شاه ولیخان می افزاید: «دراین اثنا خبر رسید که حضرت نورالمشایخ درکتواز آمده متصل آن مکتوب حضرت صاحب بمن رسید و خواهش نموده بود که با وی ملاقات کنم و اختیار را بمن گذاشته بود که به گردیزاین ملاقات دست دهد یا من نزد ایشان بروم. بالاخره خود حضرت صاحب دریکی ازدهات نزدیک گردیزآمد وچند نفر ازسواران سلیمان خیل نیزبا ایشان بود و من با محمدرورخان ومحمدشاه خان غندمشر بملاقات ایشان رفتم. حضرت صاحب دریکی اطاق بزرگ نشسته بود، چندنفر ملای سلیمان خیل و پهلوان خان، وکریم خان سرکی وکریم خان شرن و عصمت الله خان سهاک وعده دیگر حاضر بودند، پس ازمصافحه حضرت صاحب خواست باهم تنها صحبت کنیم. لهذا دراطاق دیگر رفتیم. جناب ایشان اول از کارامان الله خان و تندرویی های وی درمورد دیانت ومخالفت آن با عنعنات مردم شکایت کرد و آنگاه گفت: مرکز دردست حبیب الله میباشد، اگر شما بیشترمخالفت کنید، عایله و خویشاوندان شما را یکسره قتل خواهد کرد. چون من خاندان شما را دوست دارم، بهتر است سپهسالار وشما از جنگ دست بردارید وبه هندوستان بروید و من کوشش میکنم که عایله شما با پول فراوان نزد شما بیایند. وقتیکه دلایل و نصایح جناب حضرت صاحب به پایان رسید، گفتم که: ما برای کدام غرض مادی نیامده ایم، ما خود خبرداریم که عایله و فرزندان ما درکمال بدبختی محبوس میباشند، ما برای خیر وسعادت وطن وحفظ آبروی مملکت برای هرگونه قربانی حاضر میباشیم. سپهسالاربه هیچ صورت ازین عزم خود باز نمیگردد. چون حضرت صاحب دید دیگر اصرار سودی ندارد؛ مجلس را ختم نمود، آنها به

مرجع خود و من به اقامتگاه خود آمدم. معلوم شد دو سه روز بعد ازین حضرت نورالمشایخ درسجنگ بحضور سپهسالار رفته و در آنجا نیز همین پیشنهاد را نموده و سپهسالار به پیشنهاد وی موافقت نکرده است. پس از آن حضرت صاحب از سجنک به سهاک آمد و در آنجا اقامت گزید و دیگر خبری از ایشان باز نیامد.» (شاه ولی خان: "یادداشت های من"، چاپ دوم، پشاور، صفحه 66 - 68)

از توضیحات فوق برمی آید که: زیرکاسه ای حضرات شوربازار نیم کاسه ای هایی وجود داشت که یکی آن رسیدن به قدرت و سلطنت بود، اما چون این موضوع به موقف دینی- مذهبی شان برخورد میکرد، آنها کوشش داشتند تا حداقل بتوانند به حیث شریک السلطنه در هر دوره صاحب نفوذ و عامل کنترل کننده در دولت باشند تا هم نقش شیخیت و هم اشتراک در قدرت سیاسی را در عین زمان حفظ نمایند. یکی از دلایل مهم مخالفت و مخاصمت شان با شاه امان الله نیز همین موضوع بود که شاه نمیخواست آنها را به حیث شریک السلطنه تحمل و قبول نماید و اما در دوره سلطنت محمد نادرشاه، نورالمشایخ چون دید که دولت مثل دوره امانی مخالف خارجی ندارد و انگلیس ها در تحکیم سلطنت نادرشاه سعی هستند، لذا تنها با قبول مقام وزارت آنها برای مدت کوتاه قناعت کرد و اما بعداً خاموشی اختیار نمود، چون میدانست که محمدنادرشاه بیشتر از همه علاقمند استحکام سلطنت خانوادگی میباشد و موجودیت هیچ شریک السلطنه را قبول و تحمل ندارد و حتی هر یک را که برای نیل به چنین موقف سر بلند کند، سرش را قطع میکند. این بود شمه از

موقف گیریهای دوبرادر در دورهٔ سقوی که گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف در چرخش بودند.

مبحث بیست و پنجم

سپهسالار محمد نادرخان و چگونگی اعلام سلطنت

(به استناد سه مأخذ مؤید هم)

محمدنادرخان درطول راه از بمبئی تا خوست در هر موقع به نمایندگان مطبوعات که راجع به هدف برگشت او سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من به آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجودهٔ اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» (کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ اول، کابل، 1310، صفحه 349 و 351)

دربارهٔ اینکه سپهسالار محمدنادرخان بعد از شنیدن فتح کابل از "علی خیل" جاجی به کابل آمد و شب را در حواشی شهر در قصر چهلستون گذرانید و فردای آن 24 میزان به سلامخانه ارگ کابل آمد و در آنجا به سلطنت رسید، گزارش هایی با عبارات متفاوت بیان شده که بعضی این گزارشات

را برگرفته از مآخذ ذیل از نظر میگذرانیم، از جمله: کتاب "بحران و نجات" - نویسنده محی الدین انیس، کابل، سال 1308؛ کتاب "نادر افغان" - نویسنده برهان الدین کشکی، کابل، سال 1310 و کتاب "یادداشتهای من" - نویسنده مارشال شاه ولی خان چاپ کابل (سال چاپ اول؟). قابل ذکر است که هر سه کتاب مذکور در راستای نظر حکومت نگاشته شده و محتوای آنها مشابهت تام را بهم میرساند.

کتاب "بحران و نجات":

محی الدین انیس مؤلف کتاب فوق می نویسد: «24 میزان - اهالی کابل ونماینده های زیاد اطراف که در آنقدر روزها از حمله بر کابل و فتح آن خبر شده بودند و از هر طرف آمده میرفتند، امروز اطلاع یافتند که ناجی وحامی یگانه وطن وارد کابل میشوند. برای استقبال سردار نامداری که هر فرد جداگانه خود را مرهون مجاهدت و فداکاریهای اوشان میدانست، عموماً شتافتند.... از حد چهلستون تا خود سلامخانه و داخل آن قطعاً جای قدم ماندن نبود. موکب سردار نامی در ساعت ده روز در حالیکه داخل و خارج سلامخانه از خلیق پر بود و در جمله نماینده های محترم خارجی که در کابل حضور داشتند، نیز موجود بودند، در سلامخانه وارد گردیده و تا نیم ساعت صدای تهلل و تکبیر و دعای "زننده باد ناجی ملت افغانستان" بلند بود، بعد از آن به مفخرت این روز سعید یک نطق شکرانه ای از طرف عموم ملت به حضور سردار نامدار قرائت شد و متعاقب آن سردار نامی برپا شده بعد از آنکه شکریه خالق متعال را بر اینکه در آرزو و نذر خودشان که نجات وطن بود و آنرا نایل شده اند، ادا نمود، خاتمه نطق خود را بر این آوردند که

من ازین خرابیهای وارده وطن خیلی متأثرم و به شما توصیه میکنم تا به زودی از نقصانات این بحران تلافی نموده، مملکت را برای پیشرفت و ارتقای تدریجی که نصیبش باشد، آماده سازید. در اینجا از طرف عموم حاضرین پیشنهاد تکلف ایشان به قبولی عهده سلطنت و زمامداری قرائت شد و هنوز این قرائت تمام نشده بود که از هر طرف هلهله: "زنده باد اعلیحضرت محمدنادرخان پادشاه و ناجی و استقلال بخش افغانستان" بلند شد. واقعاً ازین صدای تیریک، ذات ملوکانه شان در آن حالت به دهشت رفتند.... بعد از یک تفکر دور تکراراً عقیده خود را ابراز فرمودند که من پیشتر هم نذر خود را تا اینجا گرفته بودم که مملکت را از سقو و دزدان خلاص کنم و اینک الحمدلله به آرزوی خود موفق آمدم. حالا مسئله پادشاهی را برای انتخاب ملت میگذارم، زیرا خود من ابداً این آرزو را ندارم، چنانچه در اول اراده و تصمیم خود را اعلان کرده ام. ولی اهالی، اعیان، علما و خوانین که حاضر بودند، بیشتر ازین صبر نکرده و با هلهله خیلی گرم اصرار به انتخاب خود کرده و اینرا هم افزودند که درین محفل تقریباً از عموم نقاط مملکت افراد موجود هست و علاوه بر آن در تمام مملکت مستحقتر از شما کسی را نمی بینیم و در تعطیل این امر خطرهای بزرگ به وطن و مملکت عاید میشود. پس به نام خیر وطن باید آن عهده را قبولدار شوید و باز دوباره صدای تیریک در داخل سلامخانه و نیز در خارج آن صدای تیریک بلند شد و به همین صورت گرمجوشی و اصرار ملت زمامدار خود را انتخاب نموده تمنای تلافی گذشته را در سایه زمامداری ایشان داعی شدند.» (کتاب "بحران و نجات"، صفحه 269-271)

در کتاب "نادر افغان":

در اینجا نظری به قسمت های مهم بیانات سپهسالار محمد نادرخان به نقل از کتاب "نادر افغان" می اندازیم که در روز 24 میزان در مجلس سلامخانه ارگ کابل در آستانه قبول سلطنت بصورت آزاد وبدون کاغذ ایراد کرد، اما در کتاب مذکور متن بیانیه طولانی و نیز از نظر ادبیات فراتر از یک نطق آزاد ارائه شده است. سپهسالار در این نطق خود گفت: «برادران و عزیزانم! به تقریب این موفقیت قوای قومی افغانستان که بفضل الهی و مدد روحانیت حضرت نبوی در طرد نمودن و تشتت دزدان بیشراف و رفع نمودن آنهمه مظالم و وحشت و دفع نمودن آن مصائب و نگبت که از شامت اعمال بندگان خدا و سوء رفتار اعمال ماضی شما و دگر علل واقع شده است، کامیاب شده ایم، هر قدر که بدرگاه الهی شکر گذاری کنیم، کم است. اگر در انطفای این آتش که در افغانستان افروخته شده و تمام موجودیت وطن محبوب ما را در احتراق گرفته بود، لطف الهی و باز در عالم اسباب شجاعت و غیرت ملی و وحدت پسندی شما ملت عزیزم بذل مجاهدت نمیکرد، البته این سیل موحش، بنیان سلامت ملت و استقلال مملکت ما را، اگر کمی دگر دوام میکرد، از پا می انداخت.»

محمد نادر خان پس از ابراز امتنان از حضار و باقی ملت که در راه نجات کشور با او معاونت عملی و مالی کرده اند، در ادامه بیانات خود با اشاره با مشکلات بسیار که پس از رسیدن به وطن مواجه شده و اما از عزم خود منصرف نشده است، چنین گفت: «هر چند از روی سنجش و تدقیق موفقیت من درین اقدام بزرگ که همه ملت خواهان و وطن دوست ها از

اصلاح و اداره آن مایوس بودند و من هم در اصلاح و تحلیل آن بمشکلات عظیمی سردچار شدم، فی هزار یک هم متصور نبود، با آنهم من مایوس نشدم، طیبدم و کوشیدم و به رقم رقم ملت را بمفاد و مضرت شان داناندم تا اینکه... با اینقدر یک موفقیت نائل شدم که امروز ما و شما بکمال مسرت در همچو ازدحام جمعیت انبوه خوشبختانه جهت شگرذاری ازین مراحم ربانیه اجتماع ورزیده ایم... چون این موفقیت ما و شما الی آلان بکلی تمام نشده و هنوز هم رگ و ریشه این خطرات و اندیشه درهرکنار و گوشه موجود و به پیش روی ما و شما کارهای بسیار است، لذا نباید که ما به نشاط این مظفریت سرشار و بمظاهر فرحت گرفتار شویم. باید نه تنها ما و شما این اخگرهای شعله افروزانقلاب را بالمره خاموش کنیم، بلکه بتلافی این نقصانات وارده که از هرحیث و هرجهت وطن را بمشکلات انداخته است، نیز صرف مساعی جدی ورزیم».

از قول نویسنده کتاب (برهان الدین کشکی) آمده است که: «در این محل از طرف جمهور حضار غلغله های مسرت باری که با تکبیر و تهلیل ممزوج بود، بالا شده تماماً تکلیف سلطنت را به جناب محمدنادرخان غازی تقدیم کرده و در قبولیت آن اصرار و این موضوع از هر گوشه و کنارتکرار میشد... تا اینکه متفقاً و متحداً آوازهای "زنده باد اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی نجات و استقلال بخشای افغانستان" طنین انداز فضا شد. جناب سپهسالار که از دیدن این اوضاع و اصرار عموم بحیرت و دهشت فرو رفته بودند، بعد از تفکر و تعمق این غلغله را با اصرار و قرار آتی در موضوع عدم تحمل بارگران سلطنت بر نطق خود دوام دادند و گفتند: "قصد

من گاهی شخصیت نبوده و نه هست من خیال سلطنت را نداشته و ندارم. پادشاهی یک امرانتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هرکسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند البته که ما هم اطاعت آنرا از اسباب مفخرت خود دانسته بکمال مسرت با او بیعت میکنیم و در تحت او امر او خدمت ملک و ملت را مینمائیم. مطلب من از ابتداء چنانچه درجراید دنیا اعلان نموده ام هدف من رفع این بحران و خانه جنگی و مظالم سقو و بوجود آوردن وحدت ملی عمومی بوده است که خوشبختانه به آن موفق شدیم... همین افتخار و اعتبار بما کافی است که بمانند یک عسکر فداکار افغانستان من و عامه افراد خاندانم تفنگ را بشانه گرفته همان وظیفه مقررۀ خود مانرا انجام دهیم و امر سلطنت را باتفاق عمومی و آرای ملت بگذاریم و هر شخص را که ملت انتخاب میکند، ما بکمال مسرت باو بیعت میکنیم.»

باز هم از قول نویسنده کتاب آمده است که: «غلغلۀ عمومی [بالا شد که] "پادشاه ما شمائید که همیشه از ما دستگیری کرده اید و در حصول مفاخر ملی وطنی ما دائماً فداکاری کرده اید... ما در افغانستان همچو کسی را سراغ نداریم که طاقت و تحمل این بارگران را داشته باشد... از تمام ولایات افغانستان کم و بیش اشخاص درین محضر حضور دارند و همه معتقد اند که جز از ذات شما سزاوار این مقام دیگر [کسی] نیست....»

لذا ما از حضور شما که به عذر و الحاح و کمال مسرت و رضا شما را به پادشاهی و اولی الامر خود قبول میکنیم. رجا و تمنا داریم که ضرور بصد ضرور این خدمت مملکت را قبول کنید و باین حس قدردانی ما صدمه وارد نکنید."»



علیحضرت محمدنادرشاه و شهزاده محمدظاهر

نویسنده کتاب می افزاید که: «در اینجا عموم اعیان و معاریف کابل و شش گروهی و تمام وکلای افغانستان در عصرامانی وسقوی بکابل آمده بودند [؟؟] برای دست دادن بیعت و اطاعت

بحضور این ذات با دیانت طویت هجوم آوردند و پروانه وار اطراف این شمع ضیاءبار افغانستان را در حلقه گرفته عموماً به حضور شان عرض فدویت و اخلاص و صمیمیت را مینمودند و بهمین صورت گویا افغانستان ازین بحر پر از طغیان انقلاب، این گوهر گرانبایه را بدست آوردند و این پادشاهی بالاستحقاق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی که بطیب خاطر و اتفاق آرای عمومی و اکثریت مطلقه و اصرار والاحاح متمادیه که ما بشمه از آن اشاره کردیم، مصداق صحیح این آیه شریفه گردید: "ان الارض بینها العبادی الصالحون" (برگرفته از کتاب "نادرافغان"، نویسنده - برهان الدین کشکی، صفحه 576 تا 587)

در کتاب "یاد داشتهای من":

بقلم سردار شاه ولی خان شرحی از جریان مجلس سلامخانه گزارش یافته که بعضی قسمت های آنرا ذیلاً اقتباس میدارم، او می نویسد: «موکب سپهسالار در میان هلهله شادمانی و احساسات گرم مردم آهسته آهسته [از چهلستون] جانب شهر می آمد و او با هر دسته اظهار لطف و مرحمت می نمود. در سلامخانه سران شهر رجال بزرگ خاندان شاهی سابق، معاریف و علما و نویسندگان، اعضای شورای دولت و هیئت کوردپلماتیک حاضر شده بودند. سران لشکرهای قومی نیز جابجا اخذ موقع کردند. سپهسالار در میان جوش احترامات به سلامخانه وارد شد و در موضعی که قبلاً خود مردم انتخاب کرده بودند، قیام کرد و آنگاه خطابه مفصل ایراد نمود.» سپهسالار در یک قسمت بیانیه خود گفت: «یکی از آرزوهائیکه داشتم، انجام یافت. این خدمت بسیار مختصر بود. اکنون پایتخت از سلطه حبیب الله نجات یافته و او با

رفقای خود فراری شده، امیدوارم به توفیق خدا افغانستان حیات نوین خود را آغاز کند. اساس این زندگی به عقل و درایت مردم افغانستان مربوط است؛ اکنون شما سرنوشت خود را تعیین کنید و راه را برای آینده روشن سازید. من جز خدمت برای سربلندی افغانستان آرزوی نداشته و ندارم، خود شما رژیم سلطنت خود را تعیین نمائید. من یک توصیه دارم که در هر امر بخدا توکل و به خودی خود اعتماد داشته باشید. من و خاندان من هر جا باشیم، خدمتگار افغانستان خواهیم بود.»

شاه ولی خان در ادامه می‌نگارد که: «یکباره غریو مردم بلند شد، همه آواز برآوردند که: "ما شما را از اوایل عمرتان می‌شناسیم، شما باین تن بیمار جان بازی کردید و خاندان خود را قربانی دادید، در تمام ادوار به امانت و فداکاری امتحان شده آزادی ما را مسترد کردید و شما ما را نجات دادید، افغانستان بهتر از شما برای سلطنت خود کسی را سراغ ندارد، شما پادشاه ما میباشید و ما به شما بیعت میکنیم". سپهسالار مردم را با اشاره دست خاموش کرد و آنگاه گفت: "من خدمتیکه شایسته ذکر باشد، نکرده ام و بحیث یک فرد شما وظیفه خود را انجام دادم. من خود را از تحمل بارگران سلطنت عاجز میدانم و هرگز به این کار تن نمیدهم. شما با اعلیحضرت امان الله خان و یا یکی از خاندان شانرا به سلطنت انتخاب کنید. من قول میدهم که از صمیم قلب به انتخاب شما موافقت دارم". دوباره صدای مردم بلند گردید و به اصرار و سوگندهای غلیظ می‌گفتند: "ما جز شما کسی را شایسته سلطنت نمی‌شناسیم". از همه اولتر سردار محمد عمرخان و سردار محمد امین الله خان پسران اعلیحضرت ضیاء الملت والدین

[امیر عبدالرحمن خان] دویدند که دست های سپهسالار را بوسیده بیعت کنند، صفوف برهم خورد وسائرین هرکدام برای بیعت هجوم نمودند. سپهسالار دست خود را نداد و مردم را بار دیگر ساکت نموده به آواز بلند گفت: "از اعتماد شما تشکر و خواهش میکنم این بارگران را بدوش من نگذارید". در این میان حکمت بایور سفیر ترکیه که در هنگام انقلاب [اغتشاش] نیز افغانستان را ترک نکرده بود، پیش آمد و به تفصیل سخن راند.»



سردار شاه ولی خان (بعداً مارشال) و سردار شاه محمود خان (بعداً سپهسالار) - برادران سپهسالار محمدنادرخان که در جنگهای سمت جنوبی علیه قوای سقوی زیاد فعالیت کردند، و اما اگر قوای قبایلی وزیری و میسود به کمک شان نمیرسید، فتح کابل بدست آنها مشکل و حتی ناممکن بود.

نویسنده کتاب علاوه میکند که: «هنوز سخن حکمت بایور به پایان نرسیده بود که مردم از چهار طرف هجوم آوردند و بیعت کردند. سپهسالار نیز که خود را در میان الحاح و هجوم و ببقارای مردم محصور دید و هیچ چاره نداشت، مردم را خاموش ساخته گفت: "چون قبول این امر هرگز برضای من نمیباشد، من اصرار و تمنیات و خواهش های شما را بحیث یک قربانی قبول نموده حاضریم که خود را در راه خدمت شما فدا کنم". صدای تکبیرها و زنده بادهای فضای سلامخانه را به جنبش آورد و چون این آوازه به بیرون سلامخانه رسید، غریو شادمانی مردم بلند شده لشکرهای قومی که در اطراف سلامخانه و باغ دلکشا و جاده طرف مشرق ارگ بودند، به نواختن دهل و شلیک تفنگ پرداختند، اضطراب مردم فرونشست و اندک اندک آرام شدند.»

شاه ولی خان در پایان یادداشتهای خود به این نکته اشاره کرد که: «ارگ هنوز قابل سکونت نبود، اعلیحضرت بناچار برای اقامت شبانه خویش در منزل محمدهاشم خان فرقه مشر و برای اداره امور سلطنت در منزل سردار فتح محمدخان [واقع باغ علیمردان] اقامت گزیدند.» (شاه ولی: "یادداشتهای من"، صفحه 104-107)

مبحث بیست و ششم

سپهسالار محمد نادرخان و چگونگی اعلام سلطنت

(به استناد دو مآخذ مهم)

تا اینجا مطالبی در ارتباط با رویداد 23 میزان (بعضی مآخذ آنرا 24 میزان ذکر کرده اند، ولی آنچه در کتاب "نادرافغان" در ذیل یک عکس ذکر شده، تاریخ حضور نادرخان را برای اخذ بیعت در سلامخانه 23 میزان نوشته است) در سلامخانه از قول سه مآخذی تقدیم گردید که همه به یک شیوه به شرح رویداد پرداخته و یکی مؤید دیگر محسوب میشوند. اینک توجه را به دو مآخذ با ماهیت نسبتاً متفاوت، فارغ از مجامله و بیشتر نزدیک به واقعیت معلوم میشود، جلب میدارم - یکی: کتاب خاطرات جرنیل یار محمد خان وزیری و دیگر کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان.

کتاب "دافغانستان دخیلواکی او نجات تاریخ":

مؤلف کتاب جرنیل یار محمد خان وزیری چنانچه قبلاً ذکر شد، کسی است که تحت قیادت او قوای بیش از چهار هزار نفری قبایل وزیر و میسود از آغاز جنگ تا فتح کابل اشتراک داشتند و او نیز شخصاً با دیگر سران قبایلی در مجلس سلامخانه شاهد و ناظر جریان گویا بیعت به سپهسالار بودند. جرنیل وزیری در کتاب خاطرات خود زیر عنوان فرعی: "اد سلطنت پر سر د مشرانو دوگانگی او د نادرخان عهد شکنی"

مطالبی مهم و قابل دقت را بیان کرده که بعضی قسمت های مهم آنرا در اینجا از نظر می گذرانیم:

جرنیل وزیری می نویسد: «بعد از فتح کابل برای حفاظت شهر و کابلی ها افراد جنگی ما با اخلاص و صداقت بهره می کردند، زیرا در آنوقت در شهر نه پولیس بود و نه عساکر که این وظیفه را انجام دهند و اگر هم تعدادی بودند، نمی شد بر آنها اعتماد کرد... محمدنادرخان در آنوقت در جاجی بود و در موقع فتح کابل نه حکومت و نه دولت وجود داشت. وارث و صاحب وطن (امان الله خان) به خارج رفته بود و برگشت او در یک روز و یک هفته ممکن نبود و نیز شخص نامدار دیگر در آنجا نبود که تا برگشت اعلیحضرت غازی امان الله خان امور مملکت به او سپرده و بالایش اعتماد شود. ما در بین سرداران کابل تنها با سپهسالار محمدنادرخان و برادرانش شناخت داشتیم. سپهسالار در "علی خیل" جاجی به بزرگان قومی ما وعده داده و هم در قرآن امضاء کرده بود که در صورت فتح و کامیابی به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا یکی از خانواده سراج تاج و تخت را می سپارد. لذا ما بزرگان کوهی به انتظار ورود سپهسالار صاحب محمدنادر خان بودیم. او در روز فتح کابل در علی خیل بود.»

جرنیل وزیری می نگارد: «محمدنادرخان سه روز بعد از فتح کابل به کابل رسید که از طرف قوای ما و بزرگان قومی استقبال شد و سپهسالار فتح کابل را برای ما مبارکی داد و بزرگان قومی را چنان در بغل گرفت که گوئی سنگ حجرالاسود را در آغوش گرفته باشد... محمدنادرخان شب چهارم را به قصر چهلستون گذرانید و برادرانش و اقارب نزدیکش با سران لشکر ناجی به همراه او بودند. ما بزرگان

قوم وزیر و میسود دوباره به سنگرهای خود برای حفاظت کابلی ها به پهره و گزمه برگشتیم. فردا که بیست و دوم میزان بود، من با تعدادی از افراد جنگی و بزرگان صبح آنروز برای ملاقات سپهسالار محمد نادرخان [به چهلستون] رفتیم، تا با او در باره سلطنت و دعوت برگشت از اعلیحضرت غازی امان الله خان صحبت کنیم، اما مردم زیاد در آنجا بودند و قرار شد که در آن باره در یک دیدار جداگانه صحبت کنیم. در قصر چهلستون به دور محمدنادرخان تعداد زیاد افراد حلقه زده بودند. سپهسالار با دیدن ما چند قدم پیش آمد و خوش آمدید گفت و ما در آن ازدحام مثل دیگران به یک جا نشستیم و وقت پیدا نکردیم که با سپهسالار بطور خاص ملاقات کنیم و برای مقصدی که به آنجا رفته بودیم، با او صحبت نماییم.»

جرنیل و زبیری در ادامه می افزاید: «روز بیست و سوم میزان بود که بزرگان قومی ما و لشکر فاتح به معیت سپهسالار صاحب بطرف شهر کابل حرکت کردیم. سربازان ما با نواختن دهل و خواندن سرود های ملی و اتن و با دادن شعارهای زنده باد غازی امان الله خان در طول راه پرداختند و به همان قصری رسیدیم که دیوارهای سفید آن با خون افراد جنگی ما رنگین شده بود و برای فتح آن هفت ماه را سفر کرده بودیم..... محمدنادرخان و بزرگان قومی ما در محلی درارگ توقف کردیم که "سلام خانه" یاد می شد و در آنجا سرشناسان شهر کابل و دیگر سرداران برای استقبال سپهسالار جمع شده بودند و بعضی از اعضای سفارتخانه ها نیز دیده می شدند. مردم از محمدنادر خان استقبال گرم کردند و خوش آمدید گفتند. بزرگان قومی در جاهای معین نشستند و محمدنادرخان در صدر مجلس ایستاده شد و وقتی غلغله

حاضران و زنده باد گفتن ها پایان یافت، محمد نادرخان یک بیانیه کوتاه داد و از زحمات و تلاشهای خود یاد کرد و تمام کارنامه های نجات را به خود و برادران خود نسبت داد و ما بزرگان قومی زیرنظر او نشسته بودیم و اما از خدمات و تلاشهای ما کمترین تذکری نداد و پس از یادآوری زحمات خود، درباره سلطنت از پیشنهاد برگشت دوباره اعلیحضرت غازی امان الله نیز یاد کرد که با این پیشنهاد عده ای از سرشناسان کابل و سرداران با صداهای بلند همراه با هلهله خواهان رسیدن محمد نادرخان به سلطنت و جلوس او بر تخت شدند و این افراد چاپلوس برای اخذ مقام دست بیعت به نادر خان دراز نمودند که در بین این افراد یک تعداد سران قومی و برادران الله خان [و کاکای امان الله خان سردار محمد عمرخان] نیز شامل بودند.»

جرنیل وزیری در ادامه می افزاید: «ما سران وزیر و میسود در این مهمه در جاهای خود نشسته بودیم و رفقای ما از من انتظار داشتند که چیزی بگویم. من که اوضاع و حالت آنجا را خوب درک کرده و به نفس های طامع بعضی سران قومی دیگر پی برده بودم که برای اخذ نایب سالاری و حکمرانی بعضی آنها چنان عطش دارند، بهتر دانستیم که ما بزرگان وزیر، میسود و تنی حرکتی از خود نشان ندهیم و به محمد نادرخان در بیعت نکردن خویش بفهمانیم که ما از جریان ناراض هستیم و او برخلاف عهد و پیمان قرآنی کار کرده است. اگرچه میتوانستیم در آن مجلس مخالفت خود را ابراز کنیم، اما اینکار موجب برخورد بین لشکر ناجی ارگ و شهر کابل میگردید و هم از طرف دیگر حبیب الله تا آنوقت بصورت قطعی در افغانستان شکست نخورده و چون در شمالی، قندهار

و مشرقی طرفداران او هنوز فعال بودند و خودش هم زنده و سلامت در کوه‌دامن مصروف فعالیت بود و میدانستیم که از برخورد داخلی ما استفاده میکند و ممکن است با یک قدرت کم بتواند بار دیگر کابل را از دست ما بگیرد، لذا ما موضوع بیعت و قبولی بیعت را به یک وقت دیگر موکول کردیم که ما و محمدنادرخان وقتی تنها شویم، فراموشی عهد و پیمان او را در مجلس سلامخانه بیاد او خواهیم داد.» (خاطرات جرنیل وزیری...، صفحه 329 تا 333)

جرنیل وزیری متعاقب توضیحات فوق در قید یک عنوان درشت دیگر "محمد نادرخان ته دهغه دعهد شکنی یادونه" می نویسد: «وقتی در محل سلام خانه ارگ به مناسبت ورود محمد نادرخان مجلس به پایان رسید و یک تعداد افراد برای رسیدن به مقامها در آینده با او بیعت کردند، ما اقوام جنگی وزیر و میسود بدون کدام سخن از ارگ بیرون شدیم و به سنگرهای خود برگشتیم و به گز مه و پهره خود صادقانه ادامه دادیم. فردای آن که در جرگه بودم، فقیرمحمدخان مهمند رئیس جنگلات روی به من کرد و گفت: "پارمحمد خان من در "گل غوندی" [جوار علی خیل] به توجه شما رسانیده بودم که از محمد نادرخان توقع نبرید. بیعت روز گذشته یک بازی سیاسی خوب بود...»

وزیری می نویسد: «وقتی محمد نادرخان روز بعد ما را نزد خود خواست، ضمن امتنان از خدمات ما گفت: "اگر در دیدار ما ها وقفه پیدا شود، از من گلایه نکنید؛ من امروز هم به همان عهد و پیمان ایستاده هستم که ما و شما درجایی برآن دعا [قَسَم] کرده بودیم". بعد از ختم گفتار سپهسالار محمدنادرخان، الله نوازخان، زلمی خان منگل، عبدالغنی خان

گردیزی و محمد گل خان هم سخنانی گفتند و بعد از آنها من به نمایندگی از همه بزرگان وزیر و میسود چند کلمه در مجلس گفتم و باز هم اشارتاً از باز گردانیدن اعلیحضرت غازی امان الله خان یادآور شدم که در جواب محمد نادرخان پس از بیانیه کوتاه درباره خدمات ما در راه نجات وطن گفت: "من بر همان عهد و پیمان علی خیل ایستاد هستم. شما به سخنان افراد غیرمسئول گوش ندهید و از حرکات احساساتی آنها چشم ببوشید و پس از آوردن آرامی و امنیت فیصله شما عزیزان فیصله ما برادران است". محمدنادرخان در وقت خداحافظی خطاب به من گفت: "یار محمد خان! انشاءالله و تعالی کارها قدم بقدم درست میشود؛ با اعلیحضرت امان الله خان به تماس می شویم که بوطن برگردند. اینکار وقت میخواهد" و سپهسالار محمدنادرخان در آخرین سخنان خود که با ما داشت اطمینان داد که او بر عهد و پیمان خود که با ما در علی خیل جاجی بسته بود، استوار است». (مأخذ بالا صفحه 333 تا 337).

کتاب "افغانستان در جریان زندگی من":

نویسنده کتاب دگر جنرال عبدالرزاق خان که در آنوقت یک صاحب منصب جوان، مسلکی و تحصیل یافته ایتالیا در رشته هوایی بود و بعداً تا قوماندانی عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی در رژیم شاهی رسید، درباره چگونگی محفل بیعت به محمد نادرخان در "سلام خانه" به حیث یک شاهد عینی در آن مجلس، مطالبی را ذکر کرده که در اینجا به توجه رسانیده میشود:

دگر جنرال موصوف می نویسد: «بعد از اشغال کابل توسط قوای مارشال شاه ولی خان، سپهسالار محمد نادرخان [از چهلستون] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند.»



این عکس تاریخی بروز 23 میزان 1308 در سلامخانه عمومی کابل هنگامی گرفته شده و سپهسالار محمدنادر خان و اشخاص معینی اش - هر یک شاه ولیخان، شاه محمودخان، محمد گل خان مومند و الله نواز خان به روی سنج قرار گرفته و موضوع بیعت به محمدنادرخان مطرح و ایشان پادشاهی افغانستان را قبول کردند. این عکس در ضمیمه صفحه 586 جلد اول کتاب "نادر افغان" بار اول به نشر رسیده است.

او در ادامه می افزاید: «بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپهسالار نادرخان با دو برادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیبه و برجست و موزه

بپا داشتند، بر سر خود لنگی خاکی زده بودند. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه داشتند. لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سرداشتند؛ محمد گل خان [مومند] لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی دربرداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپهسالار محمد نادرخان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهایی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

دگر جنرال عبدالرزاق خان می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان ذکریا و غلام محمد خان وردک [سابق] پنجات باشی که در دروه امانی عضو هیئت مذاکره با انگلیسها بود و نیز بعداً وزیر تجارت شد] به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم"، سپهسالار نادرخان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید"؛ باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم"؛ در این وقت سپهسالار کمی عقب رفته با برادرها و هیئتی که همایش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم"... بعد از آن اعلیحضرت از سلام خانه تشریف بردند.» (کتاب "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 31 - 32)

مبحث بیست و هفتم

نقد مختصر درباره گزارشات "سلامخانه" و چگونگی بیعت

اینکه چرا رویداد مجلس سلامخانه را که منتج به رسیدن سپهسالارمحمدنادرخان به سلطنت افغانستان شد، از پنج مأخذ فوقاً اقتباس کردم، دلیلی دارد، زیرا سه مأخذ آن تقریباً از یک زبان و حتی با تشابه کلمات جریان مجلس را بازگو کرده و همه زیر نگیان رژیم جدید نگارش یافته و تا ختم دوره سلطنت یگانه مرجع در قالب رسمیات بوده و هیچکس نخواست و یا جرأت نکرده مغایر برآن چیزی بنویسد، اما دو مأخذ دیگر که در سالهای اخیر نوشته شده، از قید رسمیات مبرا بوده و پس از نیم قرن سکوت و خاموشی به بیان حقایق ناگفته پرداخته است. در این مبحث با توجه به سه نکته ذیل میکوشم نگاهی مختصر به آنچه در مأخذ فوق درباره گزارشات سلامخانه و چگونگی مشروعیت بیعت به سپهسالارنادرخان به حیث پادشاه افغانستان بیندازم:

1 - اولین نکته مهم در سه مأخذ اولی همانا مجامله و مبالغه در طرز بیان مطلب است که با عبارات سؤال انگیز کوشش شده تا بر مشروعیت بیعت به موصوف مهر مردمی گذاشته شود و با آنکه خودش در زبان نمی خواست قبول پادشاهی کند، اما چنین وانمود کرد که گویا ناگزیر شد در اصرار مردم بارسنگین سلطنت را متقبل شود. در این ارتباط در کتاب "بحران و نجات" آمده است که: «اهالی کابل و

نماینده های زیاد اطراف که در آنقدر روزها از حمله برکابل و فتح آن خبر شده بودند و از هرطرف آمده میرفتند، امروز اطلاع یافتند که ناجی و حامی یگانه وطن واردکابل میشوند. برای استقبال سردارنامداری که هر فرد جداگانه خود را مرهون مجاهدت و فداکاریهای او شان میدانست، عموماً شتافتند.... از حد چهلستون تا خود سلامخانه و داخل آن قطعاً جای قدم ماندن نبود.»

در این متن موضوع "نماینده های زیاد اطراف... از هرطرف آمده می رفتند" این سؤال را خلق می کند که این ها از کجا و از کی نمایندگی میکردند و چگونه اعتبار نمایندگی آنها تثبیت گردیده بود؟ و این مبالغه را که "از حد چهلستون تا خود سلامخانه و داخل آن جای قدم ماندن نبود" چگونه توجیه نمود، درحالیکه در آنوقت فاصله بین چهلستون و شهر بیشتر زمین های زراعتی بود و در چند ده و قریه همجوار آن نفوس متراکم زیست نمیکرد که آن فاصله در آنوقت پراز مردم بوده باشد. البته حضور مردم در داخل شهر و حتی در بیرون محوطه ارگ محتمل بوده است. یقیناً مردم از فتح کابل و فرار حبیب الله سه روز قبل آگاه بودند، ولی از اینکه سپهسالار چه وقت به شهرکابل میرسد، قبلاً اطلاع دقیق نداشتند تا از اطراف و آنها هم به حیث نماینده راهی کابل می شدند.

علاوئاً تدابیر امنیتی نیز ایجاب نمیکرد که با چنین بی بندوباری همه دروازه های ارگ باز باشد که هرکس بتواند به داخل سلامخانه راه یابد، زیرا هنوز شهراز طرفداران حبیب الله کاملاً خالی نشده بود و نیز قوای تازه وارد از جنوبی نه مردم کابل را می شناختند و نه توان کنترل همچو هجوم مردم را

داشتند. در این حال احتمال وقوع یک سوء قصد علیه جان محمدنادرخان بسیار موجود بود. محمد نادرخان برای حفظ جان خود بعد از شکست در چرخ لوگر، چنان محتاط شده بود که محل اقامت خود را نخست در سجنک نزدیک جاجی و پس از شکست گردیز به علی خیل در حواشی جاجی که محل دور دست و مطمئن بود، انتقال داد و تا آخر که از فتح کابل اطلاع یافت، در همانجا اقامت داشت. با این استدلال آنچه در زمینه در متن کتاب "بحران و نجات" ذکر شده است، از واقعیت به دور می‌رود.

همچنان نویسنده کتاب فوق می‌نگارد که: «اهالی، اعیان، علما و خوانین که حاضر بودند، بیشتر ازین صبر نکرده و با هلهله خیلی گرم اصرار به انتخاب خود کرده و اینرا هم افزودند که درین محفل تقریباً از عموم نقاط مملکت افراد موجود هست و علاوه برآن در تمام مملکت [خطاب به محمد نادرخان گفتند که] مستحقرتر از شما کسی را نمی‌بینیم... پس به نام خیر وطن باید آن عهده را قبولدار شوید! و باز دوباره صدای تیریک در داخل سلامخانه و نیز در خارج آن صدای تیریک بلند شد و به همین گرمجوشی و اصرار ملت زمامدار خود را انتخاب نموده تمنای تلافی گذشته را در سایه زمامداری ایشان داعی شدند.»

در اینجا باز هم سؤال میشود که چگونه مردم در خارج سلامخانه از تیریکات اطلاع یافتند، در حالیکه وسیله پخش صدا در بیرون سلامخانه موجود نبود. علاوه تا ذکر این جمله که: به همین گرمجوشی و اصرار ملت زمامدار خود را انتخاب نمودند، چه معنی میدهد، در حالیکه همه تصمیم در داخل سلامخانه و در غیاب ملت و نمایندگان واقعی آن

از طرف یک تعداد مدعوین دست چین و تعدادی از خوانین جنوبی و حامیان و دوستان نزدیک سپهسالار و برادرانش صورت گرفت؟

اینکه بزعم کتاب "یادداشت‌های من": «درسلامخانه سران شهر، رجال بزرگ خاندان شاهی سابق، معاریف و علما و نویسندگان، اعضای شورای دولت و هیئت کوردپلماتیک حاضر شده بودند و سران لشکرهای قومی نیز جابجا اخذ موقع کردند»، خود بیانگر آنست که در آن مجلس صرف مدعوین خاص از بین سران شهر، رجال بزرگ خاندان شاهی سابق، معاریف، علما، نویسندگان و اعضای شورای دولت امانی حضور بهم رسانیده بودند و بس. مؤلف کتاب سردار شاه ولی خان می نویسد که: «سپهسالار در میان جوش احترامات به سلامخانه وارد شد و در موضعی که قبلاً خود مردم انتخاب کرده بودند، قیام کرد و آنگاه خطابه مفصل ایراد نمود.» باز هم سؤال در اینجاست که چگونه "مردم" قبلاً توانسته بودند در داخل سلامخانه رفته و محل ایراد بیانیه را تعیین نمایند و لزوم تعیین محل برای ایراد بیانیه چه بود، در حالیکه در آن سالون بزرگ مستطیل شکل محل سخنرانی در همه وقت مشخص بود و ضرورت به انتخاب محل جدید نداشت. آیا تعیین محل خطابه از طرف مردم در داخل سلامخانه میتواند به انتخاب شاه مشروعیت مردمی دهد؟

علاوتاً در کتاب "نادر افغان" خطاب به سپهسالار محمد نادرخان چنین ذکر گردیده که: «از تمام ولایات افغانستان کم و بیش اشخاص درین محضر حضور دارند و همه معتقد اند که جز از ذات شما سزاوار این مقام دیگر [کسی] نیست... لذا ما از حضور شما به عذر و الحاح و کمال مسرت و رضا،

شما را به پادشاهی و اولی الامر خود قبول میکنیم. رجا و تمنا داریم که ضرور بصد ضرور این خدمت مملکت را قبول کنید و باین حس قدردانی ما صدمه وارد نکنید.» در اینجا باردیگر ادعا شده که "از تمام ولایات افغانستان کم و بیش اشخاص در این محضر حضور دارند"، آیا حضور چند نفر نامشخص از ولایات در آن مجلس میتواند در چنین امر مهم تاریخی و سرنوشت ساز، از مردم ولایات نمایندگی کند و بیعت را به نمایندگی از مردم ولایات مشروعیت بخشد؟

2 - اگر از سؤالیهای فوق بگذریم، اظهارات شخص سپهسالار، چه در آن مجلس و چه قبل از آن که در حضور مردم و نیز در مصاحبه های خود راجع به سلطنت بیان کرده و حتی کتباً در حاشیه کلام الله مجید تعهد نموده بود، موضوع مهم دیگر است که در مباحث گذشته به تفصیل بیان شده و ذکر مختصر آن در اینجا برای تداعی خاطر لازم است.

سپهسالار هدف برگشت خود را به کشور بطور عموم طی بعضی سخنرانی ها و مصاحبه های خود چنین بیان کرده است: «مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را که ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» همچنان موصوف در مجلس سلامخانه (با اقتباس از کتاب نادر افغان) باز هم ضمن بیانیه خود تصریح کرد که: «قصد من گاهی شخصیت نبوده و نه هست من خیال سلطنت را نداشته و ندارم. پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل

لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هرکسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند البته که ما هم اطاعت آنرا از اسباب مفخرت خود دانسته بکمال مسرت با او بیعت میکنیم و در تحت او امر او خدمت ملک و ملت را مینمائیم.»

از تذکرات فوق سپهسالار و واضحاً استنباط میشود که مجلس سلامخانه نمایندگی از تمام ملت افغانستان نمیکرد و گفت: بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شوند و تصریح کرد که انتخاب پادشاه به لویه جرگه و باتفاق عمومی و آرای ملت باید صورت گیرد.

پس چه شد که وی در همان مجلس لحظه بعد حرف خود را نقض کرد و حاضر شد پادشاهی را از طریق اصرار یک تعداد معلوم الحال که نه از ملت نمایندگی میکردند و نه این نمایندگی به ایشان سپرده شده بود به قول دگر جنرال عبدالرزاق خان صرف با اصرار دونفر مشخص قبول نماید، مگر اینکه چنین حرفها فقط بروی شکلیات گفته شده و اما در دل رسیدن به سلطنت را از سالها قبل آرزومند بوده و برای نیل به همین هدف در تبنانی با انگلیسها متواتر تلاش میکرد.

نویسنده کتاب "نادر افغان" می نویسد: «غلغله عمومی [بالا شد که] "پادشاه ما شمائید که همیشه از ما دستگیری کرده اید و در حصول مفاخر ملی و وطنی ما دائماً فداکاری کرده اید... ما در افغانستان همچو کسی را سراغ نداریم که طاقت و تحمل این بارگران را داشته باشد.»

سپهسالار در این موقع گفت: «من خود را از تحمل بارگران سلطنت عاجز میدانم و هرگز به این کار تن نمیدهم. شما یا اعلیحضرت امان الله خان و یا یکی از خاندان شانرا به سلطنت انتخاب کنید. من قول میدهم که از صمیم قلب به انتخاب شما موافقت دارم». دوباره صدای مردم بلند گردید که به اصرار و سوگندهای غلیظ می گفتند: "ما جز شما کسی را شایسته سلطنت نمی شناسیم" ... سپهسالار مردم را بار دیگر ساکت نموده به آواز بلند گفت: "از اعتماد شما تشکر و خواهش میکنم این بارگران را بدوش من نگذارید". مردم از چهار طرف هجوم آوردند و بیعت کردند. سپهسالار نیز که خود را در میان الحاح و هجوم و بیقراری مردم محصور دید و هیچ چاره نداشت، مردم را خاموش ساخته گفت: "چون قبول این امر هرگز برضای من نمیباشد، من اصرار و تمنیات و خواهش های شما را بحیث یک قربانی قبول نموده حاضرم که خود را در راه خدمت شما فدا کنم". صدای تکبیر ها و زنده بادها فضای سلامخانه را به جنبش آورد و چون این آوازه به بیرون سلامخانه رسید، غریو شادمانی مردم بلند شده لشکرهای قومی که در اطراف سلامخانه و باغ دلکشا و جاده طرف مشرق ارگ بودند، به نواختن دهل و شلیک تفنگ پرداختند، اضطراب مردم فرونشست و اندک اندک آرام شدند.»

آیا این متن که "من اصرار و تمنیات و خواهش های شما را به حیث یک قربانی قبول" میکنم، مغایر به گفته چند لحظه قبل سپهسالار نبود که گفت: «پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت

کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هرکسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند.»

این تغییر به اصطلاح 180 درجه را چگونه میتوان توجیه کرد؟

باز هم در کتاب "بحران و نجات" آمده است که: «در اینجا از طرف عموم حاضرین پیشنهاد تکلف ایشان به قبولی عهده سلطنت و زمامداری قرائت شد»، ولی گفته نشده است که این پیشنهاد تحریری چگونه و از طرف کی ها ترتیب گردیده و به کی صلاحیت داده شده بود تا آنرا به نمایندگی عموم حاضرین قرائت نماید؟

یکی از شاهدان عینی مجلس سلامخانه دگر جنرال عبدالرزاق خان در کتاب خاطرات خود می نویسد: «وقتی سپهسالار به سلامخانه داخل شد و در یک قسمت بیانیه مختصر خود گفت: "وظیفه من بود که آنهایی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

دگر جنرال عبدالرزاق خان در ادامه می افزاید که: «در این موقع فیض محمدخان ذکریا و غلام محمدخان وردک [سابق پنچات باشی بعداً در دوره امانی وزیر تجارت] از سپهسالار تقاضا کردند تا سلطنت را بعهده گیرد. سپهسالار گفت: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؛" باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به

پادشاهی خود قبول میکنیم!" در این وقت سپهسالار کمی عقب رفته با برادرها و هیئتی که همایش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم".... بعد از آن اعلیحضرت از سلام خانه تشریف بردند. «(کتاب "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 31 - 32)

درحالیکه شواهد و اسنادی در دست نیست که حاضران مجلس آن دو را نماینده خود انتخاب کرده باشند تا به وکالت و نمایندگی آنها سخن گویند و نیز اینکه پس از تقاضای آن دو نفر، سپهسالار کمی عقب رفت و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی با برادران و هیئت همراه پس آمد و پادشاهی را قبول کرد. در اینجا معلوم نشد که این دو شخص چگونه به خود حق دادند که به وکالت دیگران به تکرار سخن گویند و حاضران مجلس را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهند؟ واقعیت امر همین موضوع است که دگر جنرال عبدالرزاق خان به حیث شاهد عینی آنرا در کتاب خاطرات خود بیان کرده است، نه آنطوریکه سخن پردازان و مجامله نویسان درباری مطالبی را در کتابهای خود روی هم انباشته اند.

نکته مهم دیگر همانا در آخرین کلام سپهسالار در محفل سلام خانه پس از قبولی سلطنت اشاره به این مطلب بود که گفت: «من خواهش اقوام را رد نمیکنم، ولی شرط من اینست چنانکه تاحال بامن ایستادگی کرده اید، در آینده نیز به خدا و وطن خود صادق بوده باهم متحد و متفق باشید!» در محتوای عبارت فوق خطاب به "اقوام" و نیز اینکه "تاحال بامن ایستادگی کرده اید" واضح میشود که اتکای او به همان

اقوامی معدودی بود که در سمت جنوبی با او همکاری و همیاری کردند، نه سایر اقوام کشور، چنانچه همین کار بعداً در عمل پیش گرفته شد.

3 - نکته مهم دیگر که همیشه به حیث یک موضوع انتقادی بر شخصیت محمدنادرخان مطرح میگردد همانا نقض عهد و پیمان میباشد، چنانکه در این مورد مثالهای زیاد چه قبل از رسیدن به سلطنت و چه بعد از آن بطور مستند موجود است که از بعضی آنها در ارتباط به موضوع سلطنت در اینجا یاد آور میشویم:

یکی از آن تعهدی است که با نورالمشایخ و غوث الدین احمدزائی بسته بود، چنانچه در مجلسی که برای آشتی دادن محمدنادرخان با غوث الدین خان بعد از شکست در چرخ لوگر بوسیله حضرت نورالمشایخ در قریه طوطاخیل دائرگردیده بود، هرسه تعهد کردند: «تا زمانیکه عموم ملت بیک نفر بیعت نکند، کسی نباید پادشاه شود و چون هر کدام ما در مناطق مختلف علیه دولت حبیب الله کلکانی آمادگی میگیریم، لذا هریکی ازین سه نفر (نادرخان، نورالمشایخ و غوث الدین خان) که قبل از دیگران کابل را فتح نمود، نمیتواند و نباید بدون استشاره دوفرد دیگر و تأیید قبایلی که در خاک افغانستان زندگی میکنند، اعلان پادشاهی کنند.»

این سند نزد میا معصوم مجددی (پسر حضرت شمس المشایخ) موجود بود و خودش نیز در آن مجلس اشتراک داشت، در آن باره می نویسد که: «تعهد نامه را من نوشته و بعد هرسه نفر در آن امضاء کردند... این تعهد نامه تا وقت

فتح کابل و سلطنت نادرخان نزد من بود و از آن بحیث سند معتبر نگهداری میکردم، اما بدرد نخورد و برای نادرخان هیچ اهمیتی نداشت، چون بمجرد رسیدن بکابل اعلان پادشاهی کرد و ماهم خواستیم که آتش نفاق خاموش گردد و علیه او اقدام نکرديم... اگر نادرخان بدنبال شهرت ریاست و مقام نمیرفت و به تعهد نامه ای که بسته بود، پشت پا نمیزد، شاید با همکاری رؤسای اقوام و روحانیون باز هم به سمت پادشاه انتخاب می شد، اما عجله برای رسیدن به مقام را به وفاداری به تعهداتی که بارها نموده بود، ترجیح داد و به همین سبب در تاریخ افغانستان به فردی که نباید به عهد و پیماناش اعتماد کرد، معروف گردید.» (برای شرح مزید دیده شود - کتاب "یادداشتها و خاطرات سیاسی حضرت محمد صادق المجددی"، برگزیده: عبدالله المجددی و به اهتمام ثریا سدید، 2021، صفحه 386-388)

محمدنادرخان وقتی بتاريخ 23 میزان از علی خیل به قصرچهلستون رسید و شب را در آنجا گذرانید، تعدادی از بزرگان شهر به دیدار او رفتند و وقتی او موضوع سلطنت را مطرح کرد، سه نفر از اراکین دوره امانی هریک محمد ولی خان وکیل سلطنت، شیر احمد خان رئیس شورا و میر هاشم خان وزیر مالیه به او پیشنهاد کردند که: «بهتر است سپهسالار به حیث وکیل سلطنت شناخته شود و موضوع پادشاهی به لویه جرگه موکول گردد.»، اما محمدنادرخان با وجودیکه خودش بارها در بیانات خود به این موضوع اشاره کرده و نیز در پیمان علی خیل به آن تعهد سپرده و در حاشیه کلام الله مجید امضاء نموده بود، این پیشنهاد را

نادیده گرفت و راهی را که سالها به آرزوی آن به حمایت انگلیسها تلاش کرده بود، در پیش گرفت.

برای شرح مزید موضوع وعهد شکنی دیگر سپهسالار محمدنادرخان، لازم می افتد تا آنچه را که قبلاً از خاطرات جرنیل یار محمد خان وزیری به تفصیل بیان گردید، بار دیگر در اینجا مختصر خاطرنشان سازم. «سپهسالار در "علی خیل" جاجی به بزرگان قومی ما وعده داده و هم در قرآن امضاء کرده بود که در صورت فتح و کامیابی به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا یکی از خانواده سراج تاج و تخت را می سپارد. لذا ما بزرگان کوهی به انتظار ورود سپهسالار صاحب محمدنادرخان بودیم. او در روز فتح کابل در علی خیل بود.»

جرنیل وزیری می افزاید: «محمدنادرخان و بزرگان قومی ما در محلی در ارگ توقف کردیم که "سلام خانه" یاد می شد و در آنجا سرشناسان شهر کابل و دیگر سرداران برای استقبال سپهسالار جمع شده بودند و بعضی از اعضای سفارتخانه ها نیز دیده می شدند. مردم از محمدنادرخان استقبال گرم کردند و خوش آمدید گفتند. بزرگان قومی در جاهای معین نشستند و محمدنادرخان در صدر مجلس ایستاده شد و وقتی غلغله حاضران و زنده باد گفتن ها پایان یافت، محمد نادرخان یک بیانیه کوتاه داد و از زحمات و تلاشهای خود یاد کرد و تمام کارنامه های نجات را به خود و برادران خود نسبت داد و ما بزرگان قومی زیر نظر او نشسته بودیم و اما از خدمات و تلاشهای ما کمترین تذکری نداد و پس از یادآوری زحمات خود، درباره سلطنت از پیشنهاد برگشت دوباره اعلیحضرت غازی امان الله نیز یاد کرد که با این پیشنهاد عده ای

از سرشناسان کابل و سرداران با صداهای بلند همراه با هلهله خواهان رسیدن محمد نادرخان به سلطنت و جلوس او بر تخت شدند و این افراد چاپلوس برای اخذ مقام دست بیعت به نادرخان دراز نمودند...» در اینجا به گفته جرنیل وزیری باز هم اشخاص چاپلوس به آرزوی رسیدن به مقام اینکار را کردند و آنها به هیچ وجه از آرای ملت نمایندگی نداشتند.

جرنیل وزیری می افزاید: «ما سران وزیر و میسود در این همه در جاهای خود نشسته بودیم و رفقای ما از من انتظار داشتند که چیزی بگویم. من که اوضاع و حالت آنجا را خوب درک کرده و به نفس های طامع بعضی سران قومی دیگر پی برده بودم که برای اخذ نایب سالاری و حکمرانی بعضی آنها چنان عطش دارند، بهتر دانستیم که ما بزرگان وزیر، میسود و تنی حرکتی از خود نشان ندهیم و به محمدنادرخان در بیعت نکردن خویش بفهمانیم که ما از جریان ناراض هستیم و او برخلاف عهد و پیمان قرآنی کار کرده است. (خاطرات جرنیل وزیری...، صفحه 329 تا 333 متن پشتو)

جرنیل وزیری در اینجا اشاره به سران قومی دیگر از جمله جاجی، منگل و بعضی دیگر میکند که متعاقباً هر یک به نایب سالاری و حکمرانی ها رسیدند و اگر آنها را نماینده اقوام شان بدانیم، باز هم این نمایندگی معنی از آرای ملت را دربر نمیگیرد تا بر انتخاب محمد نادرخان به حیث پادشاه در محفل سلام خانه مهر مشروعیت بگذارد.

با این ترتیب مراسم در سلامخانه به پایان رسید و در نتیجه سپهسالار محمدنادرخان طی یک مجلس نسبتاً خصوصی (مورخ 24 میزان 1308 مطابق 16 اکتوبر 1929) بدون

اعتناء به تعهدات قبلی و تدویریک لویه جرگه، به خواست چند نفر معدود تن داده و سلطنت افغانستان را که آروزی همیشگی شان بود، قبول کرد و این مجلس توانست در ظرف دو ساعت سپهسالار محمد نادرخان را پادشاه افغانستان سازد، ولی نتوانست به این انتخاب زمینه مشروعیت لازم و قابل قبول برای همه را فراهم سازد و در نتیجه جنجالهای بعدی که منجر به بگیر و ببندها، قتلها و نیز شهادت اعلیحضرت محمدنادرشاه گردید، اساساً از همین جا ریشه میگیرد و سراز همین روز است که فصل جدید در تاریخ معاصر کشور باز میشود و سرنوشت افغانستان و مردم آن از آنروز تا 45 سال یعنی ختم نظام شاهی بدست بزرگان و اراکین همین خانواده رقم می خورد.

مبحث بیست و هشتم

استنتاج کلی از مباحث قبلی

این مبحث خلاصه نکات مهم مباحث گذشته را تحت نکات آتی دربرمیگیرد:

1 - پلان برگشت محمدنادرخان و برادرانش به افغانستان به روی هدف مشخص رسیدن به سلطنت طبق خواست انگلیس ها صورت گرفته بود، چنانچه مذاکره او با شخصیت های سیاسی برتانوی درهند، بخصوص دیدار و مذاکره با همفریزسفیر برتانیه در کابل که همزمان با ورود محمدنادر خان به پشاور، وی نیز از کابل به آنجا رسیده بود، به این حقیقت اشاره میکند؛ همچنان برطبق هدایت همفریز دیدار

محمدنادر خان با "ولتن چیف" کمشنر پشاور و تعیین نمایندگان ارتباطی بین آنها از جمله مولوی الله نواز خان ملتانی و حاجی محمداکبر به نمایندگی از محمدنادرخان و ام.ای. حکیم و صاحبزاده محمدصادق از طرف انگلیسها به حیث اشخاص و سیط جهت تماس با محمدنادرخان و انگلیسها موضوع مهم دیگر است. علاوه بر دیدار و مذاکره با ماکوناچی Maconachie پولیتکل ایجنت در ایجنسی کُرْم بتاریخ 7 مارچ 1928 در شهر تل(تهل) و فراهم آوری زمینه ملاقات نادرخان با برادرش شاه محمودخان در پارا چنار و بعداً تبادل نامه ها و پیام های شفاهی با دنیس بری و همفریز که همه این دیدارها و مذاکرات رسماً ثبت در اسناد محرمانه آرشیف لندن و آرشیف هندبرتانوی میباشند، نشانه های واضح روابط محمد نادرخان را با انگلیسها آشکار می سازد که نمیتوان از آن انکار کرد.

2 - محمد نادرخان و برادرش شاه ولی خان در مدت شش ماه از تاریخ ورود خود به افغانستان 19 حوت 1307 (8 مارچ 1929) نخست در خوست و سپس در راه عزیمت بطرف گردیز به دلیل مخالفت های ذات البینی اقوام آنجا و نیز مقاومت طرفداران سقو با مشکلات زیاد مواجه شدند و به همین دلیل آنها نتوانستند رسماً به گردیز بروند و از حاشیه آن شهر عبور کرده و در "بالا ده" اقامت نمودند و از آنجا حملات خود را برای رسیدن به کابل آغاز کردند. در نتیجه سه شکست پیهم در "چرخ" لوگر به سرکردگی شخص محمدنادر خان، متعاقباً شکست قوای شاه محمود خان در "خوشی" لوگر و سپس شکست و فرار قوای شاه ولی خان در گردیز، آنها تصمیم گرفتند تا مرکز قومانده خود را از "بالا ده" به

"سجنک" و سپس به "علی خیل" حاجی انتقال دهند. این شکست های پیهم موجب شد تا محمدنادرخان از فتح کابل مأیوس گردد و در ضمن کوشید به تجدید قوا از اقوام جنوبی بپردازد که در اثر این شکست های پیهم، اقوام جنوبی حامی او نیز از موفقیت در جنگهای آینده نا امید شده بودند و از ادامه جنگ طفره می رفتند.

3 - محمد نادرخان از مأیوسیت خود به "دنیس بری" سکرتر امور خارجه هندبرتانوی و همفریز سفیر انگلیس در کابل که آنوقت در سمله اقامت داشت، نامه نوشت و پیام شفاهی فرستاد که اگر هند به قبایل آنطرف سرحد اجازه ندهد که به او کمک و معاونت نمایند، هرگز کامیاب نخواهد شد و افغانستان دچار هرج و مرج و تباهی خواهد شد. انگلیس ها به دلیل پالیسی بیطرفی نام نهاد خود در امور داخلی افغانستان، ظاهراً از قبول این پیشنهاد خودداری کردند، اما در عمل مانع ورود قوای قبایلی وزیری و میسود که روانه سمت جنوبی به حمایت از امان الله خان بودند، نشدند و نیز به کمک های تسلیحاتی و نقدی خود بطور غیر مستقیم برای سپهسالار محمد نادرخان افزودند.

4 - محمدنادرخان ادعا دارد که او توانست با اعزام یک هیئت مشتمل بر مولوی الله نوازخان و حاجی نواب خان، قوای وزیر و میسود را به حمایت خود جلب نماید، در حالیکه این ادعا را جرنیل یار محمدخان وزیری سر دسته قوای قبایلی مذکور رد نموده و در کتاب خاطرات خود می نویسد که: آنها قبل از دیدار با هیئت اعزامی نادرخان برای سرنگونی حکومت سقوی و اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله غازی کمر بسته و به همین عزم بسوی جنوبی در حرکت بودند که

درنیمه راه با هیئت اعزامی نادرخان و ارائه نامه او آشنا شدند. او می افزاید که: هیئت در جلب قوای ما هیچ نقشی نداشت و ما به عزم اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله کمر بسته بودیم، اما وقتی به خوست رسیدیم، از شکست قوای شاه امان الله در غزنی و متعاقباً بیرون شدن شاه موصوف از کشور اطلاع یافتیم و جرگه را دائر کردیم که چه کنیم؟ فیصله به آن شد تا برای نجات افغانستان از شر سقوی باید به راه خود ادامه دهیم و با شکست سقوی زمینه برگشت و اعاده مجدد سلطنت را به شاه امان الله فراهم سازیم. در این وقت نامه محمدنادرخان به ما رسید و به استناد مکتوب او جهت سرکوبی حبیب الله با او همکار شدیم و بطرف "علی خیل" جاجی روانه گشتیم. در علی خیل با تدویر یک جرگه بزرگ به شمول نادرخان و شاه محمود خان بتاريخ 2 میزان 1308 یک پیمان 15 فقره ای را در حاشیه قرآن مجید درج و امضاء کردیم که در ماده دوم تا ششم آن چنین آمده بود: « - لشکرهای جدران، منگل، جاجی و گردیزی جدا از لشکر وزیر، میسود، ورو و تنی میباشند؛ - تمام امور جنگ با طرفداران حبیب الله به اساس تصویب و فیصله بزرگان صورت میگیرد؛ - تا وقت گرفتن کابل سپهسالار صاحب در علی خیل جابجا می باشد و کرنیل شاه ولی خان به وکالت سپهسالار با لشکر همراهی میکند؛ - بعد از نجات وطن اعلیحضرت غازی امان الله خان برای سلطنت کردن خواسته میشود و یا به یکی از منسوبین خانواده او سلطنت سپرده میشود؛ - تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالار صاحب وکیل سلطنت می باشد.» متن مکمل این پیمان که در مباحث قبلی درج شده است، متأسفانه در هیچ یک از مآخذ منتشره

آن دوره ذکر نشده و حتی از آن نام برده نشده است که این خود نشانه ای از کتمان یک حقیقت میباشد.

5 - به قول جرنیل وزیری: برطبق همین پیمان لشکرما از گل غندی - علی خیل بتاريخ 6 میزان 1308 (24 سپتمبر 1929) به عزم فتح کابل حرکت کرد. در طول راه و جنگ هائیکه با قوای سقوی رخ داد، لشکر وزیر و میسود که تعداد شان جمعاً به تقریباً 4500 نفر میرسید، در برابر قوای قومی جنوبی تحت قیادت شاه ولی خان که جمعاً تعداد شان کمتر از هزار نفر بود، در فتح سنگرها رشادت زیاد به خرچ دادند، در حالیکه قوای زیر امر شاه ولی خان اکثراً در عقب جبهه در همراهی قوماندان خود مصروف جنگ بودند. تا آنکه قوای قبایلی وزیر و میسود پیشگام فتح کابل گردیدند.

6 - بعد از آنکه شاه امان الله وطن را ترک کرد و علی احمدخان بدست قوای سقوی در قندهار اسیر و بعداً اعدام شد و قوای غلام نبی خان چرخی نا امید میدان را در مزار شریف رها کرد و بطرف روسیه رفت، قوای سقوی با فتوحات زیاد توانستند به ولایات شمال کشور، هرات، قندهار و تاحدی در مشرقی و نیز تا بامیان سیطره خود را پخش کنند. یگانه جبهه جنگ در سمت جنوبی تحت قیادت محمدنادرخان و برادرانش بود که رژیم سقوی بیشترین قوای خود را به آن سمت متمرکز ساخت و این خود دلیلی بر آن بود که قوای قومی حامی محمدنادرخان در طول مدت تقریباً شش ماه نتوانستند پیشرفت نمایند و مواجه با شکست ها و عقبگردهای جدی شدند.

7 - اگر قوای قبایلی وزیری و میسود از آنطرف سرحد آزاد نمی رسیدند، فتح کابل بدست محمدنادرخان و برادرانش امکان پذیر نبود. تا سالهای بعد کمتر کسی میدانست که انگیزه واقعی ورود قوای قبایلی وزیر و میسود به افغانستان با تعداد کثیر و راه اندازی جنگ چه بود؟ همه فکر میکردند که آنها بوسیله انگلیسها ترغیب و به چنین اقدام مبادرت ورزیدند و به همین دلیل مخالفان بعضاً اصطلاح "قوای مزدور" را بر آنها اطلاق میکردند. اما رجوع به تاریخ و دشمنی عمیق این دو قوم در برابر سلطه انگلیس در ساحات قبایلی و علاقمندی آنها به استقلال افغانستان و حمایت از شاه امان الله به حیث قهرمان آزادی خواهی در منطقه، به امید آنکه ایشان نیز خود را از زیر یوغ استعمار انگلیس برهانند، موجب شد که وقتی شاه امان الله از سلطنت استعفی و به قندهار رفت و در آنجا بار دیگر برای اعاده سلطنت پدری خود داخل اقدام شد، همین وزیری ها برای حمایت از شاه موصوف لشکری ترتیب دادند و در قلات و مقر علیه قوای سقوی به حمایت از قوای امانی داخل پیکار شدند. بر علاوه بر طبق دستور و فرمان امان الله خان که از ایشان تقاضای کمک کرده بود، آنها بار دیگر بسیج شدند و خواستند از راه جنوبی بسوی غزنی در جنگ مقابل سقوی ها اشتراک نمایند. اما خبر شکست قوای امانی در غزنی و سپس بیرون شدن شاه از وطن، خبر مأیوس کننده برای آنها بود و لذا به منظور سرنگونی رژیم سقوی، آنها عزم ادامه جنگ را به امید برگشت شاه امان الله و اعاده مجدد سلطنت کردند و در آن راه کمر همت بستند. چون محمدنادر خان نیز هدف مبارزه خود را سقوط رژیم سقوی قرار داده بود، لذا وزیریها و میسود با محمدنادرخان پیوستند و ضمن

عقد یک پیمان 15 فقره ای در "علی خیل" جاجی هدف اصلی خود را اعاده سلطنت به شاه سابق و یا یکی از منسوبین خانواده او در ماده 5 و 6 آن پیمان که فوقاً ذکر شد، در حاشیه کلام الله مجید درج نمودند و همان بود که آنها تحت قیادت جرنیل یارمحمد خان وزیر و دیگر سران قومی خود با قوای قومی جنوبی زیر قیادت شاه ولی خان همراه شدند و در ظرف 20 روز موفق به فتح کابل گردیدند.

8 - جرنیل وزیری می گوید: وقتی به کابل رسیدیم و جنگ با قوای سقوی به شدت در جریان بود، سردار شاه ولی خان با چند نفر از یاران خود سوار بر اسب از هندکی (چهلستون) حضور بهمرسانید. اومی افزایش که: مردم کابل ما را نمی شناختند و همه فکر میکردند که تمام قواء زیر اثر شاه ولی خان می باشد و به همین دلیل اکثر بزرگان و سرداران کابل دور او حلقه زدند و با شعار های زنده باد از او استقبال کردند. اینجاست که شاه ولی خان در نقش قهرمان و فاتح کابل تبارز نمود و از سران قومی وزیر و میسود که در فتح کابل نقش اساسی و کلیدی داشتند، کسی یاد نکرد.

9 - اینکه بعد از فرار حبیب الله کلکانی با خانواده اش بسوی شمالی، این موضوع که ارگ چگونه تسخیر شد، متأسفانه در کتابهای چهارگانه ("بحران و نجات"، "نادر افغان"، "یادداشت های من" و "رویداد های مهم زندگی اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید" و حتی در بعضی مصاحبه های اشخاص که بعداً تحت الشعاع سلطنت صورت گرفته بود، همه فتح کابل را صرفاً به سردار شاه ولی خان (بعداً مارشال و ملقب به فاتح کابل) نسبت میدادند و از نقش قبایل وزیر و میسود مقیم ماورای سرحد علنی یاد نمی کردند و حتی حامیان

حکومت سقوی قبایل مذکور را بنام قوای "مزدور" می نامیدند.

در اینجا نباید فراموش کرد که این دو قوم در جنگ سوم افغان - انگلیس به دلیل مخاصمت شدیدی که با انگلیس ها داشتند، به حمایت از جنگ در محاذ جنوبی پرداختند و تهاه های انگلیسی را فتح کردند که کریدت همه جان فشانی های آنها را سپهسالار محمد نادرخان به حیث قوماندان عمومی آن محاذ به خود اختصاص داد. متأسفانه همچو ادعاها تاختم دوره سلطنت محمدظاهر شاه ادامه داشت. اما کتاب خاطرات جرنیل یار محمد خان وزیری سایه های تاریک موضوع را روشن ساخت. همچنان از سال 1973 به بعد نویسندگان و محققان خارجی نیز به نوشتن آثار مهم درباره تاریخ افغانستان بخصوص دوره امانی و سقوی و همچنان آغاز سلطنت محمدنادر شاه مطالب با ارزش و مستند نوشته اند که موجودیت این آثار جدید، لزوم باز نویسی و بازنگری تاریخ معاصر کشور را که در ظرف تقریباً 44 سال زیرنگین سلطنت قرار گرفته بود، حتمی می سازد، تا از روی حقایق تاریخی پرده برداشته شود و جای بعضی ادعاهای دروغین را واقعیت ها بگیرد و نسل جوان از آن آگاهی یابد. متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که بر طبل دروغین گذشته می کوبند و هیچ نوع تغییر را بسوی دریافت حقایق قبول نمی کنند.

واضح است که اینکار مواجه با مخالفت بعضی عناصر میگردد که از اینگونه تحلیل های تاریخی بر مبنای اسناد و شواهد جدید راضی نمیباشند و بررسی های مزید رویدادهای مهم تاریخی را به زعم خود "از گورکشیدن مرده ها" یا "گورکنی اشخاص" وانمود می سازند، در حالیکه

اینکار "گورکنی وقایع تاریخی" است که ناگزیر پای اشخاص دیدخل را نیز در میان می کشاند. چه موزون خواهد بود که همچو اشخاص بجای نوشتن تبصره های کوتاه به تحریر آثار تحلیلی، مستند ومدلل بپردازند تا از ورای آن حقایق تاریخی واضح و آشکار شود و از این راه خدمتی برای نسل امروز و فردای کشور انجام دهند و اگر از عهده چنین کاری بر نمی آیند، لااقل به تفحص و تجسس مزید و مطالعه اسناد و شواهد جدید بپردازند و خود را از محدوده افکار القا شده ای قدیمی بیرون کنند.

مبحث بیست و نهم

کتمان و تحریف بعضی حقایق تاریخی

دربرسی موضوعات مندرج این نوشته اغلباً بطور مقایسوی به سه کتاب مهمی استناد صورت گرفته است، هریک: کتاب "بحران ونجات" - تألیف محی الدین انیس - چاپ کابل سال 1308، کتاب "نادرافغان" بقلم برهان الدین کشکی (درواقع زیر نظر محمدنادرشاه) - چاپ کابل سال 1310 و کتاب "یادداشت های من" - تألیف مارشال شاه ولی خان مشهور به "فاتح کابل" که سال چاپ اول آن معلوم نیست. گزارشات این سه کتاب بیشتر متمرکز بر رویداد های مبارزات سپهسالار محمدنادرخان و برادرانش طی مدت شش ماه پرماجرا در سمت جنوبی و فتح کابل و سقوط رژیم سقوی میباشند که نویسندگان مذکور همه شهکاریها را در این برهه تاریخ بنام سپهسالار و برادرانش ختم کرده اند. لذا مندرجات

این سه کتاب چه در دوره سلطنت محمدنادرشاه و چه بعداً در دوره سلطنت محمدظاهرشاه برای مدت تقریباً 44 سال به حیث خط سرخ رژیم سلطنتی پنداشته شده و کسی جرأت نمیکرده از آن عدول و نظر متفاوت را ابراز نماید. اما پس از سقوط سلطنت این طلسم شکسته شد و محققان داخلی و خارجی با استفاده از اسناد معتبر آرشیف هائیکه درهند و درلندن از قید محرمیت بیرون شدند، با نشر آثار مستند و مهم به شرح حقایق ناگفته تا آنزمان پرداختند.

از ورای این آثار جدید نکاتی مشهود و معلوم گردید که درسه کتاب فوق الذکر از گزارش بعضی موضوعات مهم عمداً اجتناب شده بود. در این مبحث میخوام بطور مختصر در آن موارد روشنی اندازم تا نسل جوان و نسلهای آینده از حقایق تاریخی و آنچه در کتب مذکور مورد کتمان و تحریف قرار گرفته است، آگاهی یابند:

1- در مورد دادن ویزه ترانزیت جهت برگشت به وطن از طریق هندبرتانوی که انگلیسها در آغاز ظاهراً به دلیل حفظ بیطرفی در مسایل افغانستان دچار تعلل و تردد بودند، اما وقتی آنها از حمله دوم حبیب الله و شکست قوای حکومتی و سپس استعفای شاه امان الله از سلطنت و عزیمت او بطرف قندهار اطلاع یافتند، دست بکار شدند و همفریز وزیر مختار برتانیه در کابل که مراقب اوضاع بود، بدون فوت وقت از حکومت خود خواهش کرد که بصورت فوری با نادرخان تماس گرفته برای او و برادرانش ویزه ترانزیت صادر نمایند تا بدون تأخیر بطرف هند حرکت کنند. همفریز در تلگرام خود (به استناد اسناد محرمانه دولت برتانیه) تصریح نموده بود که: «ولاین اقدام دولت برتانیه موجب نارضایتی حبیب الله -

امیر جدید کابل گردد، باز هم موجودیت نادرخان و برادرانش در این موقع در افغانستان بسیار مهم و ضروری است.» (برای شرح مزید به مبحث ششم این سلسله مراجعه شود.)

2 - وقتی کشتی حامل محمدنادرخان و برادرانش در بندر بمبئی (مومبای فعلی) مواصلت کرد، مامور برتانوی بنام فریک Freke به استقبالش در بندر آمد و هر دو در عرشه کشتی راجع به آینده باهم به تبادل نظر پرداختند که شرح آن در مبحث هفتم این سلسله از قول خانم ستیوارت نویسنده کتاب "آتش در افغانستان" بیان شده است.

3 - حین مواصلت برادران درپشاور از ملاقات با همفریز وزیرمختار انگلیس که در آن روزها با بسته شدن سفارت کشورش از کابل به پشاور آمده بود و نیز بنابر توصیه همفریز ملاقات با "ولتن چیف" کمشنر پشاور راجع به برنامه های آینده و تعیین اشخاص رابط و وسیط مورد اعتماد طرفین (از طرف انگلیسها ام.ای. حکیم M. A. Hakim و صاحبزاده محمد صادق و از طرف نادرخان حاجی محمد اکبرخان والله نوازخان) در سه کتاب فوق الذکر هیچ اشاره نگردیده و این موضوع مهم تا وقتی مخفی مانده بود که خانم ستیوارت در کتاب "آتش در افغانستان" پرده از روی آن برداشت. (برای شرح مزید دیده شود مبحث هشتم این سلسله)

4 - محمدنادرخان و شاه ولیخان بتاريخ 6 مارچ 1929م (15 حوت 1307ش) پشاور را به عزم خوست به وسیله موتو ترک کردند و حوالی بعد از ظهر آنروز به "تل [تهل]" رسیدند و از طرف مکوناچی Maconachie پولیتیکل ایجنت انگلیس در ایجنسی کُرْم استقبال شدند. مکوناچی در گزارش نیمه

رسمی خود می نویسد: «ما به "رست هاوس [استراحتگاه] علیزی" رفتیم و یک ساعت باهم ملاقات داشتیم. آنها از من خواستند نامه شانرا به شاه محمود خان برسانم تا در "پاراچنار" آنها را ملاقات کند. شاه محمودخان که با الله نوازخان وعده دیگر از طریق "پیوار" به آنجا رسیده بودند، با برداران خود محمدنادرخان و شاه ولیخان بطور خصوصی دیدار و صحبت نمودند و شاه محمود خان مکتوبی را که حبیب الله کلکانی عنوانی محمدنادر خان نوشته بود، به او داد و او با خواندن مکتوب خندید.» در کتاب "بحران و نجات" و نیز در کتاب "نادر افغان" درباره دیدار برداران با مکوناچی هیچ تذکری نرفته و اما در کتاب "یادداشت‌های من" شاه ولی خان صرف از اینکه آنها حین ورود به "تل" مورد استقبال مکوناچی و تعیین شیخ محبوب علی به حیث مهماندارشان یاد کرده و آنچه را شاه ولی خان در تبادل افکار بین آنها و مکوناچی در مورد افغانستان بیان نموده، با آنچه خانم ستیوارت نوشته تفاوت دارد. (برای شرح مزید دیده شود: مبحث هشتم و نهم این سلسله)

5 - شاه ولی خان می نویسد: «ساعت ده شب ناگهان دونفر به لباس تغییر سر و روی بسته در اطاق ما وارد شدند، معلوم شد سردار شاه محمودخان و الله نوازخان میباشند که به زحمت سرحد را عبور نموده در ظلمت شب خود را بما رسانده اند. سردار شاه محمودخان ترتیب بر آمدن خود را از کابل با شرح رسیدن به جاجی و صورت فعالیت خود تفصیل داد و در آخر معلوم شد نامه های سپهسالار از پشاور بایشان رسیده و از آمدن ما به "توت گی" آگاه شده برای اخذ هدایت آمده اند.» در حالیکه مکوناچی در یادداشت خود اذعان میدارد که: «آنها

از من خواستند نامه‌شانرا به شاه محمودخان برسانم تا در پاراچنار آنها را ملاقات کند»، از این معلوم میشود که زمینه دیدار برادران در پاراچنار از طرف مکنوناچی فراهم گردیده بود، نه آنکه نامه‌های نادرخان در کابل به شاه محمودخان رسیده باشد!

6 - شاه ولیخان درباره اینکه چگونه الله نواز به معیت شاه محمود خان به پاراچنار آمده بود شرحی دراماتیک دارد و می نویسد: «حقیقتاً آمدن این دونفر امرخارقه بود، مخصوصاً الله نوازخان که از همان چندنفری بود که برای آزادی هندوستان با انگلیس مبارزه کرده محکوم به اعدام شده و به افغانستان مهاجرت کرده و درجنگ استقلال افغانستان بطور مخفی در قبایل آزاد رفته اعلان ها و مراسلات دولت افغانستان را به مردم توزیع نموده و حتی مردم پنجاب را نیز از اراده دولت افغانستان اطلاع داده، انها را برخلاف دولت برتانیه تحریک کرده بود.» اگر این ادعا حقیقت داشته باشد، پس چطور الله نواز جرأت کرد پای به قلمرو هندبرتانوی بگذارد، ولو به شکل مخفی و با تغییر لباس بوده باشد؟ آیا مکنوناچی او را به حیث گویا دشمن انگلیس نمی شناخت، درحالیکه میدانست او یکی از همراهان شاه محمود خان بوده است؟ از این معلوم میشود که الله نواز نقش "دبل ایجنت" را بعهده داشت، زیرا موصوف به حیث شخص معتمد محمدنادرخان (چنانچه فوقاً ذکر شد) هنگام مذاکره با "ولتن چیف" کمشنرپشاور رسماً به جانب انگلیسها معرفی شده بود وانگلیسها او را کاملاً می شناختند. شاه ولی خان در شرح خود خواسته تا الله نواز خان را یکی از دشمنان انگلیس و یک شخص محکوم به اعدام

از طرف انگلیسها معرفی دارد و برماهیت اصلی او پرده اندازد.

7 - رفت و برگشت محمدنادرخان و شاه ولیخان از نل تا علیزائی و از آنجا تا پاراچنار بوسیله موتز با راننده آن که توسط مکنوناچی تدارک و در اختیار آنها قرار داده شده بود، نقش انگلیسها را در ترتیب و تنظیم امور آشکاری سازد و به همین دلیل بوده که در کتب فوق الذکر از ملاقات با مکنوناچی خودداری صورت گرفته است، تا موجب پخش شایعات بر علیه نادرخان به حیث دوست انگلیس نگردد.

8 - در ملاقاتی که محمدنادرخان در آنتشب در پاراچنار با شاه محمودخان داشت، نادرخان به او امر کرد که: «ما باید کاری نکنیم که مردم تصور نمایند که مخالف امان الله خان هستیم، زیرا در آن صورت در چشم مردم بد جلوه میکنیم.» این گفته که در واقع پس منظر اقدامات شانرا بیان میکرد، مبنی بر این احتمال بود که هرگاه ایشان در برابر سقو موفق نشوند و نیز امان الله خان دوباره به سلطنت برسد، برادارن بتوانند اعاده حیثیت کرده و به مردم بگویند که ما مخالف امان الله خان نبودیم، بلکه جهت سقوط رژیم سقوی و زمینه سازی برای اعاده مجدد سلطنت به امان الله خان به مبارزه پرداخته بودیم. در حالیکه این گفته نادرخان از صدق دل نبود و همانطوریکه او ضمن ملاقات با مکنوناچی به حیث دوست قدیمی درباره آینده طالب مشوره و نظر موصوف گردید، مکنوناچی به نادرخان گوشزد نمود که: «با مردمان قبایل صحبت کرده ام و طی آن معلوم گردید که آنها آماده هستند از شما پشتیبانی کنند و شما را به صفت امیر قبول کنند، اما آنها میگویند که شما مریض و خسته هستید و نمی خواهید که

ادعای سلطنت نمایند. نادرخان گفت: راستی من بسیار مریض بودم و حالا به کلی صحت یاب شدم. قبلاً سلطنت را برای خود نمی خواستم، اما حالا در صورت مجبوریت آنرا قبول میکنم.» (برای شرح مزید دیده شود مبحث هشتم این سلسله تحت عنوان فرعی "دیدار سه برادر در پاراچنار")

9 - درباره اینکه چگونه شاه محمود خان به وساطت حضرت محمد صادق خان مجددی به امیرحیبب الله کلکانی معرفی گردید و امیر او را به نظر قدر نگریسته بر او اعتماد نموده وی را به حیث رئیس تنظیمه جنوبی مقرر و از او خواسته تا ضمن ایفای وظیفه نظر برادر خود محمدنادرخان را که تازه به جنوبی آمده بود، جهت همکاری با حکومت جلب نماید و نیز بدستش یک نامه و مبلغی را برای مصارف محمدنادرخان ارسال داشت، در سه کتاب فوق الذکر موضوع تقرر موصوف به حیث رئیس تنظیمه جنوبی ذکر نشده است. (برای شرح مزید دیده شود مبحث بیست و چهارم این سلسله)

10 - موضوع دیگر همانا در مورد هیئتی است که از طرف سپهسالار محمد نادرخان نزد اقوام وزیر و میسود اعزام شده بود. در این مورد در کتاب "بحران و نجات" به ارتباط پلان مطروحه محمدنادرخان آمده است که: «یک هیئت برای آوردن لشکر اقوام وزیری عزیمت کند که بالفعل این هیئت عبارت از جنابان مولوی الله نواز خان، نواب خان، جانگل خان و عبدالرحیم خان بود، و هیئت در 14 اسد حرکت نمود.... هیئت مذکور وقتی در علاقه وزیرها میرسند، متفرق شده و به جمع آوری لشکرها جداً می پردازند. اینک مکتوب آنها در 24 اسد به حضور سردار والا سپهسالار صاحب رسیده بود که لشکرها مجتمع شده و قریباً خواهیم رسید...»

درحالیکه واقعیت کاملاً متفاوت بوده و لشکر وزیر و میسود قبلاً به هدف حمایت از شاه امان الله و برگرداندن مجدد او به سلطنت و به عزم سقوط حکومت سقوی تجمع نموده و بسوی جنوبی حرکت کرده بودند و هیئت درجمع آوری لشکر کوچکترین نقش نداشت.

جرنیل یارمحمد خان وزیری درکتاب خاطرات خود تحت عنوان "دافغانستان دخیلواکی اونجات تاریخ" که باراول درسال 1379 (2001) درلاهوربه چاپ رسید، شرحی مبسوطی درزمینه دارد (دیده شود مبحث شانزدهم این سلسله)؛ او در یک قسمت می نویسد: «درحواشی برمل با دو شخص نا آشنا برخوردیم اینها یکی حاجی نواب خان کاکا از کلنگار لوگرهمان کسی بود که بدست پسرش فیض محمد بعد ازفتح اورگون به محمدنادرخان نامه فرستادیم که خودش و پسرانش در اثر دشمنی با محمدابراهیم خان به پشاور رفته و به معیت سپهسالار محمدنادرخان درپشاور روانه جنوبی شده بودند. فردومی بعد از معلومات، شخصی بود بنام مولوی صاحب الله نوازخان باشنده ملتان پنجاب که مسلمان و اصلاً افغان نبود و در وقت اعلیحضرت امان الله خان به حیث معلم ایفای وظیفه میکرد و او درافغانستان نه قوم وقبیله داشت و نه با خوانین و قبایل افغانستان معرفت و شناخت و نه درحکومت صاحب مقام و منزلت بود و نیزیک خارجی بود. کسانیکه عمداً و قصداً میگویند که رزمندگان وزیر و میسود را مولوی الله نوازخان و حاجی نواب خان جمع آوری کرده اند، آنها دراصل از واقعیت و حقیقت نجات وطن واقف نیستند. آشنائی آنها با سران قومی پس از آنکه مکتوب جرنیل محمدنادرخان را با امضای شان بمن نشان دادند، بوسیله من

صورت گرفت و آن در محلی بود که ما پس از جرگه در زیارت ماما دو منزل راه را به عزم سقوط حبیب الله بچه سقوی طی کرده بودیم.» مکتوب دست داشته آنها عنوانی اقوام وزیر و میسود از طرف سپهسالار محمدنادر خان با این عبارت نوشته شده بود: "مردانگی و شجاعت شما در جنگ استقلال برایم معلوم است. امروز باز هم وقت همان مردانگی و غیرت فرا رسیده است. اعلیحضرت غازی امان الله خان را یک دزد و قطاع الطریق به خارج فراری کرده است. هر قسمت وطن به آتش بی اتفاقی می سوزد. تنگ و غیرت افغانی از ما تقاضا میکند که با اتفاق و اتحاد وطن را از این فتنه نجات دهیم." امضاء: محمدنادر»

موضوع نجات از فتنه موجب شد که قوای وزیر و میسود به هدف سقوط حکومت سقوی و ابقای مجدد شاه امان به سلطنت با قوای قومی سپهسالار نادرخان یکجا شود و جهت مذاکره با موصوف بطرف علی خیل جاجی حرکت نماید. (شرح مزید در مبحث هفدهم این سلسله)

11 - لشکر قومی وزیر و میسود تحت قیادت جرنیل یار محمد خان حوالی عصر روز بیستم ربیع الثانی 1348 ق (اول میزان 1308) به علی خیل جاجی موصلت کردند و فردای آنروز اولین اجلاس جرگه در چونی (قلعه عسکری) علی خیل اقامتگاه سپهسالار محمدنادرخان دائر گردید. به قول جرنیل وزیر اشخاص ذیل در آن اشتراک داشتند: محمدنادرخان، شاه محمودخان، الله نوازخان، حاجی نواب خان و پسرش فیض محمدخان، زلمی خان منگل، زمرک خان جدران، سنگ خان منگل، عبدالغنی خان گردیزی، نورمحمدخان گردیزی، سردار محمدامین جان برادر غازی امان الله خان،

فقیر محمدخان رئیس جنگلات جنوبی، صاحب جان خان سربلند، سیدخان و لیبیت خان جاجی، شیرجان خان تنی، سدوخان تنی، شادبخان و همه بزرگان وزیر و میسود زیر قیادت جرنیل یارمحمد خان مریانی وزیری.

پس از بیانیه محمدنادرخان رشته سخن را جرنیل وزیری بدست گرفت و دریک قسمت گفتارخود خاطر نشان ساخت: «جناب سپهسالارصاحب! این 4500 نفر لشکرشجاع تحت قیادت من عزم و اراده کرده اند که با قربان کردن سرهای خود تاج و تخت افغان را از حبیب الله بازستانند و برای نیل به همین آرمان بسیار جوانان غیرتی خویش را در جنگهای اورگون و خوست از دست دادیم. تا زمانیکه به کابل نرسیده ایم و وطن را نجات نداده ایم، برگشت فرد فرد ما به وزیرستان یک شرم و بی غیرتی است.»

جرنیل وزیر می افزاید: «درپایان جرگه اولی با اشتراک اشخاصی که قبلاً نام های شان ذکر شد و بعد از مذاکرات و مشوره بزرگان ما و سپهسالار محمدنادرخان با مواد ذیل تعهد و پیمان بستیم...» این پیمان که به پیمان علی خیل مسمی گردید، مشتمل بر 15 ماده و بعد از امضای طرفین مرعی الاجراء و برطبق آن عملیات مشترک به هدف سقوط حکومت سقوی براه افتاد. در ماده پنجم و ششم پیمان مذکور تصریح شده است: «ماده پنجم - بعد از نجات وطن اعلیحضرت غازی امان الله خان برای سلطنت کردن خواسته میشود و یا به یکی از منسوبین خانواده اوسلطنت سپرده میشود. ماده ششم - تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالارصاحب وکیل سلطنت میباشد.» (متن مکمل مواد پیمان علی خیل - درمبحث هژدهم این سلسله دیده شود)

وقتی به متن کتاب های "بحران و نجات"، "نادر افغان" و همچنان "یادداشتهای من" و کتاب "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید" نظر اندازیم، در ارتباط به پیمان "علی خیل" که بین بزرگان وزیر و میسود و به نمایندگی آنها جرنیل یارمحمد خان وزیری با سپهسالار محمدنادرخان امضاء گردید، کوچکترین تذکر داده نشده که از یکطرف عمداً کتمان حقیقت میباشد و ازطرف دیگر وقتی کابل فتح و حکومت سقوی سقوط کرد و محمدنادرخان به کابل آمد، طی یک جلسه درسلامخانه ارگ بطور دراماتیک و به پیشنهاد چند نفر معلوم الحال خودش قبول سلطنت کرد و تعهد خود را با قوای وزیری و میسود مندرج مواد پنجم و ششم پیمان علی خیل مبنی بر اعاده سلطنت به شاه امان الله ویا یکی از منسوبین خانواده سراج زیر پا گذاشت و با اینکار قوای وزیر و میسود را در برابر عمل انجام شده قرار داد.

12 - محمدنادرشاه بعد از رسیدن به سلطنت در بیانیه افتتاحیه شورای ملی که بتاريخ 14 سرطان 1310 در سلامخانه ایراد کرد، متن متذکره دو کتاب فوق را در مورد جلب اقوام وزیر و میسود بوسیله هیئت اعزامی به نحوی رد کرد و چنین گفت: «قوم باغیرت جاجی و هم یک حصه منگل احمدزائی در دست من بود، بالاخره فیصله کردیم که از قوم وزیری که برای امداد من و نجات افغانستان کمر همت بسته بودند و غیرت اسلامی و افغانی آنها بجوش آمده، استمداد کرده شود؛ وزیری ها دعوت مرا پذیرفتند و به حضورم حاضر شدند.» در این متن ذکر دو نکته مهم است: یکی "از وزیرها استمداد شود" و دیگری آنکه "قوم وزیری برای امداد من و نجات افغانستان کمر همت بسته بودند...!" از نکته اول استنباط

میشود که وزیرها قبلاً تشکل خود را برای حرکت بسوی جنوبی تنظیم کرده بودند و محمدنادر خان با آگاهی از حرکت آنها خواسته بود از آنها طلب همکاری و کمک نماید. درارتباط با نکته دوم "برای امداد من" نیز تا حدی تحریف موضوع را معنی میدهد، زیرا هدف وزیرها و میسود اساساً اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله خان و یا یکی از خاندان او بوده است نه امداد با نادرخان برای رسیدن به سلطنت، چنانچه این مطلب درماده ششم پیمان علی خیل تصریح گردیده بود: «تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالارصاحب وکیل سلطنت میباشد»، محمدنادرخان با این موضوع ظاهراً موافقت کرد، درحالیکه چنین چیزی را دردل نمی خواست و آرزومند سلطنت برای خود بود.

13 - مطلب دیگرکه محمدنادرشاه درسخنرانی خود به مناسبت افتتاح شواری ملی خاطر نشان کرد، درارتباط با فشارهای وارده انگلیسها بود که گفت: «دولت برتانیه برین مسئله بیشتر با من درستی کرد و به حاجی میرزا محمد اکبرخان برین مسئله بسیار اصرار نمود که باید وزیری ها را از جاجی به وزیرستان خارج کنیم و واپس بفرستیم... هنوز دولت برتانیه بردلایل عدم امکان واپس فرستادن وزیری ها قانع نشده بود که خبرفتح کابل رسید.» او درادامه گفت: «خلاصه قبل از فتح کابل بین من و دولت برتانیه بر مسئله مشارکت وزیرها خیلی تیره گی و پیچیده گی موجود بود.» (رساله تحت عنوان "عیناً نطق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی به تقریب افتتاح اولین مجلس عالی شورای ملی افغانستان"، چاپ کابل، سرطان 1310)

در این مورد نیز شاید برتانوی ها به دلیل اعلام سیاست بیطرفی درامور افغانستان ظاهراً در زبان ابراز مخالفت کرده باشند، ولی عملاً به کدام اقدام جدی در مورد جلوگیری از ورود رزمندگان وزیر و میسود تشبث نکردند، چنانچه در کتاب خاطرات جرنیل وزیری ذکر شد که: «بتاریخ اول ثور 1308 وقتی پولیتکل ایجنت وانه "بریمنر" از قضیه آگاه شد، مانع ما گردید، ولی ملا صاحب همزالله آخوند برایش توضیح داد که اینکار عزم همه ولس و بزرگان است و شما مانع آن شده نمیتوانید. بعد از آن آنها کدام مشکلی برای ما پیش نکردند. همان بود که در آن روز تقریباً شش هزار رزمنده وزیری و میسود باخوشی (دهل و اتن و فیرتفنگ) بصوب افغانستان حرکت کردند.» (صفحه 192-193 کتاب خاطرات جرنیل وزیری)

پس از آنکه این تعداد لشکر وزیری و میسود در خاک افغانستان داخل شدند، امکان برگرداندن آنها واپس بطرف وزیرستان نه در توان محمدنادرخان بود و نه انگلیسها می توانستند آنها را از داخل افغانستان به وزیرستان برگردانند. لذا وارد کردن گویا فشار بر محمدنادرخان از طرف انگلیسها صرف یک حرف بود و اما در عمل آنها از این اقدام قبایل وزیر و میسود در جهت سقوط حکومت سقوی و در نتیجه برطبق پلان عمومی انگلیسها مبنی بر مساعد ساختن جانشینی محمدنادرخان بر تخت سلطنت افغانستان بسیار راضی و خشنود بودند و به همین دلیل مانع جدی ورود آنها به جنوبی نشدند.

14 - در بین اسنادی که بعد از گذشت سالها از قید محرمانیت آرشیف هند برتانوی آزاد گردیده اند، یک سندی اکنون

در دسترس است که محمدنادرخان نامه بدست حاجی محمد اکبرخان یوسفی قونسل سابق بمبئی عنوانی "دینس بری" - سکرتر امور خارجه هندبرتانوی که با حاجی موصوف سابقه شناسائی داشت، به سمله فرستاده بود و در عین زمان یک نامه خصوصی هم بدست او عنوانی همفریز - سفیر انگلیس که با بسته شدن سفارت آن کشور در کابل، در آنوقت به سمله مرکز تابستانی انگلیسها در هند اقامت داشت، ارسال کرده بود تا آنها در مورد مطالبات محمدنادرخان مندرج این نامه ها اطمینان دهند. این سند محرمانه مورخ 18 سپتمبر 1929 (مطابق 27 سنبله 1308) را تحت شماره "اف 40" مربوط امور خارجی سال 1929 از آرشیف ملی هند سیدال یوسفی (سیدقاسم رشتیا) بدست آورده و در کتاب خود درج نموده که محتوای آن از اهمیت خاص برخوردار میباشد، در آن نامه آمده است:

«اگر حکومت هند به قبایل آنطرف سرحد اجازه ندهد که به او کمک و معاونت نمایند، هرگز کامیاب نخواهد شد و افغانستان دچار هرج و مرج و تباهی خواهد گردید. به طوریکه حاجی محمد اکبرخان جریانات را به صورت مفصل بشما شرح خواهد داد. به وجود آمدن یک حکومت قوی و مستقر در افغانستان سراسر به مفاد دولت برتانیه بوده منجمله امتیازات ذیل را برای شما تأمین خواهد کرد:

- 1- روابط نزدیکترین افغانستان و برتانیه. 2 - تقلیل نفوذ روسیه. 3 - جلوگیری از تبلیغات اشغال انگیز و مخالفانه در هند. 4 - ساختمان خط آهن چمن، قندهار و هرات و کابل توسط دولت برتانیه. 5 - روابط قبایل سرحد به ترتیبی تنظیم خواهد شد که برای دولت برتانیه مساعد باشد. 6 - افغانستان

با وصف استقلال، کمک مالی برتانیه را مثل پیش قبول خواهد کرد.» (سیدال یوسفزی: "نادرچگونه به پادشاهی رسید؟"، صفحه 76 - 77)

سیدال یوسفزی در رابطه با محتوای نامه فوق می نگارد: «با این صورت بود که نادرخان موافقه دولت برتانیه را برای بکار انداختن قبایل ماورای سرحد حاصل و به کمک آنها به فتح کابل موفق شد، زیرا به طوری که در نامه محرمانه خود عنوانی حکومت هند به صراحت اعتراف کرده بود، بدون کمک مؤثر و مستقیم آن دولت یعنی استعمال لشکرهای مجهز قبایل وزیر و مسعود [میسود] تحت اداره حکومت هند از پشتیبانی قبایل داخلی به کلی مأیوس گردیده بود و کامیابی خود را به مقابل حبیب الله کلکانی ناممکن می دید.» (شرح مزید در مبحث چهاردهم این سلسله دیده شود)

15 - شاه ولی خان در کتاب "یادداشت‌های من" از مشکلات خویش بعد از شکست بزرگ در گردیزبا این عبارات شکایت میکند و می نویسد: «بدون همین مقطع کوچک تقریباً تمام سمت جنوبی قهراً بدست دشمن افتاده، هوا سرد شده می‌رود و مردم جاجی از کار تجارت خودمانده و درکمال پریشانی بسر می‌برند، پناه‌گزینان گردیز نیز اوضاع اقتصاد را پریشان تر کرده... عسکر منظم نداریم، سلاح و جبه خانه نداریم، خیمه و وسایل تأمین از سرما موجود نیست، سرمایه کافی که این امور را انجام دهد در دست ما نیست، زنان و کودکان ما در زندان دشمن با سختی بسر می‌برند.» با این اعتراف سؤال میشود که محمدنادرخان مصارف پیشبرد جنگ را از کجا تدارک میکرد؟ این سؤالی بود که مردم از خود می پرسیدند و این واضح می ساخت که ادامه فعالیت

بدون حمایت انگلیسها ممکن نبود واینکارموجب بروز شایعات مبنی بر همکاری انگلیسها با نادرخان را درآذهان مردم تقویه میکرد. به همین دلیل بود که نادرخان پس از رسیدن به سلطنت وقتی شورای ملی را در سال 1310 افتتاح میکرد، ضمن بیانیه خود اعتراف کرد که: «یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند قرض بلاسود و ده هزار تفنگ و پنجاه لک کارطوس و چون این امداد میراء از هرگونه آلایشات سری و علنی و بدون شرایط است، من به ممنونیت قبول کرده ام.»

درمورد کمک های انگلیس به محمدنادرخان آستا اولسن Asta Olesen درکتاب "اسلام و سیاست در افغانستان" می نویسد: «پیروزی نادرخان درجنگ داخلی و انتخاب او بحیث پادشاه افغانستان نه تنها نتیجه مبارزه داخلی برای قدرت بود، بلکه هم چنان هرگاه مستقیماً نبوده باشد، بدون شک بصورت غیرمستقیم مرهون موضعگیری مناسب برتانیه بود و آنهم به این لحاظ که نادرخان در پادشاهی کابل نسبت به امان الله خان به منافع برتانیه میتوانست بهترخدمت کند. نفع برتانوی ها در وجود نادرخان اساساً مبتنی بردوهدف بود: یکی تأمین صلح بین قبایل سرحدی و دیگر جلوگیری ازپیشروی ونفوذ ایدئولوژیک روسیه که برتانیه درهردو مورد نمیتوانست برشاه امان الله اتکاء کند. جهت برآوردن همین دوهدف بود که برتانوی ها بخاطر ثبات بخشیدن به حاکمیت شان، نادرشاه را کمک قابل ملاحظه نمودند.»

اولسن دراین ارتباط به یکی ازاسناد محرمانه آرشیف انگلستان اشاره میکند که درآن چنین آمده است: «ما مبلغ قابل ملاحظه را برای مصارف ماموریت برتانیه درفغانستان کمک کردیم و تقریباً چهل لک [چهارملیون] روپیه را

در آغاز سال 1929 به نادرشاه تادیه نمودیم. بر علاوه ما آماده شدیم که تعدادی معینی تفنگ های هندی را بدون مصارف یا بازپرداخت طویل المدت بخاطر تقویت ظرفیت اردوی افغانستان که مهمترین عامل استقرار حکومت است، بپردازیم.» (اسناد محرمانه آرشیف انگلستان، تلگرام وایسرای به وزارت خارجه درلندن، R/12/20)

در سند فوق ذکر تاریخ پرداخت یعنی "در آغاز سال 1929" قابل دقت است و آن هنگامی است که محمدنادر خان و برادرانش تازه به حملات خود در جنوبی آغاز کرده و حتی در یکی دو جنگ تا آنوقت به شکست مواجه شده بودند. اولسن به اتکای سند فوق، اشاره به "مسئولیت" برتانیه کرده، می نویسد: « منابع موجود آرشیف تصویرکاملی درزمینه نمیدهد، اما آشکارا معلوم میشود که حداقل حکومت هندوستان تسهیلاتی را در انتقال پول و مهمات برای او [محمد نادرخان] فراهم نموده و با عبور لشکر مسعود [میسود] و وزیر از سرحد برای حمایت نادرخان مخالفت نکرده بود.» (اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم: خلیل الله زمر، دنمارک، 1995، صفحه 165)

مبحث سی‌یم

توضیح چند مسئله به حیث حسن ختام

قرار بود در آخرین مبحث به معرفی مآخذی بپردازم که در این نوشته از آنها استفاده شده است، ولی به دلیل بعضی تبصره ها، سؤالها و نکات قابل توضیح، خواستم این مبحث را جهت روشن ساختن بعضی مسایل تقدیم دوستان نمایم.

1 - پرسیده شده است: «گیریم و فرض کنیم که سپهسالار نادرخان برای نجات افغانستان از فرانسه نمی آمد، شخص دوم که زعامت و قوماندانی مبارزه را علیه سلطه حکمرانی بچه سقو بدست میگرفت، کی خواهد می بود؟»

در این ارتباط باید گفت که اگر کسی یا کسانی دیگر نیز می بودند، باز هم سپهسالار به حیث یک تبعه افغان حق داشت به هر راه و طریقی که میخواست به هدف نجات کشور از غایله سقوی ویا برای رسیدن به پادشاهی داخل اقدام گردد و حق داشت به حیث یک شخصیت متبازر و به ادعای حمایت مردمی از همان اول مرحله خود را کاندید مقام سلطنت بسازد. این حق مسلم هر تبعه کشور است و هیچکس حق ندارد مانع اینکار شود.

اما نقطه متنازع فیه در اینجا است که او طی مدت شش ماه مبارزه همیشه از نجات وطن صحبت کرد و بارها وبه تکرار و حتی در مجلس سلامخانه به صراحت بیان داشت که: «مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هرکس را که ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف

شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد... قصد من گاهی شخصیت نبوده و نه هست من خیال سلطنت را نداشته و ندارم. پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هرکسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند البته که ما هم اطاعت آنرا از اسباب مفخرت خود دانسته بکمال مسرت با او بیعت میکنیم و در تحت او امر او خدمت ملک و ملت را مینمائیم.»

از گفتار فوق الذکر سپهسالار واضحاً برمی آید که مجلس سلامخانه نمایندگی از تمام ملت افغانستان نمیکرد و گفت: بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شوند و تصریح کرد که انتخاب پادشاه به لویه جرگه و به اتفاق عمومی و آرای ملت باید صورت گیرد. پس چه شد که وی در همان مجلس لحظه بعد حرف خود را خودش نقض کرد و مغایر به تعهدات قبلی و اظهارات فعلی خود حاضر شد پادشاهی را از طریق اصرار یک تعداد معلوم الحال که نه از ملت نمایندگی میکردند و نه این نمایندگی به ایشان سپرده شده بود، قبول نماید؟

نکته مهمی که همیشه به حیث یک موضوع انتقادی بر شخصیت محمدنادرخان مطرح میگردد، همانا نقض عهد و پیمان است، چنانکه در این مورد مثالهای زیاد چه قبل از رسیدن به سلطنت و چه بعد از آن بطور مستند موجود میباشند، از جمله دو تعهدی که حتی در حاشیه کلام الله مجید

امضاء شده است: یکی تعهد او با نورالمشایخ و غوث الدین احمدزائی با این عبارات: «تا زمانیکه عموم ملت بیک نفریبعت نکند، کسی نباید پادشاه شود و چون هرکدام ما درمناطق مختلف علیه دولت حبیب الله کلکانی آمادگی میگیریم، لذا هریکی ازین سه نفر ما (نادرخان، نورالمشایخ و غوث الدین خان) که قبل از دیگران کابل را فتح نمود، نمیتواند و نباید بدون استشاره دونفر دیگر و تائید قبایلی که در خاک افغانستان زندگی میکنند، اعلان پادشاهی کنند»؛ و دیگر- نقض ماده پنجم و ششم پیمان علی خیل که قبلاً به تفصیل بیان شد و به قول جرنیل وزیری: «سپهسالار در "علی خیل" حاجی به بزرگان قومی ما وعده داده و هم در قرآن امضاء کرده بود که در صورت فتح و کامیابی به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا یکی از خانواده سراج تاج و تخت را می سپارد و تا آنوقت خودش وکالت سلطنت را بعهده میگیرد.»

با این شرح واضح میشود که طبق تعهدات فوق برای پادشاهی افغانستان شخص دیگری یعنی شاه سابق امان الله خان وجود داشت که سپهسالار برای اعاده مجدد سلطنت او در صورت نجات وطن از غایله سقوی درحاشیه قرآن مجید امضاء و تعهد بسته بود. سپهسالار شخص عادی نبود که نقض تعهد و پیمان کند و در ظرف کمتر از یک ساعت با صدای چند نفر تغییر نظر دهد. نقض همین تعهدات در جوار یک تعداد عوامل دیگر که در ظرف سه سال و چند ماه سلطنت محمد نادر شاه بوقوع پیوست، موجب بروز عقده های خطیری گردید که بالاخره منجر به شهادت او شد.

2 - مایه تعجب است وقتی بر بعضی شیوه های اجراءات محمد نادرشاه انتقاد مستند و مدلل صورت میگیرد، بعضی ها برافروخته میشوند و منتقد را متهم به عقده مندی شخصی و خانوادگی می سازند و از همه مهمتر بجای آنکه به رد ادعا های منتقد بپردازند، فوری از موضوع خارج شده دست انتقاد بسوی دو شخص دیگر دراز میکنند و از اجراءات شاه امان الله و یا از کارکردهای دوره جمهوری محمد داؤد سخن میگویند، بدون آنکه تشخیص نمایند که قضاوت به هر دوره چه مثبت و یا منفی مربوط همان دوره است. البته وقتی موضوع مقایسه دوره ها مطرح باشد، اینکار درست است، در غیر آن پیش گرفتن اینگونه مقایسه ها به حاشیه کشانیدن بحث و طفره رفتن از حقایق را معنی میدهد. اگر بعضی ها نظرانتقادی در اجراءات دوره شاه امان الله و یا جمهوری محمد داؤد دارند، حق شان است به هر شکل و دلیلی که میخواهند آنرا مطرح بحث سازند، اما مخلوط کردن بيموجب دوره ها با یکدیگر، منتهای ضعف استدلال را آشکار می سازد.

برای روشن شدن موضوع میخواهم یک مثال مختصر از طرز العمل بررسی مسایل در محاکم ارائه کنم که مبتنی بر دو اصطلاح "دعوا" و "دفع دعوا" است، به این زعم که اگر شخصی بر یک موضوع مشخص یعنی غصب یک زمین دارای حدود معین علیه شخص دیگر اقامه دعوا میکند و صورت دعوای را می نویسد، محکمه آنرا به اطلاع مدعی علیه میرساند و مدعی علیه مکلف است مشخصاً به دفع دعوا بپردازد و نمیتواند بگوید که همسایه همجوار آن زمین چنین کرد و چنان. هرگاه مدعی علیه در دفع دعوا به موضوعات

خارج از دعوا پردازد، قاضی موضوع را غیرقابل سمع اعلام میکند. مسلم است که این شیوه در بررسی همه امور مشتمل بر ادعا های تاریخی نیز مرعی میباشد، به این معنی که اگر موضوع تاریخی صرفاً مربوط به یک دوره مشخص مثلاً دوره نادرخان است، نباید آنرا با دوره های دیگر مخلوط کرد و به اصطلاح عوام: "با خلط کردن آب، ماهی گرفت".

3 - این متن را بارها در مقالات و تبصره های یک هموطن محترم خوانده ام که نوشته است: «...اعلیحضرت نادرشاه را، بدون هیچ دلیل و سندی، جاسوس و گماشته انگلیس خواندن ظلم می پندارم...»

در این ارتباط باید بین مفهوم دقیق کلمات و اصطلاحات مهم تفکیک کرد و نباید بطور "چوت انداز" یکی را در پهلوی دیگر قرار داد. جاسوس معمولاً به کسی اطلاق میگردد که معلومات سری یک مرجع را بطور غیرقانونی به جانب مقابل متواتر من حیث وظیفه انتقال میدهد. اطلاق این کلمه به محمد نادرخان واقعاً جفا است و هرکسی چنین ادعا را کرده، مرتکب خطا شده است. و اما موضوع گماشتگی به انگلیس را باید از هاله ابهام بیرون کرد و به آن وجه مشخص داد که قرین به واقعیت باشد. شواهد و اسناد امروز از این حقیقت پرده برمیدارد که انگلیسها روی منافع خود از ادامه سلطنت احفاد امیردوست محمد خان بخصوص شاه امان الله ناراض و نامطمئن بودند و از مدتها بدانسو میخواستند در راس افغانستان شخصی را بقدرت برسانند که بیشتر مؤید منافع سیاسی شان باشد و این شخص کسی دیگر نبود، جز محمدنادر خان.

این موضوع بیشتر از هر وقت دیگر اکنون با بیرون شدن اسناد مهم سیاسی از قید محرمانیت بخصوص در آرشیف های لندن و هند برتانوی مورد توجه محققان تاریخ اعم از نویسندگان مشهور خارجی، همچو خانم ریه تالی ستیوارت، نویسنده کتاب مشهور "آتش در افغانستان"، لودویک آدامک افغانستان شناس مشهور امریکائی - اتریشی، لیون پولادا و دیگران قرار گرفته است و آنها مطالبی را در زمینه در کتابهای خود تذکار داده اند و نیز محققان افغان با دسترسی به اسناد منتشره آرشیف ها به شرح این موضوع پرداخته اند. (مراجعه شود به نوشته های یکی دو سال اخیر داکتر عبدالرحمن زمانی در وبسایت افغان جرمن آنلاین)

با این ترتیب محمدنادرخان را نباید گماشته انگلیس خطاب کرد، بلکه او را شخص مورد حمایت انگلیس دانست که به کمک مستقیم و غیرمستقیم آنها توانست با نیرنگ های مختلف و نقض صریح تعهدات قبلی، خود را به مقام سلطنت افغانستان نصب کند، چنانچه جریان مختصر آن در این سلسله مقالات مورد بررسی قرار گرفته است.

4 - در این روز یک کلمه غیر معمول که شاید کمتر کسی معانی مختلف آنرا بداند، در یکی دو تبصره دوستان به نظر میرسد و آنهم اصطلاح "نباشان سیاسی". این اصطلاح اساساً از کلمه "نیش" گرفته شده که بر علاوه معانی دیگر بیشتر به معنی: هویدا کردن چیز پنهان، آشکار کردن و افشای راز، ظاهر نمودن هر پوشیده، بیرون کشیدن گنج از زمین و به همین زعم "نیش قبر" به معنی بیرون آوردن مرده از قبر را معنی میدهد و "نباش" به فاعل اینکارها اطلاق

میگردد. (دیده شود: لغت نامه دهخدا، جلد 14، صفحه 22310)

اصطلاح "نباش" اخیراً برای کسانی بکارگرفته میشود که میکوشند وقایع تاریخی یک دوره را با آجرات عاملان و گردانندگان آن دوره به رویت اسناد و شواهد جدید دوباره مورد بحث قرار دهند و درپرتو آن بر زوایای تاریک و متنازع فیه تاریخ آن دوره روشنی اندازند و از روی حقایق تاریخی پرده برداشته و بجای بعضی ادعاهای دروغین، واقعیت ها را جانشین سازند تا نسل جوان از آن آگاهی یابد.

واضح است که اینکارمواجه با مخالفت بعضی عناصر میگردد که از اینگونه تحلیل های تاریخی برمبنای اسناد و شواهد جدید راضی نمیشوند و بررسی های مزید رویدادهای مهم تاریخی را به زعم خود "از گورکشیدن مرده ها" یا "گورکاوی اشخاص" یعنی "نباشی قبرها" وانمود می سازند، درحالیکه اینکار "گورکاوی وقایع تاریخی" یا به عبارت دیگر آشکارکردن و افشای رازها و ظاهر نمودن پوشیده های تاریخی است که درنهایت پای اشخاص ذیدخل را نیز درمیان می کشد و محقق ناگزیرمیشود از اشخاص مسئول و عاملان صاحب اختیار آن دوره نام ببرد. چه موزون خواهد بود که همچواشخاص بجای بکارگرفتن اصطلاح "نباشان"، خود به مفهوم وسیع "نباش" مبدل شوند و بجای نوشتن تبصره های کوتاه با عبارات سخیف، به تحریر آثار تحلیلی، مستند و مدلل بپردازند و رابطه "دعوا را با دفع دعوا" دقیقاً در نظر گرفته از حاشیه پردازیهای ناموزون و خارج موضوع بپرهیزند تا از ورای آن حقایق تاریخی واضح و آشکار شود و از این راه خدمتی برای نسل امروز و

فردای کشور انجام دهند و اگر از عهده چنین کاری بر نمی آیند، لاقلاً به تفحص و تجسس مزید و مطالعه اسناد و شواهد جدید بپردازند و خود را از محدوده افکار القا شده ای قدیمی بیرون کنند.

مبحث سی و یکم و آخر

معرفی مآخذ مهم در شرح و بررسی این دوره

قبل از آنکه به معرفی هریک از مآخذی مورد استفاده در این نوشته پرداخته شود، لازم است یک نگاه عمومی بر ماهیت نشرات داخلی و خارجی در ارتباط با گزارش رویدادهای مربوط به دوره 9 ماهه سکوی انداخت که در عین زمان مقارن با آمادگی برگشت محمدنادرخان و برادرانش از شهرنپس فرانسه از طریق هندبرتانوی به وطن بود. باید اذعان داشت که نسبت شرایط نامساعد و فقدان وسایل اطلاعاتی دقیق و مفصل، اکثر اخبار منتشره در مطبوعات خارجی و داخلی به دلیل جناح بندیها و رقابت های سیاسی در آن دوره بیشتر با ماهیت جانبدارانه پخش میگردد، چنانکه مطبوعات رسمی برتانیه و حکومت هندبرتانوی با ادعای حفظ بیطرفی در امور داخلی افغانستان در زبان یک چیز و در عمل بالعکس چیز دیگری نوشتند، اما رسانه های شوروی، آلمانی، فرانسوی و نشرات احزاب و مبارزان ضد برتانوی در هند مسلماً لحن دیگر و بیشتر شیوه انتقادی بر مداخلات و برنامه ریزی های برتانیه در امور افغانستان داشتند. در داخل

افغانستان کمتر نشریه منظم در این مدت وجود داشت تا برچگونگی رویدادها بطور آزاد روشنی اندازد. یگانه نشریه رسمی حکومت سقوی هفته نامه بنام "حبيب الاسلام" بود که در 9 حوت 1307 نخست به مدیریت غلام محی الدین مشهور به "انیس" و سپس سید محمدحسین و در اخیر بوسیله برهان الدین کشکی در کابل چاپ می شد که جمعاً در سی و چند شماره به نشر رسیده است و در محتوای آن بیشتر مسایل دینی، اخبار اجراءت حکومتی و مطالبی درباره فتوحات و لشکرکشی های آن دوره واضحاً به نفع حکومت و نیز بعضی خبرهای مهم خارجی گنجانیده می شد. (برای شرح مزید دیده شود- پوهاند محمد کاظم آهنگ: "سیر ژورنالیزم در افغانستان"، چاپ دوم، 1378، پشاور، صفحه 249-254)

سپهسالار نادرخان نیز حینیکه به سمت جنوبی رسید، برای پخش اخبار مربوط به فعالیت های خود و اطلاع دهی از پیشرفتهای نظامی و همچنان با توجه به همبستگی اقوام بر علیه حکومت سقوی به نشر مجدد هفته نامه "اصلاح" پرداخت و اولین شماره آن به مدیریت میرزا محمد نوروزخان - یکی از همکاران نزدیک محمدنادرخان بتاریخ 14 اسد 1308 در ناحیه "علی خیل" جاجی به نشر رسید. ناگفته نماند که هفته نامه اصلاح بار اول در دوره امانی بتاریخ 29 دلو 1300 در شهر "خان آباد" مربوط ولایت قطغن و بدخشان انتشار یافت که با نشر هفته نامه اصلاح منتشره علی خیل مرتبط نمیشد. (کاظم آهنگ - مأخذ بالا... صفحه 192 - 195). با این مقدمه مختصر اکنون به معرفی کتب مورد استفاده در این نوشته می پردازم:

- کتاب "بحران و نجات"، اولین کتابی است که بوسیله محی الدین انیس در 273 صفحه نگاشته شد و بار اول در سال 1308 بعد از سقوط دوره سقوی و اعلام سلطنت محمد نادرشاه در کابل به نشر رسید و آن وقتی بود که به دلیل اختناق فضای سیاسی کشور، امکان نشر رویدادهای دوره شش ماهه فعالیت ها از خوست تا فتح کابل بوسیله محققان آزاد میسر نبود. چاپ دوم این کتاب بعداً در پشاور در سال 1378 صورت گرفت. این کتاب از صفحه اول تا صفحه 109 بیشتر به ذکر کلیات وقایع مهم از جمله علل سقوط سلطنت امانی و امارت حبیب الله کلکانی و همچنان برگشت محمد نادرخان از نیس به سمت جنوبی می پردازد و اما قسمت بیشتر کتاب یعنی در حدود 170 صفحه کتاب به شرح روزانه رویدادهای مهم شش ماهه در سمت جنوبی اختصاص یافته و آنرا به سه دوره تقسیم نموده است: دوره اول از ورود سپهسالار نادرخان به جنوبی تا جنگ چرخ، دوره دوم از جنگ چرخ تا جنگ گردیز و دوره سوم از تاریخ ورود به جاجی الی استیلای کابل.

با آنکه نویسنده کتاب یکی از مشروطه خواهان بود و بار اول جریده انیس را در دوره امانی به نشر سپرد و برای مدت کوتاه مدیریت هفته نامه "حبیب الاسلام" را در دوره سقوی بعهده داشت، اما نتوانست با سقوی ها کنار آید و پس از دوماه بسمت جنوبی رفت و با محمدنادرخان همکاری کرد و رویداد های آنجا را به قید قلم آورد که مجموعه آن بعداً بنام "بحران و نجات" چند ماه بعد از رسیدن محمدنادرخان به سلطنت به حیث اولین کتاب زیر نظر همربکابان شاه جدید چاپ شد. در آغاز اصرار بر این بود که به کتاب عنوان "انقلاب" داده

شود، ولی انیس قبول نکرد و گفت: «در مملکت مدت نه ماه بحرانی بوجود آمد که بالاخره نجات یافت، لذا اطلاق انقلاب بر آن شده نمیتواند.» انیس بعد از مدت کوتاه زندانی شد و به مرض سل (توبرکلوز) مبتلا گردید و در زندان نادری در سال 1317 وفات کرد. (شرح مزید- کتاب "بحران و نجات"، در مقدمه: زندگینامه انیس)

- "نادر افغان"، عنوان کتاب دیگر است که ظاهراً بقلم برهان الدین کشکی و اما در واقع زیر نظر شخص محمد نادر شاه نگاشته شده و جلد اول آن بتاريخ 23 میزان 1310 در 611 صفحه در مطبعه سنگی ریاست عمومی مطابع در کابل به طبع رسیده است. این کتاب که شرح زندگی محمدنادرخان را از ولادت در شهر "دیره دون" هند تا رسیدن به سلطنت افغانستان احتوا میکند، از صفحه 357 تا 567 تحت عناوین فرعی از "عزم سپهسالارغازی بطرف سمت جنوبی" تا "فتح شهر کابل یا نجات وطن" به شرح رویدادهای شش ماهه از تاریخ ورود موصوف یعنی 8 مارچ 1928 به خوست تا فتح کابل می پردازد که در محراق همه گزارشات آن، نقش سه برادر "سردار" و دوسه همراکب دیگر آنها از جمله یکی هم مولوی الله نواز خان ملتانی جلب توجه میکند. با نشر این کتاب زمینه های بحث آزاد در اطراف رویدادهای مربوط به آن دوره تا سالهای دراز کاملاً بسته شد و هرکی چیزی می گفت و یا می نوشت، باید به فحواى همین کتاب می بود، ورنه متهم به "کفرسیاسی" میگردید و به همین دلیل کسی در داخل کشور جرأت نکرد به ابراز نظر درباره واقعیات های تاریخی آن عصر بپردازد.

- "یادداشت های من"، کتاب خاطرات مارشال شاه ولیخان "فاتح کابل" است که با تقریظ سردار فیض محمدخان زکریا (یکی از بنی اعمام محمدنادرشاه) باراول درکابل درسال 1338 (1959) به نشر رسید و بار دوم بوسیله مؤسسه نشراتی دانش درپشاور در 108 صفحه تجدید چاپ شد. این کتاب پس از ذکر مرام نویسنده، مشتمل بر دو قسمت است: یکی وقایع مختصر جنگ سوم افغان - انگلیس و خاطرات نویسنده در محاذ جنوبی تحت قومانده سپهسالار محمد نادر خان از صفحه 10 تا 35 و قسمت دوم تحت عنوان "نجات وطن" و برگشت محمدنادرخان از نیس فرانسه از طریق هند برتانوی به وطن و آغاز فعالیت به مقصد نجات از شر رژیم سکوی و رسیدن به سلطنت که از صفحه 35 تا ختم کتاب را احتوا میکند. متن کتاب در واقع بیان مکرر همان مطالبی است که با اختصار و همخوانی با کتاب "نادر افغان" نوشته شده، البته با ذکر بعضی نکات ضمنی مهم که در کتاب های دیگر منتشره آنوقت گزارش نیافته بود.

- "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، کتاب دیگر است که توسط سردار اسدالله خان سراج پسر امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین (از بطن "نور الحرم علیا جناب" یگانه خواهر محمد نادر شاه) نوشته شده و بار اول در سال 1388 در 137 صفحه در کابل به طبع رسیده است. سردار اسدالله خان سراج در سال 1910 در کابل متولد و در دوران پادشاهی حبیب الله کلکانی با خانواده محمدنادرخان در ارگ کابل زندانی بود و پس از رسیدن محمدنادرشاه به سلطنت و یکسال تحصیل در رشته عسکری در سن 23 سالگی به رتبه فرقه مشر نایل و به حیث قوماندان گارد شاهی شامل

خدمت گردید که از آن به بعد برای مدت تقریباً نیم قرن به وظایف مهم دولتی درپست های وزارت و سفارت ایفای وظیفه نمود. او درسال 1980 یعنی دوسال بعد از کودتای خلقی و پرچمی، افغانستان را ترک کرد و به امریکا مهاجر شد و به عمر 90 سالگی در 14 دسمبر سال 2000 چشم از جهان پوشید و در حومه واشنگتن دی سی به خاک سپرده شد.

کتاب موصوف سومین کتابی است که ضمن گزارش مختصر از زندگینامه محمد نادرخان، بیشتر به ذکر رویداد های شش ماهه سمت جنوبی و فعالیت های مربوطه به همان شیوه که در کتاب "نادر افغان" منعکس شده بود، پرداخته است. ضمناً او به بعضی نکات سؤال انگیز دیگر مثلاً اینکه چگونه سردار شاه محمود خان با حبیب الله کلکانی همکار و به حیث رئیس تنظیمه سمت جنوبی مقرر شد و حبیب الله به او اعتماد کرد و بدستش نامه جهت جلب همکاری محمدنادرخان که تازه از فرانسه به جنوبی مواصلت کرده بود، ارسال داشت و بعضی مسایل دیگر روشنی انداخته است.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که سه کتاب اخیر الذکر بطور کل حاصل کار منسوبین خانواده محمدنادر شاه بود که همه به یک شیوه نگاشته شده اند. بعد از آن در دهه 60 و 70 قرن بیست قدری فضا باز شد و گاه گاهی در جوار نام محمد نادر شاه به حیث "محصل استقلال" کشور، از شاه امان الله غازی نیز نام برده می شد که این فضا پس از سقوط سلطنت در دوره جمهوری محمد داؤد بیشتر باز گردید. اما بعد از کودتای 7 ثور 1357 که باب انتقاد بر خانواده سردار یحیی خان زیر عنوان "آل یحیی" اوج گرفت و اکثر منسوبین آن

خانواده را اعم از زن و مرد، طفل، پیر و جوان به زندان افکندند، زمینه نوشتن کتب و مقالات زیاد توسط محققان افغان، مساعد گردید و طلسم سکوت شکسته شد، تعداد آثار جدید بخصوص پیرامون رویدادها و واقعات سلطنت تقریباً چهارساله محمدنادرشاه و جمعاً صدارت 17ساله سردار محمدهاشم خان که از نظر محتوی با کتب قبلی متفاوت بودند، به رشته تحریر درآمدند که از جمله میتوان آثار ذیل را نام برد:

- "تاریخ سکوت را می شکند - نادر چگونه به پادشاهی رسید؟"، بقلم سیدال یوسفزی که نام مستعار است و نویسنده اصلی آن به احتمال قوی سیدقاسم رشتیا میباشد، در 81 صفحه باراول در ماه میزان 1378 و بار دوم در 1381 درپشاور به چاپ رسید. در این کتاب مؤلف از مأخذ متعددی که توسط محققان خارجی در زمینه نوشته اند، درجوار معلومات شخصی خودش استفاده کرده و مسایل را به شکل سلیس و ساده و در عین زمان عمیق و مستند بیان کرده است. رشتیا یکی از رجال مهم دوره سلطنت بود که در مقامهای وزارت و سفارت سالهای متمادی ایفای وظیفه کرد و کتاب "افغانستان در قرن نزده" بقلم او شهرت زیاد دارد.

- "افغانستان در مسیر تاریخ"، تألیف مؤرخ پرآوازه کشور میر غلام محمد غبار است که جلد دوم آن به اهتمام پسر مؤلف حشمت خلیل غبار در ماه جون 1999 در ویرجینیا - ایالات متحده امریکا بار اول به چاپ رسید. در مقدمه مهتم آمده است: جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ که پس از چاپ اول در کابل در سال 1967 توسط دولت وقت توقیف گردید، از آغاز دوره تاریخی تا ربع دوم قرن بیست (تا پایان دوره

شاه امان الله) را دربرمیگیرد. جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ که آخرین جلد کتاب است، تاریخ سالهای پرماجرا و حساس کشور را در ربع دوم قرن بیستم از دوره حکمروائی خانواده نادرشاه تا سقوط صدارت شاه محمودخان را بیان میکند. جلد دوم در اصل چند فصل باقیمانده جلد اول بود که در آنوقت به دلیل انتقادهای جدی بر ماهیت رژیم امکان چاپ آن میسر نبود.

محتوی جلد دوم این کتاب که بیانگر بعضی واقعات یک دوره استبدادی میباشد، با عکس العمل های متفاوت مواجه شد، تعدادی آنرا واقع بینانه و برخی آنرا خصمانه تلقی کردند، اما به هر حال در این کتاب بر بسا نکات تاریک روشنی انداخته شده است که قبلاً در هیچ کتاب دیگری به چنان وضاحت بیان نشده بود.

- "تذکره انقلاب" کتاب خاطرات علامه فیض محمد کاتب، یکی دیگر از کتب مشهوری است که به شکل بیان واقعات روزمره در دوره سقوی تحریر و اما برای سالهای دراز اقبال نشر نیافته بود، خوشبختانه با مساعی علی امیری چندی قبل نسخه خطی آن از نزد ورثه مؤلف دستیاب گردید و در جون 2013 در 388 صفحه در جرمنی به چاپ رسید. این کتاب به نکاتی مهمی، بخصوص موقف حساس هزاره هائیکه به حمایت شاه امان الله قد علم کرده بودند، اشاره میکند که همچو مطالب در کتب دیگر کمتر به چشم میخورد.

- رساله "نادرخان و خاندان او" بقلم "مهاجر افغان"، که نام مستعار است و به احتمال قوی بوسیله مؤرخ شهیر پوهاند عبدالحی حبیبی هنگام اقامتش در پاکستان در اوایل سالهای

1950 نوشته و در آنجا در سال 1951 بار اول به چاپ رسیده، رساله است با نگاه منتقدانه بر اوضاع آنوقت. این رساله بعداً در سال 2001 در 46 صفحه برای بار دوم در پشاور چاپ گردید و چند سند تاریخی مهم در آن گنجانیده شده که برای لزوم باز نویسی وقایع تاریخ معاصر کشور اهمیت بسزا دارد.

- **"برکهای از تاریخ معاصر وطن ما"**، نام کتابی است که خاطرات سیاسی سردار محمد رحیم شیون ضیائی (پسر سردار محمد عمر خان پسر امیر عبدالرحمن خان) را در محتوی دارد. این کتاب از روی متن روسی بوسیله غلام سخی غیرت به دری ترجمه و بار اول در 1987 در کابل و بار دوم در 2001 در پشاور در 121 صفحه چاپ شده است که بعضاً به وقایع ناگفته در آثار دیگر روشنی می اندازد. پنجاه صفحه اخیر کتاب به موضوعات مربوط به برگشت محمد نادر خان از فرانسه به وطن و فعالیت های او در سمت جنوبی اختصاص دارد.

- **"د افغانستان دخپلواکی او نجات تاریخ"**، کتاب پر محتوای خاطرات مرد مجاهد و مبارز نستوه جرنیل یار محمد خان وزیری است که به همت پسرشان فدا محمد نومیر بار اول در سال 1379 (2000م) در 354 صفحه در لاهور به چاپ رسید. جرنیل وزیری در راس یک تعداد از مردمان وزیرستان هم در جنگ سوم افغان انگلیس در محاذ جنوبی شخصاً اشتراک داشت و هم بعداً به حمایت از شاه امان الله و سپس در همکاری با محمد نادر خان یکی از سرکردگان با نفوذ قوم وزیری بود که در برابر قوای سکوی رژیم. خاطرات جرنیل وزیری در جرگه مشهور منعقد "علی خیل جاجی" و بعداً طی کردن راه دشواری برای فتح کابل و ضمناً شرح

چگونگی مجلس سلام خانه که به قبولی سلطنت توسط محمدنادرخان انجامید، از مباحث بسیار مهم تاریخ آن دوره است که در دیگر کتابها با چنان وضاحت و صراحت قبلاً بیان نشده بود. این کتاب به حیث یک مأخذ مستند و شاهد عینی وقایع از آن جهت حایز اهمیت است که با وجود همکاری با محمدنادر شاه و حمایت از او، به نکاتی اشاره میکند که کتاب "نادر افغان" و امثالهم حتی از ذکر آن خودداری کرده است.

- "از عیاری تا امارت ... امیر حبیب الله کلکانی" عنوان کتابی است که عبدالشکور حکم آنرا در 576 صفحه تألیف نموده و در سال 2002 در پشاور به چاپ رسیده است و طوریکه از عنوان آن برمی آید، محتوای کتاب بعد از مرور کوتاه از دوره امیر دوست محمدخان تا شاه امان الله، بیشتر بر دوره 9 ماهه پادشاهی حبیب الله کلکانی تمرکز داشته و از جوانب مختلف این دوره را به بررسی گرفته است. از صفحه 414 تا 514 به شرح رویدادهای مهم در سمت جنوبی و پیامدهای آن تا رسیدن محمدنادرخان به سلطنت و سرنوشت حبیب الله کلکانی و دار و دسته اش اختصاص یافته و حاوی مطالب مهم و مبتنی بر اسنادی میباشد که در کتب دیگر با چنان شرح و بسط کمتر ذکر شده است.

- "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، کتاب مستندی است که داکتر عبدالرحمن زمانی آنرا تألیف نموده و در 620 صفحه در سال 1391 (2013م) در جلال آباد به چاپ رسیده است. مشخصه مهم این کتاب، چنانکه از عنوان آن برمی آید، بیشتر بر رویدادهای مهم دوره ده ساله سلطنت شاه امان الله متمرکز میباشد و نقش انگلیسها را از اول تا آخر

برای سقوط سلطنت شاه موصوف و برنامه قدیمی آنها که نصب یک شخصیت دلخواه شان در راس دولت افغانستان یعنی محمدنادرخان بود، مورد بررسی و موشگافی قرار داده است. مؤلف کتاب کوشیده از روی ترفندهای مکارانه انگلیس برای رسیدن به این هدف دیرینه با ارائه اسناد و ذکر مآخذ معتبر داخلی و خارجی بخصوص استفاده از اسناد محرمانه آرشیف های انگلستان و هندبرتانوی بخصوص در صفحات 462 تا 482 کتاب پرده بردارد. قابل ذکر است که اخیراً داکتر زمانی به سلسله نوشته های خود در وبسایت "افغان جرمن آنلاین" هریک اسناد محرمانه مربوطه را از آرشیف های فوق بیرون آورده و تقدیم علاقمندان تاریخ نموده است.

- "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی 1919 - 1929"، تألیف: نوید، سنزل، به زبان انگلیسی، مترجم: محمد نعیم مجددی، هرات، 1388.

در اینجا باید علاوه کرد که در چند کتاب دیگر درباره چگونگی فعالیت های محمدنادرخان و برادرانش در سمت جنوبی و رسیدن به سلطنت تذکرات مختصر در چند صفحه معدود و اغلب با استفاده از چند کتاب محققان خارجی در زمینه نوشته شده است که در اینجا از ذکر آنها صرف نظر میگرد.

از جمله کتابهای مهم محققان خارجی در این مورد میتوان از کتب ذیل نام برد:

- "افغانستان از سلطنت امیرحبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان"، خاطرات ظفرحسن آیبک (به زبان اردو)، مترجم: فضل الرحمن فاضل، چاپ سوم، کابل

2009، در 426 صفحه که در ارتباط با موضوع بحث ما صفحات 216 تا 222 دیده شود.

- "اسلام و سیاست در افغانستان"، تألیف آستا اولسن، به زبان انگلیسی، مترجم: خلیل الله زمر، دنمارک، 1998

- "آتش در افغانستان 1914 - 1929"، تألیف خانم ریه تالی ستیوارت امریکائی که باراول در سال 1973 در 615 صفحه به زبان انگلیسی در اضلاع متحده امریکا به چاپ رسیده است. مختصر این کتاب بنام "جرقه های آتش در افغانستان" توسط یارمحمد کوهسار کابلی به دری ترجمه وبا اضافه بعضی نوشته های دیگر در سال 1380 (2001) در جمعاً 335 صفحه درپشاور چاپ شده است. در ارتباط با موضوع بحث ما در اینجا بخصوص فصل های 30 تا 35 آن (از صفحه 502 تا 577 متن انگلیسی و در ترجمه از صفحه 129 تا 189) مطالب بسیار مهم را دربردارد. نا گفته نماند که بسیاری از محققان معاصر از این کتاب به حیث یک مأخذ معتبر و مهم در آثار خود استفاده کرده اند.

- "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست" تألیف افغانستان شناس مشهور اطریشی-امریکائی لودویک آدامک کتاب دیگر بیست که در سال 1974 در پوهنتون اریزونا - اضلاع متحده امریکا به زبان انگلیسی در 324 صفحه چاپ شده و توسط پوهاند محمدفاضل صاحبزاده بار اول در سال 1370 (1991) درپشاور و بار دوم در سال 1377 در آنجا تجدید طبع گردیده است، مخصوصاً فصل پنجم و ششم آن بیشتر به موضوع بحث جاری در این نوشته ارتباط میگیرد.

- "اصلاحات و انقلاب در افغانستان 1919-1929" کتاب تحلیلی دیگر تألیف لیون پولادا است که چندین سال به حیث یک دیپلمات در سفارت امریکا در کابل ایفای وظیفه کرده و چند کتاب مهم نیز در مورد روابط افغانستان و امریکا نوشته است. این کتاب که در سال 1973 در اضلاع متحده امریکا به نشر رسیده، توسط داکتر باقی یوسفزی به دری ترجمه و در سال 1989 در اوماها - ایالات متحده امریکا چاپ شده است.

در پایان این کتاب مختصراً خاطر نشان میشود که:

در این بررسی تاریخی طی سی و یک مبحث کوشش بعمل آمد تا بر زوایای تاریک رویدادهای یک برهه مهم تاریخ معاصر کشور روشنی انداخته شود. این مباحث که از سقوط سلطنت امانی و بقدرت رسیدن امیر حبیب الله کلکانی (مسمی به دوره سقوی) و همزمان از عزم برگشت سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش از فرانسه به وطن آغاز میگردد و مدت شش ماه دشوار تا فتح کابل و اعلام پادشاهی محمد نادرخان را دربر میگیرد، یک دوره کوتاه و اما بسیار ماجراجویانه و پرتنش تاریخ کشور محسوب میگردد. شرح وقایع مربوطه از آنوقت تا تقریباً چهاردهه بر طبق سیاق حکومت از بیان حقایق اغماض و بعضاً تحریفاتی صورت گرفته و کمتر کسی جرأت نموده به ابراز حقایق بپردازد. بعد از سقوط سلطنت که این طلسم شکسته شد، محققان داخلی و خارجی کوشیدند به ملاحظه اسناد و مدارک جدید با نشر آثار جدید پرده از روی حقایق بردارند. یکی از این آثار همین سلسله مقالات حاضر است که اکنون طی بیست و هفت مبحث در این ویبسایت تقدیم گردید. مسلم است که با رسیدن محمد نادرخان به سلطنت

دوره جدید در تاریخ کشور آغاز میشود و آن مبحث جداگانه است که شامل این مباحث نمیشود. کسانی که به ادامه موضوع علاقمند باشند، میتوانند آنرا به کتاب دیگرم تحت عنوان "نشیب و فراز خانواده سرداریحیی خان از تبعید تا سلطنت" مراجعه فرمایند. قابل ذکر است که این کتاب نخست به حیث مقالات مسلسل در 108 بخش در ویسایت وزین افغان جرمن سر از تاریخ 5 دسمبر 2021 تا 31 دسمبر 2022 به نشر رسید و سپس در سال 2023 در بیش از 800 صفحه به حیث یک کتاب در پشاور چاپ شد و عنقریب متن دیجیتالی آن در آرشیف کتابخانه حبیبیه در قاموس کبیر افغانستان در دسترس قرار خواهد گرفت.

(پایان کتاب)

آثار منتشره نویسنده کتاب

(در مطبوعات افغانی بیرون از کشور)

الف - مقالات:

مقالات از 1990 تا 2007:

به تعداد 54 مقاله در مجله آئینه افغانستان منتشره جنوب کالیفورنیا، ماهنامه کاروان منتشره شمال کالیفورنیا، جریده در راه صلح منتشره شمال کالیفورنیا، ماهنامه افغان رساله منتشره کانادا، ماهنامه لمر منتشره کانادا، جریده انیس منتشره کانادا، جریده آینده افغان منتشره نیویارک و نشریه اتحاد آزادگان منتشره نیویارک.

مقالات از 2007 تا 2025:

جمعاً به تعداد بیش از 900 عنوان نوشته ها در وبسایت مشهور "افغان جرمن آنلاین" به نشر رسیده که لست مکمل آنرا با مراجعه به هر نوشته میتوان در آرشیف نویسندگان آن وبسایت زیر نام نویسنده دریافت کرد. (بروی عنوان هر نوشته اگر کلیک شود، متن مقاله باز میشود)

ب - نامه های تحلیلی و پیشنهادها:

1 - نامه سرگشاده عنوانی داکتر صاحب محمد یوسف خان در مورد شورای صلح هرات، منتشره جریده در راه صلح (شماره 13، سپتمبر 1994) و مجله آئینه افغانستان (شماره 42، اکتوبر 1994)

2 - نامه مشرح به اعضای نهضت وحدت ملی افغانستان پیرامون چگونگی سقوط نهضت (در 14 صفحه)

3 - نامه خصوصی بحضور پادشاه سابق، مورخ 7 جون 1997 (این نامه هنوز به نشر نرسیده است)

- 4 - نامه به سومین اجلاس شورای مصالحه و وحدت ملی منعقدہ بن (این نامه بعداً در جریده وفا منتشره پشاور به نشر رسیده است)
- 5 - پیام «جنبش ضد جنگ» (این پیام از طریق رادیو "نقش های جاودان" منتشره شمال کالیفورنیا نشر شد و نیز به تعداد زیاد تکثیر و توزیع گردید)
- 6 - پیشنهاد تحلیلی و مفصل: حل معضله انتقال قدرت و میکانیزم تشکیل یک حکومت موقت در افغانستان، مؤرخ 29 جون 1996 (این پیشنهاد ضمناً به حیث ضمیمه در کتاب "افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت" از این قلم زیر نام "پلان صلح نهضت وحدت ملی" درج گردیده است)
- 7 - نامه عنوانی کنفرانس افغانی منعقدہ لاس آنجلس، مؤرخ 5 اکتوبر 2001، درباره معضله ائتلاف «روم» و جبهه متحد شمال و پی آمدهای حمله احتمالی امریکا به افغانستان (این نوشته دو روز قبل از حمله امریکا به افغانستان در کنفرانس مذکور قرائت و مورد مباحثه قرار گرفت)
- 8 - پیشنهاد تحلیلی: صلح پایدار در افغانستان (این نوشته به دری و انگلیسی تهیه شد و در کنفرانس مؤرخ 22 تا 24 نوامبر 2001 منعقدہ اوتاوا - کانادا مطرح بحث قرار گرفت)
- 9 - نامه سرگشاده عنوانی جناب آقای کرزی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، منتشره پورتال «افغان جرمن آنلاین»، مورخ اول جولای 2007، در 13 صفحه، (این نامه شخصاً توسط سفیر افغانستان آقای جواد به ایشان تسلیم داده شد)

ج - کتابها و رساله ها (بر علاوه کتاب حاضر):

- 1 - دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، دسمبر 1994 (در 36 صفحه)
- 2 - افغانستان بسوی انفلاسیون سرسام آور، چاپ اول (کالیفورنیا)، فیروزی 1995 (در 71 صفحه)

- 3 - افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت، چاپ اول (کالیفورنیا) جولای 1995، چاپ دوم مارچ 1997 (پشاور) (در 99 صفحه)
 - 4 - وضع تعزیرات برطالبان و معضله افغانستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، اپریل 2001 (249 صفحه)
 - 5 - طرح حکمتیار و هزار و یک سوال، چاپ اول (کالیفورنیا)، اگست 2001 (در 154 صفحه)
 - 6 - جنایات دیروز - دادخواهی امروز، چاپ اول (کالیفورنیا) اکتوبر 1994، چاپ دوم (کابل) جنوری 2006 (ترجمه راپور مقدماتی «پروژه دادخواهی افغانستان» از انگلیسی، در 99 صفحه)
 - 7 - زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد - یک بررسی تحلیلی و تاریخی، چاپ اول (کابل)، نوامبر 2005 (در 602 صفحه)
 - 8 - هرات - از قیام حوت تا امروز (با ذکر مختصر از پیشینه های تاریخی)، چاپ اول، کالیفورنیا، اکتوبر 2011 (در 496 صفحه)
 - 9 - قیام تاریخی مردم هرات - 24 حوت 1357، چاپ اول، کالیفورنیا، 2013 (در 90 صفحه)
 - 10 - زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام (1310 تا 1357)، در سه جلد، جمعاً 1321 صفحه، چاپ اول، کابل، 1398 (2019)
 - 11 - رویدادهای عمده در دورهٔ صدارت شاه محمودخان غازی (از 1325 تا 1332ش)، کالیفورنیا، جنوری 2020، (در 423 صفحه)
 - 12 - نشیب و فراز خانواده سردار یحیی خان از تبعید تا سلطنت، چاپ پشاور، 2023 (در 802 صفحه)
- کتابهای آماده چاپ:**
(این کتابها به سلسله در وبسایت افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده اند، ولی در نظر است عندالموقع به حیث کتاب مستقل نیز چاپ شوند)

- 1 - درسی که باید از گذشته آموخت! - انتخابات ریاست جمهوری 2009 به استناد کتاب کای آیدی
- 2 - باز نشر: رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303
- 3 - اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان
- 4 - اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة به استناد سراج التواریخ و مأخذ دیگر
- 5 - شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از چهارم تا هشتم ثور 1357
- 6 - بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (این کتاب در مرکز دیجیتال سازی کتاب - افغان جرمن آنلاین در سال 2017 به چاپ رسیده است)
- 7 - مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان
- 8 - مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه 1303
- 9 - نگاه گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان
- 10 - موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور
- 11 - شاه امان الله غازی بانی تحول در زندگی زن افغان
- 12 - استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی
- 13 - چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد انگلیس ها را مبنی بر منارکه قبول کرد؟
- 14 - مکثی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان

معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب



داکتر سید عبدالله کاظم در 15
جدی 1320 شمسی
(5 جنوری 1942) در چارباغ
- شهر کابل در یک خانواده
سرشناس چشم به جهان
گشود، بعد از فراغت از لیسه
حبیبیه و پوهنخی اقتصاد
پوهنتون کابل در سال 1963
شامل کدر تدریسی آن
پوهنخی گردید. در سال

1971 پس از اخذ درجه دوکتورا در «رشته اقتصاد و علوم
اجتماعی» از اطیش (ویانا) به کشور عودت کرد و به حیث
استاد در پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل مجدداً شروع به تدریس
نمود. در سال 1973 به رتبه علمی "پوهندوی" ارتقا کرد
ونخست به حیث آمر دیپارتمنت اقتصاد تصدی (رشته صنعت)
و سپس از 1974 تا 1978 به حیث رئیس آن پوهنخی ایفای
وظیفه کرد. بعد از کودتای ثور با جمعی از استادان به تشکیل
«حزب وحدت ملی افغانستان» پرداخت و متعاقباً با تعدادی از
اعضای مؤسس آن حزب توسط حکومت خلقی - پرچمی گرفتار
و برای مدت 19 ماه در پلچرخ زندان شد. بعد از رهائی از
زندان در اپریل 1980 به حیث آمر بانک ملی افغان به لندن
رفت، ولی از اشغال رسمی و وظیفه خودداری کرد و پس از دو
ماه نخست به جرمنی و بعد به ایالات متحده امریکا پناهنده شد.
او از اواخر 1981 تا اکنون به ایالت کالیفورنیا در شهر «سن
هوزه» اقامت دارد.

داکتر کاظم در مدت اقامت در وطن بر علاوه وظایف رسمی و عضویت در چندین کمیته علمی، دوبار به حیث پروفیسور مهمان به جرمنی دعوت شد و نیز در یک تعداد کنفرانسها و محافل علمی در خارج کشور اشتراک نمود و آثار و کتب زیاد تألیف کرد، موصوف در سال 1974 در ازای خدمت به معارف، بخصوص تطبیق موفقانه سیستم «سمستر و کریدت» در پوهنخی اقتصاد از طرف رئیس جمهور محمد داؤد (شهید) مقتخر به اخذ مدال عالی معارف گردید.

داکتر کاظم در ایام هجرت در سال 1981 عضو مؤسس انجمن مهاجرین افغان در شهر فرانکفورت - جرمنی، در 1982 عضو مؤسس انجمن فرهنگی افغانها در پورتلند (ایالت اوریگان) و از 2006 تا اکنون عضو مؤسس و رئیس انجمن «سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفورنیای شمالی» بوده است. موصوف در سال 1993 حرکت سیاسی بنام «نهضت وحدت ملی افغانستان» را آغاز کرد و در سال 1994 به حیث «منشی عمومی دارالانشای» آن انتخاب گردید که متأسفانه این نهضت بنا بر انگیزه هائی در سال 1996 از هم پاشید.

داکتر کاظم به حیث تحلیلگر مسائل افغانستان در حدود 500 تحلیل سیاسی را در رادیوها و تلویزیونهای افغانی و غیرافغانی خدمت هموطنان تقدیم کرده و نیز جمعاً بیش از 1000 عنوان مقاله تا ایندم در مدیای افغانی بیرون کشور به نشر سپرده است. علاوه بر بعضی پیشنهادها برای آینده کشور که در مواقع مهم ارائه داشته، به تعداد 26 عنوان کتاب نیز نوشته که 12 کتاب آن چاپ شده و تعداد دیگر به سلسله در وبسیایت افغان جرمن تا حال به نشر رسیده که امید است آنها نیز عندالموقع به حیث کتاب به چاپ برسند.

داکتر کاظم در 8 ثور سال 1344 (1965) با محترمه راضیه مستمندی ازدواج کرد و دارای یک پسر و دو دختر میباشد -

هریک محترمان مژگان کاظم حیدر (مدیره در مقر مرکز مطالعات "ناسا - اداره ملی فضائی امریکا" در شمال کالیفورنیا) ، سید وحیدالله کاظم (معاون رئیس پولیس شهر "سنتا - کلارا" در شمال کالیفورنیا) و داکتر حلیمه کاظم (پرفیسور در دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنتون "سن هوزه - کالیفورنیا") و جمعاً شش نواسه - دو پسر و چهار دختر که همه در شمال ایالت کالیفورنیا - امریکا زندگی میکنند.